

به نام خداوند بخشاینده مهربان

جواد الأئمة

حضرت امام محمد تقى (عليه السلام)

جواد الأئمة

حضرت امام محمد تقی (علیه السلام)

گروه مؤلفان

(سید منذر حکیم با همکاری وسام بغدادی)

مترجم: سید حسین اسلامی اردکانی

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

- پیشوایان هدایت - ۱۱، جواد الأنمة، حضرت امام محمد تقی (علیه السلام)
نویسنده: گروه مؤلفان (سید منذر حکیم با همکاری وسام بغدادی)
مترجم: سید حسین اسلامی اردکانی
تهیه کننده: معاونت فرهنگی، اداره ترجمه
سایر همکاران: ویراستاری و بازنگری: مصطفی اسکندری;
نمونه خوانی و کنترل نهایی: مهدی گلفشان;
غلط گیری و صفحه آرایی: قاسم بغدادی;
طرح جلد: حسین صمدی
ناشر: مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)
نوبت و تاریخ چاپ: اول، ۱۳۸۴ ش. / ۱۴۲۶ ق. / ۲۰۰۵ م.
تعداد: ۵۰۰۰
چاپ: چاپخانه لیلا
نشانی الکترونیکی: E-mail: info@ahl-ul-bait.org
شابک: ISBN: 964-529-021-X
● حقوق چاپ برای مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) محفوظ است.

پیش گفتار

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره گیری از شیوه های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده های خود بپردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و براندیشه جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان يك بارديگر به اسلام و فرهنگ تشيع و مکتب اهل بيت(عليهم السلام) معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام القرای این فرهنگ ناب و تاریخ ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بيت(عليهم السلام) با درك ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه فعال با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بيت و اسلام ناب محمدی بپردازد. خدارا سپاس که با هدایت های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله) در این میدان حساس و فرهنگ ساز، گام های مهمی برداشته شده و امیداست در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف زلال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

براین باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بيت(عليهم السلام)، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضد اخلاق و انسانیت را درآستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر(عليه السلام) بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می‌کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می‌دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می‌کنند.

* * *

خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل‌بیت(علیهم السلام)، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می‌باشد را تقدیم شما عزیزان می‌نماییم. این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد سیدحسین اسلامی به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روز افزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم. در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می‌شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرارگیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام)

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمدین عبدالله(صلی الله علیه وآله وسلم) و خاندان والاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می‌یابد و آن را از باطل باز می‌شناسد و با اراده، مصالح خویش را بر می‌گزیند و اهدافش را تحقق می‌بخشد. وی، خرد را حجت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فرو بارید. به انسان، نادانسته‌ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن هاپرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جاکه فرمود:

(قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى);^(۱)

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

(وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ);^(۲)

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

(وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ);^(۳)

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

(وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ);^(۴)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

(قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا

لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ);^(۵)

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه دآوری می کنید؟.

(وَيُرِي الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ

الْحَمِيدِ);^(۶)

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

(وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ);^(۷)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست

و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود،

۱. انعام / ۷۱.

۲. بقره / ۲۱۳.

۳. احزاب / ۴.

۴. آل عمران / ۱۰۱.

۵. یونس / ۳۵.

۶. سبأ / ۶.

۷. قصص / ۵۰.

بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می فرماید:

(وما خلقت الجنّ والإنس إلا ليعبدون)؛^(۸)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قله کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زابیده شده از آن - که همواره همراه انسان هاست - ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه
برای
فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران، از آغاز بردمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بردوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است - نیزگویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره - قبل و بعد و همراه - با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتماً حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

(انما انت منذر ولكل قوم هاد)؛^(۹)

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

۸. ذاریات/ ۵۶.

۹. رعد/ ۷.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را برعهده دارند و وظایف و مسئولیت آن‌ها بدین شرح است :

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را بر می‌گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است :

(الله أعلم حيث يجعل رسالته):^(۱۰)

خدا آگاه‌تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و (الله يجتبی من رسله من یشاء):^(۱۱)

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد بر می‌گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است :

(كان الناس أمة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وأنزل معهم الكتاب بالحق

ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه):^(۱۲)

مردم در آغاز، يك دسته بودند، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می‌کرد، با آن‌ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳. امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می‌دارد:

(يزكّیهم ويعلمهم الكتاب والحكمة):^(۱۳)

آنان را تزکیه می‌کند و به آن‌ها کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال در خور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته‌ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره‌مند باشد:

(لقد كان لكم فی رسول الله أسوة حسنة):^(۱۴)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۱۰. انعام / ۱۲۴.

۱۱. آل عمران / ۱۷۹.

۱۲. بقره / ۲۱۳.

۱۳. جمعه / ۲.

۱۴. احزاب / ۲۱.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می‌کنند.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش‌های اخلاقی در جان و روان انسان‌ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی بر اساس ارزش‌های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح‌ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق‌العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان‌های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می‌طلبد. موارد یاد شده که می‌توان آن‌ها را به صلاحیت‌های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می‌نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه‌ای از پا ننشستند و از جان دست‌شستند و پنجه در پنجه دشواری‌ها افکندند و از هیچ کوششی نیاوردند. خداوند تلاش پی‌گیر آنان را با رسالت آخرین پیام‌آور نور، حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله وسلم) تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را بر عهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در این راستا گام‌های شگفت‌انگیزی برداشت و در کوتاه‌ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش‌های بیست و سه ساله آن حضرت را می‌توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام و بقاست.
۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.
۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می‌دانست.
۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود. تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته‌ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی بر می‌آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) برجسته‌ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخور این کار آماده سازد، و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را بر اساس ارزش ها بیورانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله وعترتي وإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو [چیز] گرانسنگ میان شما می نهم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو، کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر، امامان معصوم (علیهم السلام) همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چند بُعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم(علیهم السلام)بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکمفرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)وانقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرك واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فرا روی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آغاز و با بیان زندگی وجود مبارک خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - پایان می پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

این کتاب به بررسی زندگی حضرت امام محمد بن علی الجواد(علیه السلام)، نهمین امام از خاندان اهل بیت(علیهم السلام) بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) می پردازد.

ایشان یازدهمین معصوم از پیشوایان هدایت بود که در فکر، خلق و روش خود نمونه ای عملی از دین را در کلیه امور و جوانب عینیت بخشید و از این رو چراغ هدایت و والاترین الگوی بشریت بعد از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) و پدران بزرگوارش(علیهم السلام) بود همانانکه خداوند آنان را از هرگونه زشتی مبرا و به تمام معنا پاک قرار داده است.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارک تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاختصاص محقق ارجمند حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای سید منذر حکیم حفظه الله تعالی، سپاسگزاری کنیم و سر برآستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائرة المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت ؛ «فَاتَهُ حَسْبُنَا وَ نِعْمَ النَّصِيرُ».

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

قسمت اول

بخش نخست

امام محمد جواد(علیه السلام) در يك نگاه

بخش دوم

برداشت هائی از شخصیت امام جواد(علیه السلام)

بخش سوم

جلوه ای از شخصیت امام جواد (علیه السلام)

بخش نخست

امام محمد جواد(علیه السلام) در يك نگاه

حضرت امام ابوجعفر، محمد بن علی جواد(علیه السلام) نهمین امام از خاندان رسالت است که حضرت ختمی مرتبت، به فرمان خداوند امر امامت را به آنان سپرد تا پس از وی مسئولیت و راهبری امت و جامعه را بر عهده گیرند؛ همان هایی که قرآن، عصمت شان را بیان و روایات متواتر بر امامت شان تصریح کرده است.

امام جواد(علیه السلام) همانند پدران گرامی اش آینه تمام نمای والایی ها و بزرگواری هایی بود که دارنده آن ها را شایسته امامت و رهبری انقلابی - الهی می کرد. حضرتش در هفت سالگی، امامت عامه را بر عهده گرفت. اگر چه در آن روزگار رهبری و امامت خردسالی امری نامأنوس بود و شاید بودند کسانی که کینه توزانه بر آن خرده می گرفتند، اما حکمت الهی پیش از او نیز چنین اقتضا کرده بود و حضرت عیسی بن مریم(علیه السلام) نوزاد در حالی که در گهواره بود به مقام نبوت دست یافت.

تاریخ در لابه لای امامت زود هنگام امام جواد(علیه السلام) این باور و اعتقاد شیعه دوازده امامی را تأیید کرد که «امامت منصبی الهی است و خداوند آن را به شایستگان و کمال یافتگان همه روزگاران می بخشد»، چرا که آن بزرگوار، در عین خردسالی با عالمان بزرگ عصر خود مباحثه نمود و با دانش خدا داده و برهان رسایش بر آنان پیروز شد، آن چنان که عالمان و حاکمان عصر او در برابر آن سر تسلیم فرود آورده، بدان اعتراف کردند.

فقیهان، راویان و عالمان بزرگ گرد وجود مبارک امام هفت ساله حلقه زدند و از چشمه جوشان دانش سرشار او سیراب شدند و بی شمار مسائل اعتقادی، فلسفی، کلامی، فقهی، تفسیری و دیگر دانش های روز بشری را از حضرتش روایت کردند.

امام جواد(علیه السلام) همانند پدر ارجمندش عهده دار سرپرستی شیعیان شد و آنان را در زمینه دانش، معنویت و سیاست چنان پرورش داد تا بتوانند در مسیری گام نهند که امامان معصوم برای آنان ترسیم کرده بودند، زیرا این جماعت روزگاری در پیش داشتند که با دوره های قبلی متفاوت بود و آنان نمی توانستند همچون پیشینیان خود با امامی تماس و ارتباط داشته باشند. پس می بایست در اداره خویش از توانمندی فکری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شایان و در حد کفایت برخوردار باشند.

بدین ترتیب امام جواد(علیه السلام) توانستند در مدت کوتاه زندگانی با برکت و الهام بخش خود اهداف بزرگی را در عرصه های یاد شده، محقق کنند. شهادت آن حضرت در ۲۵ سالگی، خود بهترین گواه بر اوج موفقیت امام(علیه السلام) در حرکت و برنامه ریزی الهی اش می باشد، تا آن جا که حضور او در جامعه اسلامی، حاکمان سرکش را چنان دچار آشفتگی و پریشان حالی کرده بود که راه رهایی را در کشتن او و جلوگیری از تلاش و فعالیت های سازنده اش دیدند. از همین رو برگه ای آلوده به جنایت بر سابقه ننگین خود و تبار خود افزودند.

بخش دوم

تأثیر پذیری از شخصیت امام جواد (علیه السلام)

آن دسته از معاصران امام جواد (علیه السلام) که شخصیت سترگ حضرتش را کاویده، به عظمت فکری و کمال علمی او پی می بردند، مات موهبت های آن حضرت می شدند و آنان که شرف حضور در محضر او را می یافتند، شگفت زده و فروتن از حضورش مرخص می شدند. در این مبحث به پاره ای از نشانه ها و شاخصه های عظمت و والایی شخصیت آن حضرت از زبان معاصران او و آنان که درباره حضرتش قلم زده اند، اشاره می کنیم:

۱. حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) پدر گرانقدر امام جواد (علیه السلام) فرزند خود را چنین توصیف کرده است:

نخست: امام رضا (علیه السلام) پیش از ولادت فرزندش جواد فرمود:

«و الله لا تمضي الأيام و الليالي حتى يرزقني الله و لداً ذكراً يفرق بين الحق و الباطل»؛^(۱۵)

به خدا سوگند، پس از روزگاری [نه چندان طولانی] خداوند پسری به من خواهد داد که به وسیله او میان حق و باطل را جدا می کند».

در روایتی دیگر و با تعبیری متفاوت فرمود:

«حتى يولد ذكر من صُلبي يقوم مقامي يحيي الحق و يمحي الباطل»؛^(۱۶) تا این که پسری

از من به وجود می آید و جانشین من می شود و حق را زنده نموده، باطل را نابود و محو می کند.

دوم: پس از آن که حضرت جواد (علیه السلام) زاده شد، پدر ارجمندش فرمود:

«هذا المولود الذي لم يولد مولد أعظم بركة على شيعة منة»؛^(۱۷)

این، مولودی است که با برکت تر و خجسته تر از او برای شیعیان ما، زاده نشده است.

۱۵. کافی ۱/ ۳۲۰ و الارشاد ۲/ ۲۷۷.

۱۶. رجال کشی/ ۴۶۳.

۱۷. کافی ۱/ ۳۲۱.

سوم: نیز حضرت رضا(علیه السلام) درباره فرزندش امام جواد(علیه السلام) فرموده است: این ابوجعفر است. او را در جایگاه خودم قرار داده ام و جانشین خویش گردانده ام.^(۱۸)

چهارم: امام رضا(علیه السلام) درباره فرزند خود امام جواد(علیه السلام) به «صفوان بن یحیی» فرمود: ابوجعفر [جواد] طرف گفتوگو [ی فرشتگان] بود.^(۱۹)

۲. از «محمد بن حسن بن عمار» نقل شده است که گفت: «ابوجعفر، محمد بن علی [بن موسی] الرضا(علیه السلام) وارد مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله) شد. «علی بن جعفر» عموی امام رضا(علیه السلام) که متوجه ورود او شد، پای برهنه و بدون ردا به سمت او شتافته، دستانش را بوسید و او را گرامی داشت. ابوجعفر (امام جواد)(علیه السلام) فرمود: ای عمو بنشین، خدایت رحمت کند.

علی گفت: ای سرورم، در حالی که تو ایستاده ای چگونه بنشینم؟ چون علی بن جعفر به جای خویش بازگشت، یارانش زبان به ملامت وی گشودند و گفتند: تو عموی پدر او هستی، در عین حال با وی چنین رفتاری داری؟

علی در پاسخ آنان گفت: خاموش باشید، آن گاه محاسن خود را در دست گرفت و گفت: حال که خدای - عز و جل - این موی سپید را شایسته [امامت] ندید و این جوان را چنین شایستگی داد و بدین منصب گمارد، فضل و برتری او را انکار کنم؟ من غلام او هستم و از گفته شما به خداوند پناه می برم.^(۲۰)

۳. از «شیخ مفید» نقل شده است که: «مأمون، شیفته و شیدای ابوجعفر (جواد)(علیه السلام) شده بود، چرا که او را در عین خردسالی، در فضیلت، علم، حکمت، ادب و کمال و عقل سرآمد می دید، آن گونه که مشایخ و کهنسالان آن روزگار به مرتبه او نمی رسیدند. از همین رو دخترش «ام الفضل» را به همسری ابوجعفر درآورد و با وی به مدینه فرستاد، مأمون، او را بی نهایت تکریم و تعظیم می کرد و گرامی اش می داشت».^(۲۱)

چون مأمون بر آن شد تا دختر خود را به همسری امام جواد(علیه السلام) درآورد، بنی عباس به این کار اعتراض کردند. مأمون دلیل خود را این گونه بیان کرد: و اما ابوجعفر را از آن رو برگزیدم که در عین خردسالی، در علم و فضل، سرآمد تمام صاحبان فضل و علم [بوده و در این عرصه] نابغه و شگفتی برانگیز است. وای بر شما، من این جوان را بهتر از شما می شناسم. او از خاندانی است که دانش خود و گوهر و الهام آن را از

۱۸. همان جا.

۱۹. مسعودی، اثبات الوصیة/ ۲۱۲.

۲۰. کافی / ۱ / ۳۲۲.

۲۱. الارشاد / ۲ / ۲۸۱.

خداوند دارند. پدران او پیوسته در دانش دین و ادب از مردم کمال نایافته بی نیاز بوده اند.^(۲۲)

پس از شهادت حضرت علی بن موسی الرضا(علیه السلام) مأمون در اولین دیدار خود با امام جواد(علیه السلام) که هنوز ده ساله نشده بود، او را آزمود، آن گاه به او گفت: تو به حق فرزند رضا هستی و به راستی از خاندان مصطفایی. آن گاه امام را با خود برده، به خویش نزدیک گرداند و در تکریم و تجلیل از او بسیار کوشید.

۴. پس از شهادت امام رضا(علیه السلام) «ابوالعیناء» نزد امام جواد(علیه السلام) رفت تا فقدان پدرش را به آن حضرت تسلیت گوید. او با این عبارت که جایگاه والای امام جواد(علیه السلام) را تبیین می کند، به امام(علیه السلام) تسلیت گفت: تو والاتر و برتر از توصیف مایی و ما کمتر از آنیم که تو را [به صبر ورزیدن در سوگ پدر] موعظه کنیم. آنچه تو را بسنده باشد در علم خدا [داده ات] وجود دارد و پاداش خدا غم تو را سبک می گرداند.^(۲۳)

۵. از دیگر مورخانی که درباره امام جواد(علیه السلام) نوشته است «علامه سبط ابن الجوزی حنفی» (م ۶۵۴ ق.) است. او امام جواد(علیه السلام) را چنین توصیف می کند: و محمد، امام ابوجعفر ثانی (دوم) در علم، تقوا، زهد و بخشندگی، شیوه پدرش را در پیش گرفته بود. او با القاب «مرتضی» و «قانع» [نیز] خوانده می شد.^(۲۴)

۶. «کمال الدین، محمد بن طلحه شافعی» (م ۲۶۲ ق.) به نقل از ابن جوزی در توصیف امام جواد(علیه السلام) گفته است:

هر چند خردسال بود، اما منزلتی والا و آوازه ای بلند داشت. نیز همو گفته است: مناقب و فضایل ابوجعفر، محمد جواد چندان فراوان است که نه میدان هموردی ها گنجایش آن را داشت و نه اجل، امان داد [تا بر همگان آشکار شود]، بلکه تقدیر الهی چنین بود که در دنیا روزگاری اندک بماند. از این رو زندگی کوتاهی داشت و اجلش او را در ربود، اما در همین عمر کوتاه، خداوند او را از چنان منقبت و منزلتی خاص برخوردار فرمود که فروغ آن در طلیعه بزرگداشت و تجلیل می درخشد و اخبار آن بر بلندای مراتب ارجمندی قرار دارد.

۲۲. همان/ ۲۸۲.

۲۳. ابن شهر آشوب، المناقب ۴/ ۳۶۲.

۲۴. تذکرة الخواص/ ۳۵۸ - ۳۵۹.

آن گاه به منقبتی از امام جواد(علیه السلام) اشاره کرد که مأمون با دیدن آن، به فضل و والایی او اعتراف کرد.^(۲۵)

۷. یکی دیگر از کسانی که درباره امام جواد(علیه السلام) سخن گفته اند «علی بن عیسی اربلی» (م ۶۹۳ ق.) است.

او تمام ایمان و محبت خود را نسبت به امام جواد(علیه السلام) در قالب واژگان ریخته، چنین گفته است: [امام] جواد(علیه السلام) در هر حال جواد (بخشنده) است و مصداق تعریف لغوی است که «جواد از جوده (نیکی) است». با پاکی عنصر و پاکیزگی مولد، سرآمد همگان شد. ستیغ بزرگی را در نوردید؛ مرتبه ای که هیچ کس بدان دست نیافته و نخواهد یافت.

شکوه و سرفرازی اش در مرتبه ای والا قرار دارد و جایگاه بلندش فراتر از ستارگان است. منصب [امامت] او شرافتی فراتر از دیگر منصب ها دارد. هرگاه تازه رسیدگان که [دود] آتشی ببینند می گویند: ای کاش آتش [مطبخ] او باشد نه آتش «[بنی] غالب.

سرفرازان به والایی دست می یابد، شب و روز عرصه شرافت و افتخار را در می نوردد و در سروری و مهتری کسی بدو نرسد [آن چنان که مهتری اش در باور ننگد]. او بر تارك اختران و آسمان بلندی یافته و از هر پستی دور و به هر فضیلت و والایی نزدیک است.

مکارم و والایی ها از وجودش عطرآگین می شوند، بزرگواری از او می تراود و اخبار بخشندگی او، فرزندان و نیاکانش روایت می شوند. پس خوشا به حال کسی که در دوستی او بکوشد و بدا بر احوال آن که دل در گرو دشمنی او نهد.

هرگاه غنایم شکوه، والایی ها و افتخارات تقسیم شوند [بی تردید] برترین ها از آن اوست و چون مرکب مهتری زین شود، راهوارترین و چابکترین آن ها برای اوست.

در بخشش و دهش از باران رحمت پیشی می گیرد، در مدد رسانی با شیر [مردان] همپا می شود، و چون در رفتن [بر کسی] پیشی گیرد، بزرگوارانه و [آن گونه که] خشنودی را فراهم آورد [پیشی می گیرد].

چون پدران و فرزندان گرامی او را - که درود بر آنان باد - برشمرند، [بی تردید] در توصیف آنان درج گهرهای یکتا به انتظام در آید و چون در صدد بیان خصوصیات آنان

برآیند، همه نیکی ها و والایی ها را گرد می آورد. تمام ارجمندی ها و افتخارات در او جمع است و پیش از او در پدرانیش جمع بود و پس از او در فرزندانیش جمع شده و خواهد شد. حال چه کسی پدری چون پدر او و جدی همانند جد او دارد؟

او در بزرگی آنان شریک است و آنان نیز در بزرگواری او شریکند. همان گونه که آنان دست تهی مستمندان و از کار افتادگان را از دهش خود پر می کردند او نیز چنان می کرد.

به وسیله آنان راه های هدایت آشکار شده و هم به سبب آنان است که [انسان] از گمراهی ایمن می شود. با دوستی آنان در روز واپسین امید رستگاری و رهایی می رود. آنان اهل نیکی و دهش و بخشش هستند.

تمام مدایح و ستایش ها در برابر عظمت آنان ناچیز است و مکارم اخلاق از اخلاق والای آنان برگرفته شده است.

همه صفات نیکو در گوهرهای پاک و تبارگرمی آنان پدید آمده است. پس، بهشت با پیوستن به ایشان به دست می آید و دوزخ، کیفر دوری جستن از آنان است.

این صفات بر جمع آنان و بر فرد آنان صادق است و غایب و حاضر آنان و نیز فرزند و پدر این بزرگان را در بر می گیرد.

دوست داشتن آنان واجب، دولت شان پایدار و همیشگی و بازار سروری ایشان پر رونق است و دوستداران آنان [در قیامت] خندان هستند. این شرافت و بزرگی آنان را بس که جدشان محمد، پدرشان علی و مادرشان فاطمه - که درود بر آنان باد - است.

[با این اوصاف،] چه کسی در این افتخارات با آنان همپا می باشد؟ و که می تواند در علو منزلت و جایگاه بر آنان سبقت گیرد؟

[بدون هیچ رقیبی] به سوی نهایت [هر نیکی] سبقت گرفته، بدان رسیدند و مراتب مهتری و بزرگی را بدون این کسی به پای ایشان برسد، همراهی کردند و این، حق الیقین، بلکه عین الیقین است.

مردم همگی ریزه خوار ایشانند و همانند نسبت غلام به مولا، با آنان نسبت دارند. از آنان افتخارات به دست آمده و کارهای ارجمند فراگرفته شده است و آغاز و پایان شرف، از شرافت آنان است.

اگر توصیف ایشان را ادامه دهم، گزاف نگفته ام و اگر در صدد بر شمردن اوصاف ستوده آنان برآیم [ثریا] بر من بانگ خواهد زد که: ثریا [آسمان، خوشه پروین] کجا و

دست خواهان آن کجا؟ و تو چگونه می خواهی چیزی را بر شمری که پیشینیان و آیندگان تا به آخر، در انجام آن وامانده اند؟^(۲۶)

۸. «ذهبی» درباره امام جواد(علیه السلام) گفته است: محمد، به «جواد»، «قانع» و «مرتضی» ملقب بود و در شمار بزرگان اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) قرار داشت. از آن جا که به سخاوت و بخشندگی شهره بود «جواد» خوانده شد.^(۲۷)

۹. دیدگاه «ابن صباغ مالکی» متوفای سال ۸۵۵ ق. درباره امام جواد(علیه السلام) را این گونه می خوانیم: او امام نهم و به «ابوجعفر ثانی» مشهور است. در عین خردسالی مرتبه و منزلتی والا و آوازه ای بلند و فراگیر داشت، بر اساس نصوصی که درباره امامت او آمده بود و نیز وصیت پدرش علی بن موسی الرضا، پس از پدر، عهده دار منصب امامت شد. جماعتی از افراد ثقه و عادل نیز این مطلب را نقل کرده اند.^(۲۸)

۱۰. «شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی» متوفای سال ۱۱۵۴ ق. امام جواد(علیه السلام) را چنین معرفی می کند: محمد جواد، نهمین تن از امامان است. آن گاه با بر شمردن نسب او و این که در سال ۱۹۵ ق. متولد شده است چنین ادامه می دهد: و کرامات او - که خدای از او خشنود باد - فراوان و مناقب او مشهود است.

وی پس از بر شمردن برخی از مناقب آن حضرت، گفته خود را با این عبارت به پایان می رساند: و این [کرامت ها] بخشی از کرامات بزرگ و مناقب زیبایی اوست.^(۲۹)

۱۱. از جمله کسانی که از امام جواد(علیه السلام) سخن گفت «یوسف اسماعیل نبهانی» است. او می گوید: محمد جواد، فرزند علی [بن موسی] الرضا یکی از بزرگان ائمه و چراغ [هدایتگر] امت [است که از میان] سرورانمان، اهل بیت [بر آمده] است.^(۳۰)

۱۲. توصیف «محمود بن وهیب بغدادی» از امام جواد(علیه السلام) چنین است: او وارث دانش و فضل پدر خود و از نظر منزلت و کمال، سر آمد برادران (همگنان) خود بود.^(۳۱)

۱۳. «فضل بن روزبهان» متوفای سال ۹۲۷ ق. ضمن شرحی بر صلوات که خود آن را به منظور بیان فضل پیامبر(صلی الله علیه وآله) و خاندان پاک او انشاء کرده، فضایل

۲۶. ر.ک: كشف الغمة في معرفة الأئمة ۲ / ۳۷۰ - ۳۷۱.

۲۷. تاریخ الاسلام/ ۸ و الوافی بالوفیات / ۴ / ۱۰۵.

۲۸. الفصول المهمة / ۲۵۱.

۲۹. الإتحاف بحب الأشراف / ۱۶۸.

۳۰. جامع کرامات الاولیاء / ۱ / ۱۰۰.

۳۱. جوهر الکلام / ۱۴۷.

امام جواد(علیه السلام) را برشمرده، می گوید: «اللهم وصلِّ و سلِّم علی الإمام التاسع الأواب السجّاد، الفائق فی الجود علی الأجواد، مانح العطايا و الأوفاد لعامة العباد، ماحي الغواية و العناد، قانع أرباب البغي و الفساد، صاحب معالم الهداية و الإرشاد إلی سبیل الرشاد، المقتبس من نور علومه الأفراد من الأبدال و الأوتاد، أبي جعفر محمد التقي الجواد بن علي الرضا ساکن روضة الجنة بأنعم العیش، المقبور عند جدّه بمقابر قریش. اللهم صلِّ علی سیدنا محمد و آل سیدنا سیما الإمام السجّاد محمد التقي الجواد؛^(۳۲)

بار خداوندا، بر امام نهم آن که بسیار به سوی خدا باز می گشت و بسیار سجده می کرد درود فرست، آن که در بخشندگی و دَهِش بر بخشندگان سرآمد بود، عامه بندگان را از عطای خود بهره مند کرده، گمراهی و لجاجت را زدود و پیشوایان بدکاری و فساد را سرکوب نمود.

آن صاحب نشانه های هدایت که به راه راست ره می نمود و یگانگان از «آبدال» و «آوتاد» از نور دانش او فروغ بر می گرفتند، یعنی ابوجعفر، محمد تقی جواد فرزند علی [بن موسی] الرضا که ساکن بوستان بهشت است و از حیات بسیار خوش برخوردار است و در کنار قبر جدّش در گورستان قریش مدفون است.

بار خداوندا، بر سرور ما محمد و خاندان سرور ما، علی الخصوص امام بسیار سجده کننده، محمد تقی جواد درود فرست.»

۱۴. دیگر نویسنده ای که از امام جواد(علیه السلام) گفته «خیر الدین زرکلی» است. از قلم او می خوانیم:

او منزلت و مرتبه ای بلند داشت، هوشمند و زبان آور و در بدیهه گویی توانمند بود. سپس ادامه می دهد: «محمد بن وهبان دبیلی» کتابی در سیره او (امام جواد) علیه السلام نوشته، نام آن را «أخبار أبي جعفر الثاني» نهاده است.^(۳۳)

آنچه بیان شد بخشی از گفته و نوشته هایی بود که معاصران امام جواد(علیه السلام) و نیز کسانی که پس از روزگار او می زیستند درباره آن حضرت در تاریخ ثبت کرده اند. آنان بدون هیچ مصلحت اندیشی و پنهان کاری، شگفتی خود را از مواهبی که امام جواد(علیه السلام) از آن برخوردار بود و نیز از شخصیت بی همتای او که بازگو کننده شخصیت پدران گرامی اش به عنوان حاملان چلچراغ

۳۲. ر.ک: فضل بن روز بهان، شرح الصلوات. نام دیگر این کتاب «وسيلة الخادم إلى المخدم» است.

۳۳. الاعلام ۱/ ۱۵۵.

هدایت و نشانه های آن پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود، در نوشتار و گفتار خود بیان کردند.

بخش سوم

جلوه ای از شخصیت امام جواد(علیه السلام)

بی تردید فضایل دوازده امام معصوم، از جمله امام جواد(علیه السلام) آن چنان بسیار است که در شمار نمی آید. این که خداوند ایشان را برای تصدی منصب امامت برگزیده، خود نشانگر کمال و مناقبی است که تنها در این پاکان فراهم آمده و آنان را از دیگر افراد متمایز کرده است. از همین رو این شایستگی را یافتند تا به مقام امامت دست یافته، حجت های خداوند بر خلق و امانتداران وحی او باشند.

علیرغم این که هر امامی فضایل و افتخاراتی ویژه داشت، متأسفانه به دلیل شرایط سختی که اهل بیت(علیهم السلام) و پیروان ایشان را - که به حفظ و نقل تراث والای اسلامی کمر بسته بودند - در برگرفته بود، تنها اندکی از آن بزرگی ها و شکوه و عظمت و دانش به دست ما رسیده است. تهدید اندیشه و تصفیه فیزیکی که از سوی حاکمیت علیه امامان اهل بیت(علیهم السلام) و پیروان آنان و نیز بر ضد کسانی که در صدد بیان و آشکار کردن سیره عطرآگین آنان بودند، اعمال می شد، برای از میان رفتن تراث سترگ و داده های علمی آنان بسنده بود.

در این بخش به داده های تاریخی و حدیثی درباره زندگی، مناقب و مکارم اخلاق امام جواد(علیه السلام) نظری گذرا می افکنیم.

الف) سخن گفتن نوزاد

بنا به گواهی تاریخ نگاران، هنگامی که امام جواد(علیه السلام) چشم به جهان گشود، شهادتین را بر زبان آورد و در سومین روز تولد خود، خدای متعال را ستود و بر پیامبر گرامی اسلام و امامان هدایتگر درود فرستاد.

از حکمیه دختر موسی بن جعفر(علیه السلام) نقل شده است که گفت: «زمانی که مادر ابوجعفر جواد(علیه السلام) به او باردار شد، به او (امام رضا)(علیه السلام) نوشتم: کنیز تو «سبیکه» باردار شده است.

امام رضا(علیه السلام) در پاسخ نامه من نوشت: او در فلان وقت و روز و ماه، باردار شده است. پس هرگاه فرزند خود را به دنیا آورد تا هفت روز در کنار او بمان. چون سبیکه فارغ شد و کودک به دنیا آمد، زبان گشوده، گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله، أن محمداً رسول الله».

در روز سوم نورسیده امام(علیه السلام) عطسه کرد و گفت: «الحمد لله، و صلى الله على محمد و على الأنمة الراشدين»;

ستایش مختص خداوند است و درود خداوند بر محمد و بر امامان راه یافته باد.^(۳۴)

نیز گفته است: «چون زمان وضع حمل «خیزران» مادر ابوجعفر(علیه السلام) فرا رسید امام رضا(علیه السلام) مرا خوانده، فرمود: ای حکیمه، هنگام وضع حمل خیزران در کنار او بمان و با او و قابله به يك اتاق بروید.

آن گاه امام(علیه السلام) چراغی در اتاق قرار داد و درب اتاق را بر ما بست. درد زایمان، خیزران را در بر گرفت و تشتی برای وضع حمل پیش روی او بود. در این هنگام چراغ خاموش شد. از این پیشامد اندوهگین شدم. در همین حال ابوجعفر(علیه السلام) در تشت پدیدار شد. پوشش نازکی که به پیراهن می ماند اندام او را پوشانده بود و نور آن، خانه را روشن گرداند. او را در دامان خود گرفته، آن پوشش را از بدن او بر گرفتم و بدین ترتیب از کار او فارغ شدیم. در همین حال امام رضا(علیه السلام) درب اتاق را گشود و نوزاد را گرفته، در گهواره گذارد و به من فرمود: ای حکیمه، در کنار گهواره اش بمان.

چون روز سوم فرا رسید، نوزاد چشم به آسمان دوخت، سپس به سمت راست و بعد به سمت چپ خود نگریست و گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن محمداً رسول الله».

هراسان نزد ابوالحسن(علیه السلام) رفته، به او گفت: از این کودک، گفتاری بس شگفت شنیدم.

امام رضا(علیه السلام) فرمود: مگر چه گفته است؟ ماجرا را برای او بازگفتم.
امام(علیه السلام) فرمود: ای حکیمه، شگفتی های بیشتری از او خواهید دید». (۳۵)

ب) امامت در خردسالی

مشیت خداوند چنین رقم خورده بود که امام جواد(علیه السلام) خردسال به عنوان خلیفه خداوند بر خلق و امام و پیشوای آنان باشد. البته این بی سابقه نبود و عیسی(علیه السلام) و سلیمان(علیه السلام) نیز در خردسالی شایستگی نیل به مقام پیامبری خدا و رهبری مردم را یافتند. پذیرش این که خردسالی هفت ساله بتواند امامت و راهبری مردم را بر عهده بگیرد، برای مردم سخت می نمود و حتی عده ای دستخوش تعجب و تردید شده بودند. امام جواد(علیه السلام) برای زدودن غبار شك و تردید از خانه دلشان در صدد توضیح این رخداد برآمد و با استشهاد به تاریخ پیامبران، حقیقتی را که همگان از آن غافل بودند روشن نمود. ذیلا به روایاتی می پردازیم که در این مورد آمده است:

۱. راوی می گوید: «به ابوجعفر ثانی گفتم: آنان (مردم) درباره نوجوانی تو سخن می گویند [و در امامت تو با دیده تردید می نگرند].

امام جواد(علیه السلام) فرمود: خدای متعال به داوود وحی فرمود تا سلیمان را - که خردسال بود و گوسفند می چرانید - به جانشینی خویش برگزیند. عابدان و عالمان بنی اسرائیل آن را نپذیرفتند. خداوند به داوود(علیه السلام) وحی فرمود: عصای آنان و عصای سلیمان را از آنان بگیر و در خانه ای قرار ده و با مهر ایشان درب آن را مهر کن و روز بعد به سراغ عصاها برو. پس عصای هر کس سبز شده، برگ و بر داد، همو خلیفه و جانشین است.

داوود(علیه السلام) آنان را از مطلب آگاه کرد و آنان گفتند: به این امر رضایت داده، آن را می پذیریم». (۳۶)

۲. راوی می گوید: «ابوجعفر(علیه السلام) را دیدم که خارج شد. در او نگریستم و سرتاپای او را برانداز کردم تا اوصاف ظاهری او را برای یاران خود در مصر بازگویم. در همین حال بودم که امام(علیه السلام) نشست، سپس به من فرمود: ای علی،

همان گونه که خداوند در امر نبوت محاجّه می کند، در امر امامت نیز چنین می کند که حضرتش فرموده است: (وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا)^(۳۷) و از کودکی به او نبوت دادیم» و (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ)^(۳۸) و چون به رشد و کمال خویش رسید» و (وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً)^(۳۹) تا به کمال خود برسد و به چهل سال برسد».

بنابراین منصب پیامبری [و امامت] به خردسال و به انسان چهل ساله می رسد و هیچ منعی در آن نیست»^(۴۰).

۳. نیز راوی می گوید: «به ابوجعفر (علیه السلام) گفتم: سرور من، مردم خردسالی [و امامت] تو را نپذیرفته، آن را بر نمی تابند.

امام جواد (علیه السلام) فرمود: خداوند - عز و جل - به پیامبر خود فرمود: (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي)^(۴۱) بگو: این است راه من، که من و هر کس پیروی ام کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم». [حال بگو: چه چیزی از این گفته خداوند را نمی پذیرند؟ به خدا سوگند، تنها علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه وآله) پیروی کرد. او در آن هنگام نه ساله بود، من نیز نه سال هستم».

دانش امام جواد (علیه السلام)

کسی شایستگی احراز منصب امامت را دارد که در عصر خود، عالمترین فرد و بر شئون شریعت و احکام دین آگاهترین و در احاطه بر امور سیاسی و مدیریت و دیگر نیازهای اجتماعی، سیاسی و دینی مردم سرآمدترین باشد. امام جواد (علیه السلام) همانند پدران ارجمند خویش، در این عرصه یگانه روزگار خود بود. وی در خردسالی با قدرت تمام وارد میدان دانش های گوناگون شد و توانمندی خارق العاده خود را به چشم همگان نشانده. او پیچیده ترین پرسش های شرعی و علمی فقیهان و عالمان را با دقت فراوان پاسخ داد و بدین ترتیب احاطه همه جانبه علمی خود را آشکار کرد. نتیجه مباحثات علمی و دینی امام جواد (علیه السلام) در آن عصر، گسترش مذهب اهل بیت (علیهم السلام) و رویکرد

۳۷. مریم/ ۱۲.

۳۸. قصص/ ۱۴.

۳۹. احقاف/ ۱۵.

۴۰. کافی/ ۱/ ۳۱۵.

۴۱. یوسف/ ۱۰۸.

فزاینده به سوی او بود و نیز بسیاری از عالمان از بینش سابق خود روی گردانده، اصل امامت را پذیرفتند.^(۴۲)

پیش از پرداختن به بخش هایی از دانش او باید به منشأ و خاستگاه دانش الهی حضرت جواد(علیه السلام) که از ویژگی اهل بیت(علیهم السلام) است بپردازیم:

۱. «مسعودی» از «عبدالرحمن بن محمد» از «کلثم بن عمران» نقل کرده که گفت: «به امام رضا(علیه السلام) گفتم: تو کودکان را دوست می داری، پس از خداوند بخواه تا فرزندی به تو عطا کند.

امام(علیه السلام) فرمود: من صاحب تنها يك فرزند خواهم شد و همو وارث من خواهد بود.

زمانی که ابوجعفر دیده به جهان گشود، حضرت امام رضا(علیه السلام) تمام شب را در کنار گهواره او با وی نجوا می کرد. چند شب که به همین روال گذشت، به او گفت: فدایت گردم، پیش از این فرزندان زیادی برای دیگران به دنیا آمده است و این چنین در گوش او دعا و تعویذ نمی خواندند، حال تو برای او این همه تعویذ و دعا می خوانی؟ امام رضا(علیه السلام) فرمود: وای بر تو، این تعویذ نیست، بلکه او را از دانش، سرشار می کنم.^(۴۳)

۲. پیش از این نصوصی از تاریخ که سخن گفتن امام جواد(علیه السلام) را در گهواره تأیید کرده و نصوصی که به امر امامت او در خردسالی پرداخته است آشنا شدیم.^(۴۴)

۳. از امام جواد(علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «امام ابوجعفر باقر(علیه السلام) فرموده است: «إن الأوصیاء محدثون یحدثهم روح القدس و لایرونه»^(۴۵)

بی تردید، جانشینان (امامان) طرف گفتوگو هستند و روح القدس با آنان سخن می گوید، اما او را نمی بینند.

۴. نیز در روایت است که: «پس از شهادت امام رضا(علیه السلام) ابوجعفر جواد(علیه السلام) خردسال را به مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله) بردند. او به سوی منبر رفت و بر پله اول آن قرار گرفت و فرمود: من محمد فرزند علی [بن موسی] الرضا هستم، من جوادم، به انساب مردم در حالی که در صلب پدران خود هستند آگاهم و به نهان و آشکار شما و آنچه در پی آن هستید و فرجام شما [از همه] آشناترم.

۴۲. کافی ۱/ ۳۱۵.

۴۳. اثبات الوصیه/ ۲۱۰.

۴۴. ر.ک: بند «الف» و «ب» از همین بخش.

۴۵. مستدرک عوالم العلوم ۲۳/ ۱۵۹.

[این دانسته ها را از] علمی که از سوی آفریدگار تمام خلق و پس از آفرینش آسمان ها و زمین ها به ما ارزانی داشته شده است به دست آورده ام. اگر پشتیبانی اهل باطل از یکدیگر، حکومت گمراهان و بورش شك زدگان نبود، چیزی را می گفتم که شگفتی اولین و آخرین [خلق] را بر می انگیخت.

آن گاه دست مبارك را بر دهان خویش نهاد و [به خود] فرمود: ای محمد همان گونه که پیش از این پدران خموشی گزیدند، تو نیز خموش باش.^(۴۶)

آنچه بیان شد اشاره ای به منشأ دانش امامان اهل بیت(علیهم السلام) از جمله امام محمد جواد(علیه السلام) بود. در این جا به اختصار به برخی از میراث علمی آن حضرت می پردازیم:

توحید

روزگار امام جواد(علیه السلام) شاهد شبهه پردازی و توهم افکنی بسیاری درباره توحید بود. این جو از سوی کسانی به وجود می آمد که نسبت به اسلام کینه ای سخت داشتند و در تشکیک نسبت به اصول دین هیچ مانعی پیش روی خود نمی دیدند. آنان بر آن بودند تا با القای شبهه، اعتقادات مسلمانان را متزلزل و آنان را در اصول دین و اعتقاداتشان گرفتار شك و تردید کنند. تلاش آنان گسترده، اما بی اثر بود، چرا که شخصیتی علمی و برخوردار از علم الهی، همچون امام جواد(علیه السلام) خواب خوش آنان را بر آشفته، شبهه های شان را باطل و مردود می نمود. در این جا مواردی از پاسخ امام جواد(علیه السلام) را به شبهه سازان می خوانیم:

۱. راوی می گوید: «از ابوجعفر درباره توحید پرسیده، گفتم: او (خدا) را در وهم خود «شیئی» ببینارم؟»

امام جواد(علیه السلام) فرمود: آری، اما نه معقول [که بینداری می توانی به گنه ذات او برسی] و نه محدود [که او را در جایی و اندازه و شکلی محدود بدانی]. [و بدان که] هر چه در وهم تو پدید آید [به یقین خداوند] بر خلاف آن است [، چرا] که چیزی در اوصاف، به او همانند نیست و اوها و اندیشه [که تنها محسوس را درک می کنند] نمی توانند پی به ذات او ببرند. چگونه و هم می تواند چیزی را درک کند که خلاف معقول و تصورات و هم است؟ به یقین تنها می توان او را شیئی دانست که نه معقول است و نه محدود.^(۴۷)

۴۶. همان جا.

۴۷. اوصل کافی ۱/ ۶۴.

۲. نیز روایت شده است که: «از ابوجفر ثانی(علیه السلام) پرسیده شد: می توان خدا را شئی خواند؟»

امام(علیه السلام) فرمود: آری، اما او را از دو حدّ «تعطیل» (انکار وجود و ربوبیت او) و «تشبیه» (او را با اوصاف خلق توصیف کردن) باید خارج کرد.^(۴۸)

۳. راوی می گوید: «از ابوجعفر، محمد بن علی ثانی پرسیدم: معنای «واحد» چیست؟ امام(علیه السلام) فرمود: [واحد چیزی است که] همه زبان ها بر وحدانیت او همصدا هستند.^(۴۹)

تفسیر و تأویل قرآن کریم

قرآن چندین بعد دارد، ظاهر و باطن و تأویل و تفسیر که «تنها خدا و راسخان در علم، تأویل آن را می دانند».^(۵۰) بی تردید راسخانی که خداوند از ایشان نام برده، پیامبران(صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم(علیه السلام) هستند. این بزرگان در هر فرصتی و موقعیتی که می دیدند کتاب خدا از سوی منحرفان مورد تفسیر و تأویل مغرضانه قرار می گرفت، بنا به وظیفه خود پا به میدان می نهادند و بطلان مدعی را آشکار می کردند. همانند دیگر امامان، از امام جواد(علیه السلام) نیز نصوص فراوانی در تفسیر و تأویل پاره ای از آیات قرآن کریم وارد شده است.

از جمله مباحث تفسیری که از این بزرگوار رسیده، تفسیر این دو آیه است: «(مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ نَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * أَلَمْ نَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ)»؛^(۵۱) هر آیتی و نشانه ای را نسخ کنیم، یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم، بهتر از آن، یا ماندنش را می آوریم، مگر ندانستی که خدا بر هر کاری تواناست؟ مگر ندانستی که فرمانروایی آسمان ها و زمین از آن خداست و شما جز خدا سروری و یآوری ندارید؟

امام جواد در تفسیر دو آیه یاد شده فرموده است: «هر آیه ای را نسخ کنیم» به این معناست که آن را از میان بر می داریم و «یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم»؛ یعنی اصل آن را زدوده، از حافظه ها و یادها و نیز از قلب محمد - پاک می گردانیم، چرا که خداوند خطاب به پیامبرش فرموده است: «(سَنُفِّرُكَ فَلَا تَنْسَى * إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ

۴۸. همان جا.

۴۹. صدوق، التوحید/ ۸۲.

۵۰. آل عمران/ ۷.

۵۱. بقره/ ۱۰۶ - ۱۰۷.

الجَهْرَ وَمَا يَخْفَى»^(۵۲) ما به زودی [آیات خود را] بر تو خواهیم خواند، تا فراموش نکنی. جز آنچه خدا خواهد» که تفسیر این آیه چنین است که: اگر خداوند بخواهد آن را به فراموشی بسپارد، از یاد و خاطر تو می‌زداید.

تفسیر این قسمت از آیه که می‌فرماید «بهتر از آن را می‌آوریم» این است که: چیزی جایگزین آن می‌کنیم که برای شما بهتر باشد.

آن گاه امام جواد(علیه السلام) فرمود: مورد دوم که جایگزین حکم نخستین است پاداش بیشتری برای شما دارد و مصلحتی برتر از آیه نسخ شده یا همانند آن برای شما دارد و بدین معناست که: هر چه را منسوخ یا تبدیل کنیم بی‌تردید مصالح شما را در نظر داریم. [سپس امام(علیه السلام) فرمود:] خداوند خطاب به محمد(صلی الله علیه و آله) فرمود: «مگر ندانستی که خداوند بر هر کاری تواناست؟». این بدان معناست که خداوند تواناست و می‌تواند [هر چه را بخواهد] منسوخ کند.

در دنباله آیه می‌فرماید: «مگر ندانستی - ای محمد - که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن خداست؟» [پس] همو به تدبیر، [اداره و] مصالح آن‌ها آگاه است و هموست که با علم خود به تدبیر امور شما می‌پردازد «و شما جز خدا سروری و یاری ندارید» به این معناست: حال که خداوند نسبت به مصالح خلق آگاه است، پس همو مصالح شما را تدبیر و تأمین می‌کند.

آن جا که می‌فرماید: «و یآوری ندارید» [این گونه تفسیر می‌شود که] چون خداوند اراده کند بلایی و مصیبتی یا کفیری بر شما فرو فرستد، کسی را یاری کردن شما نباشد»^(۵۳).

در تفسیر آیات یاد شده، شیوه کمك جستن و استفاده کردن از قرآن برای تفسیر آن همان کاری که امام جواد(علیه السلام) کرد روشن و واضح است.

زمانی که از حضرت جواد(علیه السلام) درباره آیه: «(أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)»^(۵۴) هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را [به سوی خود باز] می‌آورد، در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست. پرسیده می‌شود، امام(علیه السلام) پاسخی کامل و تأویلی شامل ارائه می‌دهد که با هم می‌خوانیم:

۵۲. اعلیٰ / ۶ - ۷.

۵۳. مستدرک العوالم ۲۳ / ۱۶۴.

۵۴. بقره / ۱۴۸.

«عبدالعظیم بن عبدالله حسنی» می گوید: «به محمد بن علی بن موسی (علیه السلام) گفتم: امیدوارم همان «قائم» از خاندان محمد(ص) باشی که زمین را پس از آن که آکنده از ستم و جور شد، سرشار از عدل و داد می کند.

امام(علیه السلام) فرمود: ای ابوالقاسم، هر يك از ما [امامان] قائم به امر (بر پا دارنده فرمان) خدای - عز و جل - و راهنمایان به سوی دین او هستیم، اما آن «قائم» که خداوند به وسیله او زمین را از وجود کافران و منکران پاک و آن را سرشار از عدل و داد می کند، کسی است که تولدش از مردم پنهان می ماند، وجودش از دیدگان آنان غایب می شود، خواندن او به نام، ناروا باشد و او نام و کنیه رسول خدا را دارد.

زمین برای او در هم پیچیده می شود، هر سرکشی برای او رام می گردد و از دورترین نقطه [این] خاکدان یاران او که ۳۱۳ تن و به تعداد اهل بدر هستند نزد او فراهم می آیند و خداوند در این باره فرموده است: «هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را [به سوی خود باز] می آورد، در حقیقت، خدا بر همه چیز تواناست.

پس هرگاه این عده مخلص گرد او فراهم آمدند، خداوند امر (فرج) او را فراهم می کند و چون [به تدریج دیگر یاران او جمع شدند] و «عقد» (که شامل ده هزار تن است) برای او فراهم شد، به فرمان خدا قیام می کند و آن چنان از دشمنان خدا می کشد تا این که خداوند - عز و جل - خشنود شود.

گفتم: سرور من، چگونه از خشنودی خدای - عز و جل - آگاه می شود؟

امام جواد(علیه السلام) فرمود: خداوند دل او را مهربان می کند و چون وارد مدینه شود، «لات» و «عزی» را بیرون آورده، در آتش می سوزاند [این گونه است که خداوند خشنود می شود].^(۵۵)

امام جواد(علیه السلام) و نشر حدیث

«حدیث» سره و صحیح با منشأ الهی را باید اساسنامه زندگی دانست، چرا که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در قالب عبارات نه چندان طولانی راه خوب زیستن و انسان زیستن را به افراد جامعه آموخت و پس از او امامان معصوم(علیه السلام) عهده دار نشر این میراث نبوی بودند. امام جواد(علیه السلام) نیز در همین مسیر و به منظور ایفای رسالت خود، با اسناد خویش به نشر روایات جدش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و امیرالمؤمنین(علیه السلام) و پدران گرامی خود پرداخت. روایاتی که در سطرهای بعدی خواهد آمد بیانگر توجه و اهتمام امام جواد(علیه السلام) به نشر احادیث رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و پدران ارجمندش می باشد.

۱. امام جواد(علیه السلام) با اسناد خود از رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) روایت کرده است که فرمود: «أَنْ فَاطِمَةَ أَحْصَنْتَ فَرْجَهَا فَحَرَّمَهَا اللَّهُ وَ ذُرِّيَّتَهَا عَلَي النَّارِ»؛^(۵۶)

فاطمه خود را پاکدامن نگاه داشت [و آن را به پلیدی نیالود]، از همین رو خداوند [بدن] او و فرزندانش را بر آتش دوزخ حرام گرداند.

۲. حضرتش از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) روایت کرده است که: مرد زیر زبان خویش پنهان است [تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد]^(۵۷).

۳. نیز حضرتش فرموده است: مردی از اهل بصره برخاست و به امیرالمؤمنین(علیه السلام) گفت: از برادران برای ما بگو (آنان را به ما بشناسان).

امام(علیه السلام) فرمود: برادران دو دسته اند: برادران مورد وثوق و اعتماد و برادرانی که مایه خوشی هستند.

[بدان که] برادران مورد وثوق، همانند دست، بال [پرواز]، خاندان و مال هستند. پس اگر به برادر [دینی] [ت] اعتماد داشتی، مال، [توان] دست خود را بر او ارزانی دار، با دوستان او دوستی [و یکرنگی] و با دشمنان او دشمنی ورز، راز او را پنهان دار، یاری اش کن و نیکی های او را آشکار نما و بدان - ای پرسنده - که چنین برادرانی از کبریت احمر گرامیتر و نایابترند.

اما برادران خوشی [بدان که] از همنشینی با آنان لذت می بری، پس پیوند خود را با آنان مگسل و بیش از این از آنان مخواه و همان گونه که برخورد خوب، روی گشاده و گفتار شیرین خود را به تو ارزانی می دارند، تو نیز آن سان کن.^(۵۸)

۴. زمانی که از امام جواد(علیه السلام) درباره زاهد در دنیا پرسیدند با این روایت امام صادق(علیه السلام) پاسخ آنان را داده، فرمود:

[زاهد] کسی است که حلال دنیا را از بیم باز خواست و حرام آن را از بیم کفر واگذارد.^(۵۹)

۵. از امام صادق(علیه السلام) درباره مرگ و چگونگی آن پرسیدند. امام جواد(علیه السلام) پاسخ آن حضرت را این گونه روایت فرموده است: [مرگ] برای مؤمن چون بویی شامه نواز است که آن را می بوید و از خستگی و درد رهایی می یابد و برای کافر همانند نیش افعی و عقرب، بلکه از آن نیز دردناکتر است.^(۶۰)

۵۶. عبدالزهره عثمان محمد، حیاة الامام محمد الجواد / ۷۹ - ۸۰.

۵۷. همان جا (به نقل از: بحار الانوار / ۱۲ / ۱۰۱).

۵۸. همان / ۸۱ (به نقل از: وسائل الشیعه / ۸ / ۵۸).

۵۹. همان / ۱۰۶ (به نقل از: معانی الاخبار / ۲۸۷).

۶۰. همان جا.

۶. نیز از امام جواد(علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «یکی از یاران امام رضا(علیه السلام) بیمار شد و آن حضرت به عیادت وی رفته، از او پرسید: در چه حالی و چگونه ای؟»

پاسخ داد: پس از [جدا شدن از] تو مرگ را [با تمام وجود] لمس کردم (منظور وی رنجی بود که از شدت بیماری تحمل می کرد).
امام(علیه السلام) فرمود: آن را چگونه یافتی؟
گفت: سخت و دردناک.

امام(علیه السلام) فرمود: مرگ را ندیده ای، بلکه چیزی را لمس کرده ای که پیش درآمد مرگ است و تو را با برخی از حالات آن آشنا می کند [و بدان در مسأله مرگ] مردم دو دسته اند: یکی آن که به وسیله مرگ به آرامش [ابدی] می رسد و دیگری آن که به وسیله مرگ، مردم از وجودش راحت و آسوده خاطر می شوند. پس ایمان خود را با خداوند تجدید کن و با ولایت پیمانی تازه ببند تا آرامش بیابی.^(۶۱)

روایات فقهی از امام جواد(علیه السلام)

فقیهان شیعه امامی، احادیثی که از امام جواد(علیه السلام) صادر شده، به عنوان منبعی پر بار و سرشار برای استنباط احکام شرعی پذیرفته اند، چرا که این احادیث، تبلور سنت معصومان(علیهم السلام) و همان «قول»، «فعل» و «تقریر» آنان است. روایاتی بسیار از حضرت امام جواد(علیه السلام) روایت و در موسوعه های فقهی و حدیثی تدوین شده و معظم ابواب فقه را شامل می شوند که در این مبحث بخشی از آن را نقل می کنیم:

نماز

۱. راوی می گوید: «به ابوجعفر ثانی(علیه السلام) نامه ای نوشتم و در آن درباره نماز در پوست [سنجاب، فنک]^(۶۲) و خز پرسیدم، سپس افزودم: دوست دارم بدون «تقیه» پاسخ مرا بدهی.

آن حضرت به خط خود نگاشتند که:

بخوان [که اشکال ندارد]». ^(۶۳)

۶۱. مستدرک عوالم العلوم ۲۳/ ۲۸۶.

۶۲. فنک، جانوری کوچک و از تیره سگ سانان است. بیشتر شبیه روباه است، اما گوش های بزرگی دارد. طول این جانور با احتساب دم، چهل سانتی متر است. این جانور بهترین پوست ها را دارد (المنجد، ماده: فنک).

۶۳. همان جا.

فقیهان از این خبر و مانند آن، استدلال کرده اند که نماز با پوست این جانوران در صورتی که ذبح شرعی شده باشند جایز است.

۲. راوی می گوید: «ابوجعفر (علیه السلام) را در روز ترویبه دیدم که ظهر هنگام و پشت مقام، در حالی که نعلینی به پا داشت شش رکعت نماز گزارد».^(۶۴)
این روایت، مستند فقیهان مبنی بر جواز نمازگزاردن با پاپوش تهیه شده از پوست جانور تزکیه (ذبح شرعی) شده، می باشد.

زکات

فروع احکام زکات از دیگر مواردی است که از امام جواد (علیه السلام) پرسیده شده و پاسخ آن حضرت مستند فقیهان درباره جواز دادن قیمت عین شده است و در این زمینه روایاتی در دست است. از امام جواد (علیه السلام) پرسیده شد: «آیا می توانم به جای گندم، جو، طلا و نقره که زکات به آن تعلق گرفته، معادل آن را وجه نقد بدهم یا این که این کار جایز نیست و باید زکات را از جنس بدهم؟
امام جواد (علیه السلام) پاسخ داد: از هر کدام که ممکن بود زکات بدهد».^(۶۵)

حج

حج نیز همانند فرایض پیش گفته شده دارای فروع و احکامی است که امام جواد (علیه السلام) بدان ها پاسخ داده و روایت هایی از او در این باب در دست است که فقیهان در فتوا دادن در زمینه فروع و احکام بدان استناد کرده اند. در این جا به دو مورد از آنها می پردازیم:

۱. فقیهان، با استناد به روایت زیر گزاردن حج را برای کودک مستحب دانسته اند.
راوی می گوید: «از ابوجعفر ثانی (علیه السلام) پرسیدم: کودک را از چه هنگام احرام ببوشانیم؟

امام (علیه السلام) فرمود: پس از آن که دندان های شیری او ریخت».^(۶۶)

۶۴. همان/ ۳۸۹.

۶۵. همان/ ۴۱۱.

۶۶. همان/ ۴۲۶.

۲. فقیهان شیعه امامی با استناد به روایت امام جواد(علیه السلام) و دیگر امامان معصوم(علیهم السلام) متفقاً جمع تمتع را برای کسی که حج مستحبی می گزارد، برتر از دیگر موارد (حج قران و حج افراد) دانسته اند. آنان این روایت را مستند فتوای خویش قرار داده اند که: «ابوجعفر(علیه السلام) می فرمود: آن کس که از عمره تمتع به حج برود [پاداش او] برتر از کسی است که حج مفرد به جای آورده و قربانی را به مکه می برد. او می گفت: هیچ عملی برای حاجی از عمره تمتع برتر نیست.^(۶۷)»

فلسفه و علل تشریح احکام

از دیگر مواردی که امام جواد(علیه السلام) بدان پاسخ داد و برای همگان روشن نمود، علت تشریح پاره ای از احکام شرعی بود، از جمله این که «محمدبن سلیمان» دلیل این که عده زنان مطلقه سه ماه، یا سه بار حیض شدن است، اما عده زن شوهر مرده چهار ماه و ده روز است، از امام جواد(علیه السلام) پرسید. آن حضرت در پاسخ فرمود: «این را شرع مقرر کرده است که زن مطلقه سه «قرء» (پاک شدن از حیض) پشت سر گذارد به جهت اطمینان از عدم بارداری است. در مورد این که عده زن شوهر مرده [چهار ماه و ده روز است، بدان که] خداوند متعال برای [به نفع] زنان شرطی مقرر داشته که از سر طرفداری نبوده و بر ایشان شرطی معین فرموده، ولی از سر ستم نبوده است. حضرت احدیت آن جا که برای (به نفع) زنان حکم صادر کرده، در باب محرومیت از حق همخوابگی است که زمانی معین نموده، می فرماید: «لَلَّذِينَ يُؤْتُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصًا أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ»^(۶۸) برای کسانی که به ترك همخوابگی با زنان خود، سوگند می خورد (ایلاء)، چهار ماه انتظار و مهلت است».

از این رو مرد نمی تواند بیش از چهار ماه «ایلاء» (ترك همخوابگی) نماید، چرا که خداوند زن را تا این مقدار زمانی نسبت به ترك همخوابگی مقاوم دانسته [و همین زمان را مجاز شمرده] است.

اما شرطی که خداوند رعایت آن را بر زن [و به نفع شوهر] مقرر داشته این است که به او فرمان می دهد در مرگ شوهر چهار ماه و ده روز عده نگاه دارد و همان طور که خداوند در زمان حیات مرد، او را به رعایت شرط ملزم کرده، حق زن را از مرد گرفته، در زمان مرگ شوهر، زن را به رعایت حق او ملزم نموده، حق شوهر را از او

۶۷. همان/ ۴۳۰.

۶۸. بقره/ ۲۲۶.

می‌گیرد. خداوند در این معنا فرموده است: «...يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا...» [همسران] چهار ماه و ده روز انتظار می‌برند. خداوند تنها در عده چهار ماهه (وفات) از ده روز نام برده است و آن جا که بالاترین مدت ترك همخوابگی در توان زن، چهار ماه است، خداوند در این باب هم به نفع او و هم علیه او چنین مقرر فرموده است...» (۶۹)

عبادت و پارسایی امام (علیه السلام)

امام محمد جواد (علیه السلام) عابدترین مردم روزگار خویش و بیش از همه خدا دوست و به همان اندازه خدا ترس بود و در فرمانبرداری و بندگی حضرتش خالص‌ترین بندگان خدا بود. همانند پدران گرامی خود، تمام راه‌هایی که او را به خداوند نزدیک می‌کرد می‌پیمود و هیچ عملی که خداوند را خشنود می‌کرد فرو نمی‌گذاشت. در این جا به صحنه‌هایی از عبادت امام جواد (علیه السلام) اشاره می‌کنیم:

اعمال مستحبی امام (علیه السلام)

پایبندی امام جواد (علیه السلام) به اعمال مستحبی از دید تاریخ و تاریخ‌نگاران دور نمانده است. مورخان نوشته‌اند: «او (امام جواد) (علیه السلام) دو رکعت نماز می‌گزارد در هر رکعت سوره فاتحه و هفتاد بار سوره توحید می‌خواند» (۷۰). هرگاه اولین روز ماه نو فرا می‌رسید، امام جواد (علیه السلام) در این روز دو رکعت نماز می‌گزارد. در رکعت اول يك مرتبه سوره حمد و سوره توحید سی بار (برای هر روز ماه يك بار) می‌خواند. در رکعت دوم سوره حمد و سوره قدر سی بار (برای هر روز ماه يك بار) می‌خواند و آن گاه به قدر توان صدقه می‌داد و بدین ترتیب سلامت در آن ماه را برای خود می‌خرید» (۷۱).

در روایت است که: «ابوجعفر ثانی (علیه السلام) آن هنگام که در بغداد بود در روز نیمه و روز بیست و هفتم [هر ماه] روزه می‌گرفت و تمام اطرافیان آن حضرت نیز روزه می‌گرفتند. آن گاه ما را می‌فرمود تا نمازی دوازده گانه بگزاریم، بدین ترتیب که

۶۹. حياة الامام الجواد / ۱۰۱.

۷۰. همان / ۶۷.

۷۱. مستدرک العوالم: ۲۳/۲۲۰.

در هر رکعت حمد و يك سوره خوانده شود. پس از فراغت از نماز چهار بار سوره حمد، چهار بار سوره توحيد، چهار بار سوره ناس و چهار بار سوره فلق خوانده شود. آن گاه چهار بار گفته شود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، وَ سُبْحَانَ اللَّهِ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ لِأَحْوَالِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» و چهار بار بگويد: «اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً» و نیز «لَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَداً» چهار مرتبه بخواند.^(۷۲)

حج گزاردن امام(عليه السلام)

بنا به گواهی تاریخ، امام جواد(عليه السلام) بسیار حج می گزارد. در روایت آمده است: «در سال ۲۵۴ ق. ابو جعفر ثانی(عليه السلام) را دیدم که پس از بالا آمدن خورشید با کعبه وداع می کرد. سپس به طواف پرداخت و در هر «شوط» رکن یمانی را می بوسید. چون شوط هفتم را انجام می داد، رکن یمانی و حجرالاسود را بوسید و دست بر آن کشیده، بر چهره خود مالید. آن گاه به سمت مقام رفت و پشت آن دو رکعت نماز گزارد، سپس به پشت کعبه به سوی «ملتزم» رفت و همان جا در کنار کعبه قرار گرفت... سپس مدت زیادی ایستاده دعا می کرد. آن گاه از در حناطین (گندم فروش ها) خارج شد. راوی می گوید: در سال ۲۱۹ ق. نیز او را [در حرم] دیدم که شبانه با کعبه وداع می کرد. در هر شوط، رکن یمانی و حجرالاسود را می بوسید. چون به شوط هفتم رسید، در سمت عقب کعبه، نزدیک رکن یمانی و بالای حجر در کنار کعبه قرار گرفت... آن گاه نزد حجرالاسود آمد و آن را بوسید و دستی بر آن کشید، سپس به سوی مقام [حضرت ابراهیم(عليه السلام)] رفت و دو رکعت نماز پشت مقام گزارد و بدون این که به سمت کعبه باز گردد، حرم را ترك نمود. وقوف او نزد ملتزم به اندازه ای بود که دوستان ما هفت و برخی از آنان هشت شوط گرد حرم طواف کردند».^(۷۳)

ذکر، دعا و مناجات امام جواد(عليه السلام)

۷۲. همان ۲۳ / ۲۲۲.

۷۳. حیاة الامام الجواد / ۶۸.

دعا، مناجات و ذکر جایگاه والایی در فرهنگ اسلامی، به ویژه فرهنگ پر بار اهل بیت(علیهم السلام) دارد. یاد کرد خداوند در مکتب اهل بیت(علیهم السلام) تنها درخواست و راز و نیاز نیست، بلکه همه عرفان و حکمت، اظهار ناچیز بودن در برابر قدرت مطلق و اذعان به فقر و نیازمندی در محضر یگانه بی نیاز است. در این جا به برخی از دعاها و مناجات امام جواد(علیه السلام) در پیشگاه خداوند اشاره می کنیم. آن حضرت در قنوت خود دعاهایی می خواند، از جمله:

«اللهم أنت الأول بلا أولية معدودة، و الآخر بلا آخريّة محدودة، أنشأتنا لالعة اقتساراً، واخترعتنا لالحاجة اقتداراً، إبتدعتنا بحكمتك اختياراً، و بلوتنا بأمرک و نهيك اختباراً، و أيدتنا بالآلات، و منحتنا بالأدوات، و كلفتنا الطاقة، و جشمتنا الطاعة، فأمرت تخبيراً و نهيت تخديراً، و خوّلت كثيراً، و سألت يسيراً، فعُصي أمرُك فحُلمت، و جُهل قدرک فتكرمت...»;

بار خداوند، تو اول هستی [نه آن] اولین در عدد و آخری [نه آن] آخر [که] به حد [ی و نهایتی] [محدود] باشد.

ما را نه به جهت [و دلیلی]، که از سر فرمانروایی آفریدی، ما را نه بر اثر نیاز، که مقتدرانه پدید آوردی. به حکمت خویش و از سر اختیار ما را [به هیچ سابقه و الگویی] به وجود آوردی. ما را با فرمان و بازداشتن خود آزمودی، با ابزارها [بی که خود آفریدی] ما را یاری کردی و نیازها [ی زندگی] بر ما ارزانی داشتی. در حد توان، ما را فرمان دادی و تکلیف نمودی و ما را به فرمانبرداری از خویش واداشتی. فرمان دادی، اما حق اختیار نیز دادی و با بیم دادنت ما را بازداشتی. بسیار دادی و اندک [بندگی] خواستی. چون از فرمان تو سرپیچی شد، بردباری نمودی و چون قدر تو [از نظر خلق] ناشناخته ماند [و ناسپاسی کردند]، کرامت ورزیدی.^(۷۴)

چون امام جواد(علیه السلام) از نماز فراغت می یافت این دعا را می خواند:

«رضیت بالله رباً، و بالإسلام دیناً، و بالقرآن کتاباً، و بمحمد نبياً، و بعلي ولياً، و الحسن، و الحسين، و علي بن الحسين، و محمد بن علي، و جعفر بن محمد، و موسى بن جعفر، و علي بن موسى، و محمد بن علي، و علي بن محمد، و الحسن بن علي، و الحجة بن الحسن بن علي أئمة»;

اللهم وليك الحجة فاحفظه من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله و من فوقه و من تحته و امدد له في عمره، و اجعله القائم بأمرک، المنتصر لدينك، وأره ما يحبّ و تقرّ به عينه في نفسه و في ذريته و أهله و ماله و في شيعته و في عدوه، و أرهم منه ما يحب و تقرّ به عينه و اشف به صدورنا و صدور قوم مؤمنين»;

الله را به خداوندی، اسلام را آیین، قرآن را کتاب، محمد(صلی الله علیه وآله) را پیامبر، علی را سرپرست [و امام] حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و حجة بن الحسن بن علی را به امامت برگزیده [از این انتخاب] خرسند هستیم.

بار خداوندا، دوست و حجت [خود] را از [بلاهای] پیش رو و پشت سر و از راست و از چپ و از بالا و از پایین ایمن و حفظ نما. عمر او را طولانی فرما و او را قیام کننده به فرمانت و یاری گر دینت قرار ده. آنچه را که دوست دارد و مایه روشنی چشم او در فرزندان، خاندان، مال و شیعه اوست و آنچه که برای دشمنان خود می پسندد به او بنمایان و به آنان چیزهایی بنمایان که او دوست دارد و مایه روشنی چشم اوست (شیعیان و دوستان خاندان او را عزت و بزرگی بخش و دشمنان کنیهورز او را خوار گردان). [بار خداوندا، سوز] سینه ما و [سوز] سینه جماعت مؤمنان را به وسیله او درمان کن و شفا ده.^(۷۵)

آن حضرت بامداد و شامگاه برای بر آمدن حاجت ها دعاهایی می خواند. راوی می گوید: «در نامه ای که به ابوجعفر ثانی(علیه السلام) نوشتم، از او خواستم دعایی به من بیاموزد. آن حضرت در پاسخ نوشت: چون صبح کردی و روز را به شب رساندی، بگو: «الله الله الله، ربي الرحمن الرحيم، لا أشرك به شیئاً»؛

الله، الله، خداى من است و بخشنده بخشایشگر. چیزی [و کسی] را شريك او نمی کنم.

آن گاه حضرت افزود: اگر بر آن بیفزایی (تکرار کنی) نکوست. سپس برای بر آمدن هر نیازی که داری دعا کن که این دعا - به اذن خداوند - [گشاینده] هر گره و مشکلی است که خداوند هر چه بخواهد همان کند».^(۷۶)

معجزه ها و کرامت های امام(علیه السلام)

وجود مبارك امام جواد(علیه السلام) خود معجزه ای انکارناپذیر بود، چرا که در خردسالی و در حالی که هفت سال از عمر او تمام نشده بود، وظیفه راهبری و امامت مسلمانان را به عهده گرفت. بی تردید امامت آن هم در خردسالی برای عده ای ناآگاه، یا با آگاهی اندک قابل درک نبود. از این رو امام جواد(علیه السلام) می بایست خرق عادت و معجزه ای بنمایاند تا شك و تردید را از دل آنان بزداید. از این رو خداوند در موارد متعددی به وسیله آن حضرت معجزه هایی به ظهور رساند تا بدین وسیله حجت را بر

بندگان تمام کرده، مؤمنان و دوستان را شادمان و مطمئن و دشمنان کینه‌ورز و معاند را سر افکنده و خاموش کند. در این جا به پاره ای از این معجزه‌ها^(۷۷) اشاره می‌کنیم:

۱. از «ابوهاشم، داوود بن قاسم جعفری» نقل شده است که گفت: «به حضور ابوجعفر ثانی(علیه السلام) رسیدم. سه نامه همراه داشتم که هیچ يك نام و مشخصه ای نداشت.

نتوانستم نامه‌ها را شناسایی کنم و همین امر، مرا اندوهگین کرد. امام(علیه السلام) یکی از نامه‌ها را از من گرفت و فرمود: این نامه «ریان بن شیبب» است.

سپس نامه دوم را گرفت و فرمود: این نامه «محمد بن حمزه» است و چون نامه سوم را گرفت، فرمود: این نامه فلان شخص است.

از این واقعه مبهوت شده بودم. امام(علیه السلام) در من نگریست و لبخندی [مهر آمیز] زد.

ابوهاشم ادامه می‌دهد: ابوجعفر(علیه السلام) کیسه ای حاوی سیصد دینار به من داد و از من خواست آن را به یکی از عموزادگانش برسانم. سپس فرمود: او خواهد گفت: بازرگانی به من معرفی کن تا با این مال برای من کالایی بخرد. کیسه حاوی دینار را برای او بردم. او به من گفت: ای ابوهاشم، بازرگانی به من معرفی کن تا با این مال برای من کالایی بخرد. من نیز چنان کردم».

۲. نیز از ابوهاشم نقل شده است که گفت: «ساربان‌ای از من خواست تا از امام جواد(علیه السلام) بخواهم او را به کار بگمارد. به همین منظور نزد حضرت رفتم، او را با جماعتی در حال خوردن غذا دیدم. از این رو نتوانستم خواسته ساربان را با حضرتش در میان بگذارم. حضرت غذا نزد من گذارد و فرمود: ای ابوهاشم، بخور.

آن گاه - بدون این که با وی سخن گفته باشم - خطاب به یکی از غلامان فرمود: ای غلام، آن ساربان‌ای که ابوهاشم او را برای ما آورده در کنار خود به کار گمار».

۳. همچنین از ابوهاشم نقل شده است که: «روزی با او (امام جواد(علیه السلام)) وارد باغی شدم. به او گفتم: فدایت گردم، من شیفته خوردن گل هستم. از خدا بخواه تا مرا از این عادت برهاند.

امام(علیه السلام) سکوت کرد. پس از گذشت چند روز خود آغاز به سخن کرده، به من فرمود: ای ابوهاشم، خداوند عادت خوردن گل را از تو گرفت.

ابوهاشم می گوید: [از آن زمان] از هیچ چیزی همانند گل نفرت ندارم».

۴. از «علی بن اسباط» نقل شده است که گفت: «ابوجعفر اندک زمانی پس از وفات پدرش در میان ما ظاهر شد. در او نگریستم تا بتوانم اوصاف ظاهری و قامت او را برای دوستان توصیف کنم. او نشست، سپس فرمود: ای علی، خداوند، همان گونه که در امر پیامبری اتمام حجت کرده، فرمود: «و ما فرمان نبوت و عقل کافی در کودکی به او دادیم» همان سان نیز در امامت اتمام حجت کرده است.^(۷۸)

۵. راوی می گوید: «هنگامی که ابوالحسن الرضا(علیه السلام) دیده از جهان فروبست چهار هزار درهم از او می خواستم و کسی جز من و از این طلب آگاه نبود. ابوجعفر(علیه السلام) خبر فرستاده: فرمود: فردا نزد من بیا.

من نیز به فرمان او روز بعد به حضورش رسیدم. او فرمود: ابوالحسن(علیه السلام) از دنیا رفته است و تو چهار هزار درهم از او می خواهی؟
گفتم: آری.

او سجاده ای که زیر پا داشت برداشت. دینارهایی زیر سجاده بود. حضرت آن ها را به من داد. [چون شمردم] معادل چهار هزار درهم بود».

۶. نیز از راوی نقل شده است که گفت: «در مدینه بودم، همواره با ابوجعفر(علیه السلام) [در مدینه] و ابوالحسن(علیه السلام) در خراسان در رفت و آمد بودم. افراد خانواده و عموهای پدر ابوجعفر به دیدار او می آمدند و بدو سلام می دادند. روزی ابوجعفر کنیز خود را خواست و فرمود: به آنان بگو خود را آماده غم و عزا کنند.

زمانی که خویشان امام(علیه السلام) مجلس را ترك کردند با خود گفتم: خوب بود می پرسیدیم، ماتم و عزای چه کسی است؟

راوی می گوید: چون روز دیگر نزد امام(علیه السلام) گرد آمدند، حضرت همان گفتار روز گذشته را تکرار کرد. آنان پرسیدند: ماتم و عزای چه کسی است؟
ابوجعفر فرمود: ماتم و عزای بهترین خلق خدا بر روی زمین.

پس از گذشت چند روز خبر وفات ابوالحسن الرضا(علیه السلام) از خراسان رسید. پیک، همان روزی را که ابوجعفر خبر وفات امام رضا(علیه السلام) را به اطرافیان و خویشان داده بود، روز وفات امام رضا(علیه السلام) خواند.»

۷. راوی می گوید: «ابوجعفر(علیه السلام) در نامه ای خطاب به من نوشت: خمس اموال خود را برای من بیاورید (بفرستید) که تنها همین سال از شما خمس می گیرم.»
[همان گونه که ابوجعفر(علیه السلام) گفت] در همان سال به دیدار معبود خود شتافت.

اخلاق والای امام(علیه السلام) در برخورد با جامعه

امام جواد(علیه السلام) جوانی بود در آغاز زندگی و مورد عنایت مأمون قرار داشت. او اموال فراوانی که به يك میلیون درهم می رسید به امام جواد(علیه السلام) داد. از دیگر سو شیعیان که به امامت آن حضرت معتقد بودند، وجوه شرعی خود را برای حضرتش می فرستادند. درآمد موقوفه های قم و جاهای دیگر از دیگر، منابع درآمدی بود که در اختیار حضرت امام محمدتقی(علیه السلام) قرار می گرفت، اما او چیزی از این عایدات را هزینه زندگی شخصی خود نمی کرد، بلکه آن ها را میان بینوایان، نیازمندان و محرومان تقسیم می کرد.

«حسین مکاری» آن حضرت را در بغداد دید که از سوی دولتیان و مردم در میان گرفته شده و مورد تعظیم و تکریم قرار دارد. با خود اندیشید که امام(علیه السلام) با این موقعیتی که دارد به مدینه باز نخواهد گشت و در بغداد خواهد ماند، زیرا غرق در ناز و نعمت است. امام(علیه السلام) که پی به اندیشه او برده بود، بدو نزدیک شد و فرمود: «ای حسین، نان جوین و نمک سوده [ای که] در حرم جدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) [بخورم،] از آنچه می بینی برای من دوست داشتتی تر و گوارا تر است...»^(۷۹)

امام جواد(علیه السلام) خواهان آرایه ها و پیرایه هایی که دولت برای او در نظر می گرفت نبود، بلکه همانند پدران گرامی اش که دنیا را برای دنیا خواهان رها کرده بودند و خدا خواهی و بندگی حضرتش را بر دنیا و فریبایی های آن برگزیده بودند، از

دنیا رویگردان بود. او در سجایای اخلاقی و کرم و لطف به دیگران راه پدران خود را می پیمود. در این جا مواردی از ویژگی های آن حضرت را برمی شمیریم.

بخشندگی و دهش امام(علیه السلام)

امام محمد جواد(علیه السلام) دستی سخاوتمند داشت و از همگان بخشنده تر بود و به دلیل بخشش فراوان و نیکی و احسان در حق مردم، به «جواد» ملقب شد. درباره بخشندگی و سخاوت آن حضرت داستان هایی نقل شده که از آن جمله است:

تاریخ نگاران آورده اند: «احمدبن حدید به همراه جمعی از یاران خود عازم حج شد. در میان راه، راهزنان بر آنان یورش آورده، تمام دارایی شان را به غارت بردند. چون احمد و یارانش به مدینه رسیدند، احمد به دیدار امام جواد(علیه السلام) رفت و ماجرای که در میان راه بر آنان رفته بود برای حضرت جواد(علیه السلام) بازگفت. امام(علیه السلام) فرمان داد تا برای احمد تن پوشی آورده و دینارهایی به او داد تا میان همراهان خود تقسیم کند. [پس از آن که دینارها میان کاروانیان تقسیم شد] دیدند به همان اندازه ای است که از آنان به یغما رفته است».^(۸۰)

بدین ترتیب امام جواد(علیه السلام) با عطای سخاوتمندانه خود، آنان را از گرفتاری شان رهانید و اموال از دست رفته شان را به ایشان بازگرداند.

بنا به گواهی تاریخ، سخاوت و عنایت امام جواد(علیه السلام) تنها به انسان ها، دوست و حتی دشمن محدود نبود، بلکه جانوران نیز از عنایت و بخشندگی آن حضرت بهره مند بودند. از «محمد بن ولید کرمانی» روایت شده است که گفت: «بر خوان نعمت ابوجعفر ثانی(علیه السلام) نشسته بودم و غذا می خوردم. چون از خوردن دست کشیدم و خوان برداشته شد، غلام حضرت خواست تکه های خوراک افتاده بر زمین را بر چیند. امام جواد(علیه السلام) به او فرمود: آنچه از خوان در صحرا بریزد، برنگیر و آن را واگذار اگر چه ران گوسفندی باشد، اما اگر چیزی از طعام در خانه بر زمین ریخت، آن را بگیر».^(۸۱)

روشن است که امام جواد(علیه السلام) از آن رو غلام خود را از برداشتن غذای پراکنده شده بر زمین باز داشت تا خوراک پرندگان و جانوران گرسنه شود.

۸۰. الوافی بالوفیات ۴/ ۱۰۵ و بحار الانوار ۱۲/ ۱۰۹.

۸۱. وسائل الشیعه ۶/ ۴۹۹.

نیکی به مردم

نیکی به مردم از برجسته ترین ویژگی ها و والایی های امام جواد(علیه السلام) به شمار می رود که از دید دوست و دشمن دور نمانده و تاریخ آن را ثبت کرده است. داستان زیر یکی از موارد احسان و نیکی امام جواد(علیه السلام) است.

«احمدبن زکریای صیدلانی» از یکی از مردم «بُست» و «سجستان»^(۸۲) که از بنی حنفیه بود نقل کرده است که گفت: «در نخستین روزهای خلافت معتصم، ابوجعفر(علیه السلام) را در سفر حج همراهی می کردم. به هنگام خوردن غذا به او گفتم: فدایت گردم، والی ما دوستدار و پیرو شما اهل بیت است و من به دیوان محاسبات او بدهکار هستم. خوب است - چنانچه صلاح بدانی - نامه ای به او نوشته، به احسان نسبت به من فرمانش دهی.

امام(علیه السلام) فرمود: او را نمی شناسم.

گفتم: فدایت شوم، همان گونه که گفتم، او از دوستداران شما اهل بیت است و نامه شما در این مورد مفید خواهد بود.

امام جواد(علیه السلام) در خواست مرا پذیرفت و نامه ای بدین شرح به والی سجستان نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد، آورنده این نامه، مذهب و روش نیکی (محبت اهل بیت)علیهم السلام)) از تو بیان کرد. و [بدان که] تنها چیزی که از منصب برای [آخرت] تو می ماند کار نیکی است که از تو برآید، پس به برادرانت نیکی کن و بدان که خدای - عز و جل - [در روز واپسین و به هنگام بازخواست] از اندک کارهای تو هر چند به اندازه ذره ای یا دانه خردلی باشد سؤال خواهد کرد.^(۸۳)

چون مرد سجستانی به شهر خود بازگشت، والی شهر (حسین بن عبدالله نیشابوری) را از نامه ای که امام جواد(علیه السلام) برای او فرستاده بود، آگاه کرد. حسین بن عبدالله

۸۲. محمد بن بحر رهنی درباره سجستان آورده است: سجستان یکی از بلاد مشرق و همچنان ستم سوز و مقاوم است. در خوبی ها منحصر به فرد است و ویژگی هایی دارد که در دیگر بلاد دیده نمی شود. در دنیا بازرگانی به درستی بازرگانان آن سامان یافت نمی شود... آن زمانی که در تمام گستره اسلامی، علی بن ابی طالب را بر فراز منبرها دشنام می دادند، تنها يك بار در این سامان به علی بن ابی طالب بر منبر ناسزا گفته شد و مردم در برابر بنی امیه ایستادند در نهایت بر پیمان خود این مطلب را افزودند که بر منبر آن سامان به کسی دشنام داده نشود... کدامین شرافت و بزرگی یارای رسیدن به ممانعت آنان از دشنام دادن به برادر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بر فراز منبرهای آن سامان می رسید و این در حالی است که بر فراز منبرهای مکه و مدینه به علی دشنام داده می شود (معجم البلدان ۳/ ۱۹۰ - ۱۹۱).

دو فرسخ راه پیمود و به استقبال آن مرد رفت و پس از ستاندن نامه امام(علیه السلام) آن را بوسیده، اقدام امام(علیه السلام) را برای خود شرافتی بزرگ خواند. آن گاه جویای حال و نیاز مرد سجستانی شد و او گفت: مرا از دادن خراج معاف بدار.

والی درباره تعداد افراد خانواده آن مرد پرسید و به تعداد آنان، به او و افراد خانواده اش صله داد و تا زمانی که والی زنده بود، همچنان صله اش به آنان می رسید و آن مرد از دادن خراج معاف بود».^(۸۴)

این داستان یکی از موارد احسان امام جواد(علیه السلام) به مردم است.

همدردی با مردم

امام جواد(علیه السلام) ادامه دهنده راه نیاکان پاکدامن و معصوم خود بود و از ویژگی ها و اوصاف آنان برخوردار بود و همانند آنان، در گرفتاری های مردم شریک می شد و با آنان همدردی می کرد. در منابع تاریخی آمده است: «ابراهیم بن محمد همدانی مورد ستم والی قرار گرفت، لذا نامه ای به امام جواد(علیه السلام) نوشت و طی آن، امام را از ماجرای خود و والی آگاه کرد. امام(علیه السلام) از آنچه بر ابراهیم رفته بود، رنجه گشت و در پاسخ او نوشت: به زودی خدا تو را بر کسی که نسبت به تو ستم روا داشته، یاری دهد و تو را از او بی نیاز گرداند. و مژده باد تو را که در این جهان و آن جهان از یاری خدا بهره مند خواهی شد و خدا را بسیار ستایش کن».^(۸۵)

سر سلامتی و دلداری دادن به مصیبت زدگان و داغدیدگان، از دیگر موارد همدردی امام جواد(علیه السلام) به شمار می رود. حضرتش طی نامه ای به مرد فرزندی مرده ای چنین نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم از مصیبت [از دست دادن] فرزندت علی و این که او را بیش از دیگر فرزندان دوست می داشتی سخن گفتم. [آگاه باش که] خدای - عز و جل - بهترین فرزندان و دیگر چیزها را از صاحبان آن می گیرد تا پاداش مصیبت زده را بزرگ گرداند. پس خدا پاداش تو را سنگین کند و این مصیبت را بر تو هموار و قلبت را استوار سازد که او تواناست و [آنچه از دست داده ای] به زودی جبران کند و امید دارم که خدا چنان کند - ان شاء الله -.^(۸۶)

این نامه لطیف و پر از احساس امام جواد(علیه السلام) اوج همدردی او را با مردم مصیبت زده و گرفتار به نمایش می گذارد.

۸۴. همان ۱۲/۱۲۹.

۸۵. همان/۱۲۶.

۸۶. وسائل الشیعه ۲/ ۸۷۴.

نیز درباره همدردی امام جواد(علیه السلام) آمده است: «یکی از شیعیان آن حضرت طی نامه ای، از اندوه و مصیبتی که در فقدان فرزندانش او را در بر گرفته، بر دل او سنگینی می کرد، به امام(علیه السلام) شکایت برد. امام(علیه السلام) در پاسخ، نامه تسلیتی برای او فرستاد که در آن آمده بود: آیا نمی دانی خدای - عز و جل - بهترین اموال و بهترین فرزندان مؤمن را [از او] می ستاند تا او را پاداش دهد؟^(۸۷)

آن حضرت در گرفتاری ها و تنگناهای مردم شریک می شد، غم و اندوه آنان را غم و اندوه خود می دانست و در آن ها با آنان همدردی می کرد و دستان بخشنده و کریم او یاریگر بینوایان و ناتوانان بود و از همین راه توانست دل ها را تسخیر کرده و مردم با تمام وجود و بی هیچ شائبه ای همه محبت، اخلاص، ارادت و عواطف و احساسات خود را نثار وجود مبارک امام جواد(علیه السلام) می کردند.

آن حضرت شگفت ترین و زیباترین نمونه های فضیلت و کمال را به ظهور رساند. در روزگار او کسی یافت نمی شد که بتواند در دانش، تقوا، خویشتن داری و سخت کوشی و سخت گیری در راه دین با او رقابت کند. به یک سخن در فضایل و افتخارات که اساس و گوهر امامت آن حضرت بود، همتایی نداشت.

مجامع اسلامی به دلیل شناخت مواهب و ملکات بی شمار علمی آن حضرت شیفته وجودش شده بودند و از همین رو ایمان و پای بندی شیعیان به این که امام معصوم باید دانشمندترین، برترین و با تقواترین مردم روزگار باشد و آن را عقیده ای درست بدانند، فزونی گرفت.^(۸۸)

قسمت دوم

بخش نخست

پرورش امام جواد(علیه السلام)

۸۷. همان/ ۸۹۳.

۸۸. ر.ک: حیاة الإمام الجواد(علیه السلام) / ۷۰ - ۷۵.

بخش دوم

مراحل زندگی امام جواد (علیه السلام)

بخش سوم

امام جواد (علیه السلام) در کنار پدر

بخش نخست

پرورش امام جواد(علیه السلام)

امام محمد جواد(علیه السلام) از خاندان رسالت که در بزرگی و شکوه و والایی در تمام دوران حیات انسان همانند نداشت و بشریت مانند آن را ندیده و نخواهد دید، پا به عرصه وجود نهاد و جهان را از برکت وجود خجسته خویش بهره مند نمود. او فرزند امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) فرزند امام کاظم(علیه السلام)، فرزند امام صادق(علیه السلام)، فرزند امام باقر(علیه السلام)، فرزند امام علی بن الحسین زین العابدین(علیه السلام)، فرزند امام حسین(علیه السلام) نواده رسول خدا و فرزند امام علی بن ابی طالب(علیه السلام) است.

مادرش از خاندان «ماریه قبطه» از مردم «نوبه»^(۸۹) و نامش «سبیکه»، «ریحانه» و به نقلی «درّه» بود، اما امام رضا(علیه السلام) او را «خیزران» نامید.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) این بانوی پاکدامن را «بهترین کنیزکان پاک نهاد» خواند و امام حسن عسکری(علیه السلام) درباره او فرمود: «او «ام ولد» است و پاک و پاک شده آفریده شد، با کنیه «ام الجواد» و «ام الحسن» خوانده می شود و بهترین زنان روزگار خویش بود».^(۹۰)

حضرت امام جواد(علیه السلام) در روز دهم ماه مبارک رمضان سال ۱۹۵ ق. و به نقلی در نیمه همان ماه در مدینه منوره دیده به جهان گشود. حضرت امام رضا(علیه السلام) پدر ارجمند امام جواد(علیه السلام) از تولد چنین نوزادی غرق در شادی شده، می فرمود: فرزندی برای من به دنیا آمده است که شبیه موسی بن عمران، شکافنده دریاها و شبیه عیسی بن مریم است. مقدس است مادری که او را به دنیا آورده است.^(۹۱)

۸۹. نوبه، منطقه ای است در افریقایه که بر کرانه نیل، بین اسوان و دنقله (در مصر) واقع شده است.

۹۰. مستدرک عوالم العلوم ۲۳ / ۲۰.

۹۱. حیاة الامام محمد الجواد(علیه السلام) // ۲۲.

امام جواد(علیه السلام) با کنیه جدش حضرت امام محمد باقر(علیه السلام)، «ابوجعفر خوانده می شد و به منظور پرهیز از اشتباه در نقل، کلمه «ثانی» به کنیه او افزوده شد و «ابوجعفر ثانی» کنیه گرفت. صاحب کتاب «دلائل الإمامه»، «ابوعلی الخاص» را دیگر کنیه آن حضرت شمرده است. البته متأخران در تفسیر کنیه امام جواد(علیه السلام) گفته اند: او کنیه خاصی دارد که «ابوعلی» است و آن سان که در کتاب دلائل الامامه آمده و برای خواننده تداعی می کند، کنیه امام جواد(علیه السلام) «ابوعلی الخاص» نیست.

امام جواد(علیه السلام) همانند نیاکان گران مقدار خود القابی داشت که همگی نشان دهنده شخصیت سترگ و والایی گوهر آن حضرت است که عبارتند از:

۱. جواد

از آن رو حضرت به این لقب خوانده شد که در حق مردم بسیار نیکی و احسان می کرد و همواره همگان را از بخشش و عطای خود بهره مند می ساخت.

۲. تقی

از آن رو تقی خوانده می شد که تقوای خدا را در پیش گرفت و به درگاه وی انابه و توبه می نمود و هم به رشته محبت و بندگی او چنگ انداخته، به هیچ يك از خواسته های نفسانی روی نکرد؛

۳. مرتضی؛

۴. قانع؛

۵. رضی؛

۶. مختار؛

۷. باب المراد (دروازه برآمدن خواسته ها).^(۹۲)

نقش انگشتی امام جواد «العزة لله» بود که انقطاع او به سوی خدا و دل بریدن از غیر او را نشان می داد.^(۹۳)

۹۲. مستدرک عوالم العلوم ۲۳/ ۲۷ - ۲۹.

۹۳. همان/ ۳۱.

بخش دوم

مراحل زندگی امام جواد(علیه السلام)

در سال ۱۹۵ ق. با مأمون عباسی به عنوان خلیفه بیعت شد و در همین سال بود که امام جواد(علیه السلام) دیده به جهان گشود. این مولود خجسته هفت سال در کنار پدر بزرگوارش امام رضا(علیه السلام) زندگی کرد. وی در این دوره شاهد بیعت با امام رضا(علیه السلام) به عنوان ولیعهد بود و حوادثی را که همزمان با این بیعت و پس از آن چهره نمود و نیز حادثه جانگداز شهادت پدرش را به دست مأمون با تمام وجود لمس کرد و با آن‌ها زیست.

پس از آن که امام رضا(علیه السلام) به شهادت رسید، انگشت اتهام، مأمون را نشان می‌داد و مردم او را قاتل امام می‌دانستند. همین امر باعث شد تا امام جواد(علیه السلام) از نیرنگ و توطئه مأمون در امان باشد، اما مأمون همچنان برای درهم شکستن شخصیت امام جواد(علیه السلام) و کاستن از جایگاه والای او در دل‌ها از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کرد. امام جواد(علیه السلام) در برابر تمام تلاش‌های سرکوب‌گرانه مأمون ایستاد تا روش و مکتب اهل بیت(علیهم السلام) را اعتلا بخشیده، عقیده شیعیان را در مسأله امامت و رهبری و دستاوردهای سیاسی - اجتماعی آن‌ها را قوام و استحکام بخشد.

در سال ۲۱۸ ق. روزگار مأمون به سرآمد و برادرش معتصم عباسی بر تخت خلافت نشست و تا سال ۲۲۷ ق. قدرت را در دست داشت. او امام جواد(علیه السلام) را کاملاً زیر نظر داشت و از فعالیت اجتماعی و سیاسی آن حضرت جلوگیری می‌کرد و سرانجام در سال ۲۲۰ ق. به وسیله برادرزاده اش ام‌الفضل که مأمون او را به کابین امام جواد(علیه السلام) در آورده بود، به زهر کین مسموم کرد. از این ازدواج فرزندی حاصل نشد. بدین ترتیب، معتصم عباسی، نماد خط‌هاشمی اهل بیت(علیهم السلام) و متولی آن، یعنی امام ابوجعفر، محمد جواد(علیه السلام) را از میان برداشت تا آن‌سان که می‌خواهد با احکام اسلام و مفاهیم رسالت و امامت به بازی بپردازد.

دوران حیات امام جواد(علیه السلام) به دو بخش تقسیم می‌شد:

بخش نخست: دوران - حدوداً - هفت ساله ای است که امام جواد(علیه السلام) در کنار

پدر بزرگوارش امام رضا(علیه السلام) سپری کرد؛

- بخش دوم: دوران - حدوداً - هفده ساله پس از شهادت امام رضا(علیه السلام) بود.**
- این بخش از حیات امام جواد(علیه السلام) به دو مقطع متمایز تقسیم می شود:
- الف) پانزده سال حیات او در روزگار مأمون بود که طولانی ترین بخش زندگی کوتاه حضرت امام جواد(علیه السلام) به شمار می رود;**
- ب) دوران دو ساله زندگی امام جواد(علیه السلام) است که در روزگار حکومت معتصم عباسی سپری شد.**
- بدین ترتیب، دوران زندگی امام جواد(علیه السلام) به شرح زیر تفکیک می شود:
۱. از زمان تولد (۱۹۵ ق.) در دوران حکومت محمد امین عباسی تا به شهادت رسیدن امام رضا(علیه السلام) (ماه صفر ۲۰۳ ق.) است;
 ۲. دوره پانزده ساله حیات آن حضرت در روزگار مأمون عباسی از ۲۰۳ - ۲۱۸ ق. می باشد;
 ۳. دوره دو ساله ای را که امام(علیه السلام) در روزگار حکومت معتصم گذراند (۲۱۸ - ۲۲۰ ق.).

بخش سوم

امام جواد(علیه السلام) در کنار پدر

حکومت بنی عباس در آغاز کار خود، ابتدا تنها به نام و برای علویان تبلیغ می کرد، سپس به سوی اهل بیت(علیهم السلام) فراخواند و پس از آن به «الرضا من آل محمد(صلی الله علیه وآله)» فرد مورد رضایت از خاندان محمد» دعوت کرد و به همین جهت و به جهت این که عباسیان با خاندان رسالت پیوند خویشاوندی دارند، حکومت آنان پا گرفت. در واقع بنی عباس با ابراز خویشاوندی با پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به حکومت رسیده، بر امت سلامی چیره و حاکم شدند.

طبیعی است که خطر بزرگ و اصلی که عباسیان و خلافت آنان را تهدید می کرد وجود عموزادگان علوی آنان بود، زیرا حجت و برهانی قویتر داشتند و از نظر خویشاوندی و پیوند، به پیامبر(صلی الله علیه وآله) نزدیکتر بودند. در میان علویان، کسانی بودند که شایستگی حکومت را داشتند و از ملاک های لازم برای خلافت، مانند: دانش، خرد، حکمت و دوراندیشی و آینده نگری در عرصه دین و سیاست برخوردار بودند. افزون بر آنچه بر شمرده شد، احترام و تکریمی بود که مردم نه به دلیل ترس و مصلحت اندیشی که با جان و دل و از سر محبت نثار علویان می کردند.

از دیگر سو بزرگان و قهرمانان اسلام از خاندان ابوطالب بودند و ابوطالب مربی و سرپرست پیامبر(صلی الله علیه وآله) و فرزندش علی(علیه السلام) وصی و حامی پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود و امام حسن، امام حسین و دیگر امامان معصوم هر يك در دوره امامت خود وصی و جانشین پیامبر(صلی الله علیه وآله) بودند. بنابراین ادعای علویان برای خلافت کاملاً مقبول بود.

خلیفگان عباسی به خوبی از گستره نفوذ علویان آگاه بودند و از همین رو از آغاز به قدرت رسیدن شان، از نفوذ و قدرت فوق العاده علویان هراس داشتند که ماجرای زیر خود نشانه هراس فراوان عباسیان از علویان است. «سفاح» در آغاز به قدرت رسیدن کسانی را به عنوان جاسوس بر فرزندان و نوادگان امام حسن(علیه السلام) گمارد تا فعالیت های آنان را کاملاً زیر نظر داشته باشد. هنگامی که هیئتی از فرزندان امام

حسن(علیه السلام) از نزد وی خارج شد، سفاخ به یکی از افراد مورد وثوق خود گفت: «برخیز و ایشان را جای ده و از مهریزی و لطف در حق ایشان کوتاهی مکن و هرگاه با آنان خلوت کردی چنان وانمود کن که به ایشان گرایش داری و بر ما و دستگاه ما بخروش و آنان را نسبت به خلافت سزوارتر بخوان. آن گاه هر چه گفتند و کردند، به ما گزارش کن».^(۹۴)

آنان با تمام وجود، خطر اصلی که تنها از سوی علویان، آنان و قدرت شان را تهدید می کرد حس کرده بودند و می دیدند که مردم با شور و شوقی زاید الوصف و به صورت انبوه دعوت علویان را پاسخ داده، به یاری و تأیید آنان می شتافتند. لذا خلیفگان عباسی لازم می دانستند تا هر چه زودتر و با تمام امکانات با این خطر روز افزون به مقابله برخیزند.

برخورد بنی عباس با مردم

بر آن نیستیم تا در این مختصر، گونه های ستمی که بنی عباس در حق مردم اعمال می کردند، بر شماریم که این امر نیازمند مجال و فرصت بیشتری است، بلکه برآنیم تا به اختصار و اشاره، مواردی از بدرفتاری، فشار و ستمی که نسبت به مردم روا می داشتند بازگوییم؛ همان چیزی هایی که در آشکار کردن ماهیت آنان در برابر دیدگان نگران، سهمی بزرگ داشتند. «ابوالعطاء سندی» (م ۱۸۰ ق.) نابکاری و ستمگری عباسیان را در قالب بییتی چنین آورده است:

«ای کاش ستمگری و جور بنی مروان، برای ما می ماند و پایا بود؛ و ای کاش دادگری و عدالت بنی عباس در آتش می بود».^(۹۵)

عدالت و مساوات، آرمانی که مردم از عباسیان انتظار داشتند، به خیالی واهی مبدل شد. درنده خویی، حرص و آزمندی «منصور» و «هارون» و نیز ستمگری فرزندان «علی بن عیسی» و تباه شدن اموال بیت المال مسلمانان به دست آن ها یادآور عملکرد «حجاج»، «هشام» و «یوسف بن عمرو ثقفی» بود. اقدام سفاخ و منصور در کشتار

۹۴. الحیاة السیاسیة للإمام الرضا(علیه السلام) / ۶۶.

۹۵. همان / ۱۰۸:

بالیث جور بنی مروان دام لنا *** و عدل بنی العباس فی النار

بی حد و حساب مردم بی دفاع که بی سابقه نیز بود، ناراحتی و نفرت تمام مردم را برانگیخت.^(۹۶)

بنا به نقل تاریخ نگاران، ابوالعباس سفاح بن محابا و زود فرمان مرگ صادر می کرد و جان می ستاند. کارگزاران وی در سراسر گستره حکومتی راه او را پیمودند و منش حکومتی اش را برگزیدند که «محمد بن اشعث» کارگزار مغرب، «صالح بن علی» کارگزار مصر «خازم بن خزیمه» و «حمید بن قحطبه» از آن جمله بودند.^(۹۷)

ابوجعفر منصور افراد را از پا می آویخت تا خراجی که بر گردن دارند و برای آنان معین شده بود بپردازند.^(۹۸) برخی دیگر از مؤرخان او را غدار و نیرنگ باز خوانده اند، چرا که بی تردید و تأمل خون می ریخت... و در کشتن و کیفر کردن بی محابا بود. برخورد سفاکانه او با فرزندان علی(علیه السلام) سیاهترین صفحات تاریخ عباسی را رقم زده است.^(۹۹)

«هادی» دیگر خلیفه بنی عباس، شراب می خورد، شیفته سرگرمی ها و مجالس طرب، جباری ستمگر، به شدت تندخو و سنگدل و قمارباز بود.^(۱۰۰)

از نظر تاریخ نگاران هارون الرشید، در رفتار و منش تماماً به منصور می ماند، جز در يك مورد و آن این که منصور بسیار بخیل بود، اما هارون بی حساب هزینه می کرد و می بخشید. دیگر خلفای عباسی نیز از همگان خود بهتر نبوده و روزگار حکومت آنان نیز در عرصه تحول و تغییرات مثبت، پدیده جدیدی به خود ندید.

می توان تمام ویژگی ها و صفات اخلاقی بنی عباس را در نامه مأمون که برای برادران خود در بغداد نوشت، یافت. وی، زمانی که در مرو بود خطاب به برادران خود نوشت: «... تمام شما با خویش بازی می کنید (خود را می فریبید) و نادانی و حماقت، عقل و تدبیرتان را تسخیر کرده است. هر يك از شما آوازه خوان، نوازنده دف یا نی نواز است. به خدا سوگند، اگر بنی امیه که در گذشته نه چندان دور آنان را کشتید زنده شوند و به آنان گفته شود: هر ننگی را که بدان دسترسی دارید انجام دهید و از آن عار

۹۶. همان/ ۱۰۸ - ۱۰۹.

۹۷. مروج الذهب / ۳ / ۲۲۲.

۹۸. المحاسن و المساوئ / ۳۳۹.

۹۹. مختصر تاریخ العرب و التمدن الاسلامی / ۱۸۴.

۱۰۰. تاریخ الخميس / ۲ / ۳۳۱.

نداشته باشید، به یقین بیش از آنچه بدان دست آلوده و آن را شعار، روش و تن پوش خود کرده اید، نخواهند کرد.

یکایک شما هرگاه گرسنه شود، بیتابی می کرده و چون خیر بدو رو کند از [آن] منع می کند. از هیچ کار ناپسندی ننگ ندارید و اگر از چنان کارهایی خودداری کنید از سر ترس است. کسی که شب را در حال سواری دادن (...) سپری کند و صبحگاهان از چنان گناهی راضی و خشنود باشد، آن سان که گویی فضیلتی کسب کرده، چگونه از ارتکاب پلیدی ها ننگ داشته باشد؟ [و شما همان هایید]. تلاش و هدف شما پرکردن شکم و پرداختن به خواسته شرمگاه است و اگر برای رسیدن به شهوت های خود هزار پیامبر خدا یا هزار فرشته مقرب بکشید، باکی ندارید. محبوبترین مردم نزد شما کسی است که گناهان شما را در نظرتان زیبا جلوه دهد و در کار زشتی که مستی زداینده [و توجیه کننده] آن است، یاری تان دهد، محبوبترین مردم نزد شماست...» (۱۰۱)

اوضاع سیاسی این برهه تاریخی

چنانچه به چندگانگی نقش، فعالیت و مأموریت هایی که امامان معصوم به انجام آن همت گمارده اند و نیز وحدت هدف، انگیزه و مقصد آنان بنگریم، در خواهیم یافت که هیچ يك از آن بزرگان، نقشی جدای از نقش امام پیشین یا امامی که پس از او خواهد آمد، ندارد. وانگهی برای شناخت و فهم نقش امام جواد(علیه السلام) در قرار دادن اوضاع در مسیری که تأمین کننده مصالح والای اسلام و مسلمانان است، باید از روند وضعیت سیاسی دوران امامت امام جواد(علیه السلام) و روزگاری که در کنار پدر بزرگوارش زندگی می کرد، شناخت کامل داشته باشیم.

آن حضرت در دو دوره پیش گفته شده، با دو خلیفه معاصر بود که از نظر روش حکومتی دو شیوه متفاوت داشتند، اما هر دو در غصب منصب رهبری بحق مسلمانان و توطئه چینی برای آن همسو و ادامه دهنده راه خلیفگان پیشین بودند.

در چنین شرایطی امام جواد(علیه السلام) دوران پیش از رسیدن امامت را معاصر حکومت امین و مأمون بود و روزگار امامت خود را در عصر مأمون و معتصم، دو فرزند هارون الرشید سپری کرد.

به منظور آشنا شدن با مهمترین ویژگی های مرحله نخست زندگی امام جواد(علیه السلام) باید در مورد عمده ترین رویدادهای سیاسی این دوره تأمل کرده، از عوامل این رویدادها و تأثیرهای منفی اجتماعی، دینی و اقتصادی آن بر امت اسلامی به طور عام و بر دولت اسلامی به طور خاص اطلاع کافی داشته باشیم. این رخدادها را می توان در موارد زیر مورد کندوکاو قرار داد:

- فتنه و آشوب میان امین و مأمون

- گرایش ها، جهت گیری ها و سیاست امین

- گرایش ها، جهت گیری ها و سیاست مأمون

فتنه به وجود آمده میان محمد (امین) و عبدالله (مأمون) فرزندان هارون الرشید مهمترین رخداد سیاسی مرحله ای است که در این جا از ویژگی و شاخصه آن سخن می گوئیم و از آن به عنوان «فتنه بزرگ» یاد شده است. این آشوب و غوغا و به تعبیر دیگر فتنه بزرگ، به جنگی خانمانسوز انجامید و هزینه سنگین جانی، مالی و نیروی انسانی آن از کیسه مسلمانان تأمین شد تا آن دو به قدرت رسیده، حکومت را در دست گیرند.

به منظور پی بردن به انگیزه و عوامل پدید آورنده این جنگ ویرانگر، باید شخصیت امین و مأمون را کاوید، سپس به اقدام شخص هارون الرشید در چگونگی افشاندن تخم این فتنه پرداخت. او فرزندانش امین، مأمون و مؤتمن را به ترتیب به عنوان جانشینان خویش معین کرد و با برجای گذاردن امکانات و ثروت بی حساب، زمینه رقابت بر سر قدرت را برای آنان آماده کرد و آنان که تمام امکانات را در اختیار داشتند، هر يك بر آن شد تا رقیب خود را از میدان به در کرده، خود قدرت را در دست گیرد.

محمد امین، گرایش ها و سیاست ها

بنا به گواهی تاریخ و اجماع مورخان، هیچ ویژگی پسندیده و ستودنی در امین دیده نمی شد و از هیچ گرایش والایی برخوردار نبود و هارون فقط و فقط تحت تأثیر همسرش «زبیده» مادر امین منصب ولایت عهدی را بدو سپرد. در این جا به برخی از اوصاف و ویژگی های منفی امین می پردازیم:

۱. دانش‌گریزی یکی از ویژگی‌های امین به شمار می‌رفت. او از دانش‌اندوزی گریزان بود و حتی سواد خواندن و نوشتن نداشت.^(۱۰۲) از این رو همواره عالمان را تحقیر می‌کرد و کوچک می‌شمرد.

۲. سوء تدبیر و سستی رأی از دیگر ویژگی‌های او بود و نتوانست حکومت با آن گستردگی که زمام آن را به دست گرفته بود به خوبی اداره کند. «مسعودی» امین را این گونه توصیف کرده است: «[امین] انسانی بدسیرت و ضعیف‌الرأی بود، از هوای نفس خود پیروی می‌کرد، به کار توجهی نداشت، در حوادث و پیشامدهای سخت بر دیگران تکیه می‌کرد و به کسانی اعتماد داشت که خیرخواه او نبودند».^(۱۰۳)

همچنین درباره او نوشته‌اند: «کارهای زشت و ناپسند را به راحتی مرتکب می‌شد و همیشه به دنبال هوا و هوس خود بود و هیچ وقت به فرجام کاری نمی‌اندیشید. در طعام [دادن و خوردن] بخیل‌تر از او یافت نمی‌شد. چندان توجهی نداشت که کجا می‌نشیند و با چه کس می‌نوشد».^(۱۰۴)

بی‌تردید، داشتن اندیشه و رأی مهم‌ترین شرطی است که حاکم مسلمانان باید از آن برخوردار باشد؛ چیزی که هرگز در این حاکم عباسی و برخی دیگر از حاکمان این خاندان دیده نمی‌شد.

۳. مردم‌گریزی از دیگر اوصاف امین به شمار می‌رفت. او افزون بر این که از مردم گریزان بود، از افراد خانواده، امیران و کارگزاران خود روی نهان کرده، آنان را تحقیر می‌نمود و دستگاه و امور حکومت را به «فضل بن ربیع» سپرد و خود به خوشگذرانی و عیش و نوش پرداخت.^(۱۰۵) فضل نیز از فرصت به دست آمده نهایت استفاده را برده، هرگونه که می‌خواست در امور مملکتی دست‌اندازی می‌کرد.

«اسماعیل بن صبیح» که از خاصان امین بود، با دیدن رفتار فضل، نزد امین رفته، به او گفت: «ای امیرالمؤمنین، سرداران، سپاهیان و رعایای تو از این که خود را از آنان پنهان می‌کنی، نسبت به تو بدگمان شده‌اند و نفس‌شان به پلیدی گراییده است. خوب است بخشی از روز خود را به آنان اختصاص دهی و آنان به دیدار تو بیایند که این اقدام، مایه آرامش آن‌ها شده و آنان آرزوهای‌شان را به وسیله تو برآمده ببینند.

۱۰۲. مقریزی، السلوك لمعرفة دول الملوك / ۱ / ۱۶.

۱۰۳. التنبيه و الاشراف / ۳۰۲.

۱۰۴. عيون التواريخ ۳، برگه ۲۱۲.

۱۰۵. سمط النجوم / ۳ / ۳۰۶.

امین خواسته او را پذیرفت و در کاخ خود نشست شاعران بر او وارد شده، اشعار خود را برای خلیفه خواندند. آن گاه امین بر يك کشتی به صورت شیری با هیبتی بی مانند سوار شده، به محله «شماسیه» رفت. در آن جا سواره نظام کنار رود دجله در انتظار وی ایستاده بودند. در این سفر ابزار مطبخ و تفریح با او همراه کردند تا وسایل خوشگذرانی و عیش و نوش او را آن چنان که باید مهیا کنند.

این داستان، نهایت هواپرستی و هوسبازی و بی توجهی امین را به امور دولت و گستره اسلامی آشکار می کند.

۴. قدرت طلبی، دیگر شاخصه امین بود. پس از مرگ هارون، امین به خلافت رسید و همان گونه که میان عباسیان سنت شده بود، انگشتی خلافت، برد و عصای هارون الرشید به او رسید. چون کارهای حکومتی به نفع او سامان گرفت، برادرش مأمون را خلع کرد و فرزندش موسی را که در گهواره و خردسال بود به ولایت عهدی برگزید و او را «الناطق بالحق» نامید. سپس کسی را برای آوردن فرمان ولایت عهدی که هارون در کعبه آویخته بود و بر اساس آن، امین و پس از او مأمون را به ولایت عهدی برگزیده بود فرستاد و چون فرمان به دست امین رسید آن را پاره کرد.

جنگ های ویرانگر

پس از آن که امین، برادرش مأمون را از ولایت عهدی خلع کرد و او را از اقدام خود آگاه نمود «علی بن عیسی» را برای جنگ با وی فراخواند و زنجیری زرین به او داد و گفت: «مأمون را زنده می خواهم. او را در این زنجیر بسته، نزد من بیاور». آن گاه غیر از ره توشه و وسایل مورد نیاز، دو میلیون دینار به او داد.

چون مأمون از اقدام برادرش امین آگاه شد، خود را امیرالمؤمنین نامید، فرستادن خراج را برای امین متوقف کرد، نام او را از روی سکه های درهم و دینار بازگرفت و نافرمانی خود را از امین اعلام کرد، سپس «طاهر بن حسین» و «هرثمة بن اعین» را به جنگ علی بن عیسی فرستاد. دو سپاه در ری با یکدیگر رو برو شدند و جنگ خونین و نابود کننده ای میان سپاه امین و سپاه مأمون در گرفت که جان بسیاری را ستاند و خون های فراوانی روان گردید. سرانجام سپاه مأمون بر سپاه امین چیره و پیروز شد و فرمانده کل سپاه امین کشته شد و تمام توشه و جنگ افزار سپاه امین به غارت رفت.

طاهر بن حسین، نامه ای به فضل بن سهل، وزیر مأمون نوشت و او را از پیروزی سپاه خود آگاه کرد. در این نامه چنین آمده بود: «در حالی این نامه را برای تو نوشتم که

سر بریده شده علی بن عیسی را در دامان و انگشتی او را در دست دارم و ستایش و سپاس مختص خدای جهانیان است».

فضل بن سهل با دریافت نامه طاهر بن حسین نزد مأمون رفت و با عنوان «خلیفه» سلام داد و او را از ماجرا مطلع کرد. مأمون که از پیروزی خود مطمئن شد، هدایا و اموال بسیاری برای طاهر فرمانده کل سپاه خود فرستاد و از او بابت پیروزی هایش بسیار تشکر کرد و او را «ذوالیمینین» و «صاحب خیر الیدین» لقب داد. آن گاه به او فرمان داد تا برای تصرف عراق و از پای درآوردن امین به آن سامان روانه شود.

سپاه مأمون تحت فرماندهی طاهر شتابان راه عراق را در پیش گرفته، شهر بغداد را در محاصره خود درآورد. این محاصره به درازا کشید و در نتیجه، آبادانی بغداد رو به ویرانی نهاد و فقر و بینوایی تمام مردم آن سامان را فرا گرفت. شمار بدکاران، منحرفان و متجاوزان به حقوق مردم در این شهر فزونی گرفت و دست به کشتن افراد بیگناه می زدند، اموال مردم را به غارت می بردند و زنان را مورد تعرض قرار می دادند. برای رویارویی با تجاوز و حریم شکنی این اشرار، جمعی از مردم پاك سرشت، به رهبری شخصی به نام «سهل بن سلامه» به پا خاسته، با زور سرنیزه و سلاح به مقابله با اشرار پرداخته، توانستند آن ها را از بغداد بیرون برانند. (۱۰۶)

سرانجام سپاه مأمون به سوی کاخ امین پیش رفت و آن را به محاصره خود درآورد و شکست سنگینی بر سپاه امین وارد کرد و سپاه امین نتوانست در برابر سپاه تا بن دندان مسلح و دارای روحیه بسیار عالی مأمون مقاومت کند، لذا تن به شکست داد.

کشته شدن امین

در این کشاکش و رویارویی دو سپاه، امین سرگرم بیهودگی و وقت گذرانی بود و با خدم و حشم خود که «کوثر» فرد محبوب و مورد علاقه امین نیز در جمع آنان حضور داشت، مشغول ماهیگیری بود. در همین حال اخبار شکست سپاهیان او و محاصره کاخش را به او دادند، اما همچنان بی تفاوت، سرگرم کار خود بود و می گفت: «کوثر سه ماهی صید کرده، اما من دو ماهی گرفته ام».

ناگهان طلایه داران سپاه مأمون بر امین یورش برده، سر از تن او جدا کردند و طاهر بن حسین سر او را بر فراز نیزه کرد و این آیه را خواند: (قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ

تُوْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُدْلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ (۱۰۷)

بار خدایا، تویی که فرمانفرمایی، هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی،

فرمانروایی را بازستانی. (۱۰۸)

خلافت ابراهیم خلیع

ابراهیم یکی از افراد خاندان عباسی بود. به دلیل این که از هیچ بی بندوباری، هرزگی و تن دادن به انواع بیشرمی ها فروگذار نمی کرد «خلیع» (بی بندوبار) نامیده شد. افراد خاندان عباسی به دلیل نفرتی که از مأمون داشتند، ابراهیم را به عنوان خلیفه برگزیدند و مطربان و فرومایگان با وی بیعت کردند. طرفه نکته ای که در این انتخاب به چشم خورد این است که همین فرومایگان از او درخواست پول می کردند و او وعده های سرخرمن به آنان می داد. چون زمان وعده به درازا کشید، کاخ او را محاصره کردند. بیک ابراهیم نزد آنان شد و به آنان گفت: «ابراهیم چیزی ندارد تا به شما بدهد.

ظرفی از میان جمع محاصره کننده برخاست و گفت: خلیفه را در جمع ما حاضر کنید تا به عوض عطا و پول، سه پرده آواز برای حاضران در این قسمت و سه پرده برای حاضران در آن قسمت بخواند...» (۱۰۹)

مأمون برای سرکوب کردن شورش ابراهیم، همراه سپاهیان خود رهسپار بغداد شد. چون ابراهیم از ماجرا آگاه شد، گریخت و افراد مورد اعتماد او که تکیه گاه ابراهیم به شمار می رفتند نیز فرار کردند. ابراهیم در بغداد پنهان شد و همواره با ترس، زندگی را می گذراند. مأمون بر شورش او چیره شد و او را دستگیر کرد، اما به این دلیل که ابراهیم وزنه ای سیاسی به شمار نمی رفت، از کیفر کردن او چشم پوشید.

قیام ابوالسرایا

قیام «ابوالسرایا» که در روزگار امام جواد(علیه السلام) به وقوع پیوست، یکی از مهمترین و بزرگترین قیام های مردمی بود که با هدف تحقق مسائل سرنوشت ساز برای

۱۰۷. آل عمران/ ۲۶.

۱۰۸. عیون التاریخ، ۳، برگه ۲۱۱ و حیاة الإمام الجواد/ ۱۹۳ - ۱۹۷.

۱۰۹. همان/ ۱۹۸.

تمام امت اسلامی و با شعار «فرد مورد رضایت از آل محمد(صلی الله علیه وآله)» که در واقع امید محرومان و ستمدیدگان به شمار می رفتند، صورت گرفت. از آن جا که غالب سرزمین های اسلامی به این دعوت پاسخ دادند، چیزی نمانده بود که این قیام، حکومت عباسیان را متزلزل و سرنگون کند. رهبری این قیام را ابوالسرایا که در تکاپوی روزگار کار آزموده و آبدیده شده و از عقلی فوق العاده کار آمد برخوردار بود بر عهده داشت. او با مهارت و توانمندی اش توانست فرزندان امام موسی بن جعفر(علیه السلام) را جذب کرده، فرماندهی سپاه خود را به آنان بسپارد. همین اقدام ابوالسرایا بود که مردم را واداشت تا قیام او را تأیید کرده، با شور و اشتیاق فراوان به سپاه او بپیوندند، اما مأمون توانست با سیاست فوق العاده زیرکانه این قیام را در نطفه خفه کند.

او برای رسیدن به این هدف، امام رضا(علیه السلام) را از مدینه منوره به خراسان فراخواند و آن حضرت را مجبور به پذیرش منصب ولایت عهدی کرد و بدین ترتیب به عامه مردم إلقا کرد که همانند علویان می اندیشد. برای ترسیخ این باور، با علویان از در مهرورزی درآمد و به دستگاه تبلیغات حکومتی دستور داد تا از معاویه بد گفته، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را برتر از دیگر اصحاب پیامبر(صلی الله علیه وآله) بخوانند. روش مأمون کارگر افتاد و عامه مردم باور کردند که مأمون از شیعیان است. این حرکت مکارانه مأمون به ثمر نشست و او توانست بر تمام حوادث چیره شده، قیام ابوالسرایا را فرونشاند.^(۱۱۰)

امام جواد(علیه السلام) بخش اعظم حیات خود را در فضای مکر آلودی که مأمون ساخته بود سپری کرد و چند صبحی پس از مرگ مأمون، آن حضرت نیز جان به جان آفرین سپرد. از منظر برخی از مورخان، مأمون نسبت به امام جواد(علیه السلام) محبت خالصانه داشت و بیش از حد به او علاقه می ورزید. از همین رو دختر خود، ام الفضل را به همسری امام در آورد، او را از عطای فراوان خویش بهره مند و از او مراقبت و حفاظت می کرد و از گزند روزگار بر او بیمناک بود. مأمون خود اظهار می داشت این کارها را فقط برای جلب خشنودی حضرت حق و رسیدن به پاداش او کرده، می خواهد بدین وسیله پیوند خویشاوندی را که پدرانش گسسته بودند برقرار ساخته، صلح رحم کند. پرواضح است که این همه تکریم و بزرگداشت که از سوی مأمون نسبت به امام جواد(علیه السلام) صورت می گرفت، از سر علاقه و ارادت او به امام(علیه السلام) نبوده،

انگیزه های سیاسی در پس این رفتار نهفته بود که در مبحث های آینده بدان خواهیم پرداخت.

تأملی نه چندان طولانی در بررسی زندگی مأمون و شناختن گرایش های فکری - اعتقادی او و نیز رفتار مهرآمیز و همراه با احترام مأمون در برخورد با امام جواد(علیه السلام) ضرورت دارد، به ویژه اگر به ارتباط موضوعی شیوه رفتاری و سیاست مأمون با زندگی امام جواد(علیه السلام) توجه داشته باشیم.

عبدالله مأمون

ابوالعباس، عبدالله (مأمون) بن هارون بن محمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله در شب جمعه نیمه ماه ربیع الاول سال ۱۷۰ ق. در «یاسریه» از کنیزی به نام «مراجل» زاده شد. در مرو با او به عنوان خلیفه بیعت کردند، سپس راه بغداد در پیش گرفت و زمانی که وارد آن شهر شد ۲۹ سال و ده ماه و ده روز از عمرش می گذشت.

برجسته ترین ویژگی ها و گرایش های مأمون

چند ویژگی برای مأمون برشمرده اند که در این جا آن ها را بیان می کنیم:

زیرکی

در عصر عباسیان کسی به زیرکی مأمون و توانایی او در امور کلی سیاست دیده نشد. او در سیاست در مرتبه اعلا قرار داشت و به دلیل زیرکی و درك و توان سیاسی اش بر بسیاری از رویدادهای وحشتناك که او را احاطه کرده و نزدیک بود زندگی او را بر باد دهند، پیروز شد. علیرغم این که برادرش امین از حمایت و تأیید کامل خاندان عباسی و سران لشکری، برخوردار بود، مأمون توانست با زیرکی و سیاست خود او را از پای درآورد. قیام ابوالسرایا از دیگر رخدادهای هولناك روزگار او بود. همان طور که پیش از این گفته شده، این قیام نظامی با شعار «الرضی من آل محمد» توانست در سراسر گستره اسلامی نفوذ بیابد و چندین نقطه نیز به دست انقلابیون افتاد، اما مأمون با فراخوان امام رضا(علیه السلام) به خراسان و تحمیل ولایت عهدی به آن حضرت و نیز ضرب سکه به نام امام رضا(علیه السلام) توانست رو در روی این قیام بایستد و آن را سرکوب کند.

همچنین رفتار دوستانه مأمون با امام رضا(علیه السلام) انقلابیون و دوستداران آن حضرت را دچار این توهم کرد که مأمون، در کردار و گفتار خود صادق است و حال که او امام رضا(علیه السلام) را به ولایت عهدی برگزیده و از دیگر سو انقلاب را از بیخ و بن برانداخته، دیگر ادامه روند انقلاب و خونریزی لزومی ندارد. این ترفند مأمون در نوع خود بی نظیر بود و هرگز در همه تاریخ همانند آن به وقوع نپیوست.

سنگدلی

از دیگر خصوصیت های مأمون سنگدلی بود که سراسر وجودش را آکنده بود. بهترین گواه بر این مطلب کشتن برادرش بود چه این که اگر اندک عطوفتی در او یافت می شد بی تردید برادر خود را نمی کشت. همچنین پس از به شهادت رساندن امام رضا(علیه السلام) رفتاری خشونت بار با علویان در پیش گرفت و به دژخیمان خود فرمان داد تا هر جا يك تن از علویان را بیابند، بدون هیچ تأملی او را بکشند.

خیانت

خیانت، ویژگی دیگر مأمون بود و در خیانتورزی او همین بس که پس از بیعت با امام رضا(علیه السلام) به عنوان ولی عهد و تحقق بخشیدن به سیاست و اهداف خود، آن حضرت را مسموم کرده، به شهادت رساند تا از او رهایی یابد.

خوشگذرانی

هوسبازی و کامرانی دیگر ویژگی مأمون به شمار می رفت. او با اشتیاق و ولع وصف ناپذیری در پی کامیابی ها و هوسرانی های خود بود که مواردی از آن ها را نقل می کنیم:

شطرنج بازی

دلپذیرترین و محبوبترین بازی ها و سرگرمی ها از نظر مأمون، شطرنج بود.^(۱۱۱) او سخت شیفته این بازی بود و در توصیف آن، ابیات زیر را سرود:

«سرزمینی (میدان جنگی) مربع و سرخ فام که از جنس چرم است؛ میان دو هزار [سپاهی] به صف ایستاده که به کرم موصوف اند قرار دارد.

[دو سپاه،] جنگی را زمزمه می کنند و صحنه جنگی نمادین به وجود می آورند؛ بی آن که خونی بریزند.

این [سپاه] بر آن [سپاه] می شورد؛ و آن بر این یورش می برد و جنگ فروکش نمی کند.

اسب ها را بنگر که در میان دو اردو؛ و بدون طبل و پرچم، میدان نبرد را عرصه تاخت و تاز قرار داده اند».^(۱۱۲)

مأمون در این شعر، توصیفی دقیق از شطرنج به دست داد و می توان او را از اولین کسانی دانست که درباره شطرنج، شعری جامع و کامل که تمام اوصاف آن را در برداشته باشد، سروده اند. پدرش هارون الرشید نیز دلباخته شطرنج بود. او صفحه شطرنج و مهره های آن را به پادشاه فرانسه پیشکش کرد که هم اکنون در یکی از موزه های فرانسه از آن محافظت می شود.

شیفتگی به موسیقی

موسیقی از دیگر سرگرمی های مورد علاقه مأمون بود. او به موسیقی سخت عشق می ورزید و بی حد، شیفته «ابراهیم موصلی» (بزرگترین نوازنده و آواز خوان جهان عرب) بود. مأمون درباره ابراهیم موصلی گفته است: «هر گاه که او (ابراهیم) آواز می خواند و سوسه های روز افزون شیطان از من دور می شد».^(۱۱۳)

مأمون شب ها را با آواز، رقص و نوازندگی سپری می کرد و نام و یادی از خدا در کاخ و محفل شبانه او جایی نداشت.

۱۱۱. العقد الفرید ۳/ ۲۵۴.

۱۱۲. المستطرف ۲/ ۳۰۶:

أرض مربعة حمراء من آدم *** ما بین الفین موصوفین بالکرم
تذاکرا الحرب فاحتلا لهاشبهها *** من غیر أن یسعیا فیها بسفک دم
هذا یغیر علی هذا و ذاک علی *** هذا یغیر و عین الحرب لم تنم
فانظر إلى الخیل قد جاشت بمعركة *** فی عسکرین بلا طبل و لاعلم
۱۱۳. ژاک. سن. ریلر، الحضارة العربیة/ ۱۰۸.

تظاهر به شیعه بودن

مأمون در تظاهر به شیعه بودن آن چنان پیش رفت که بسیاری از مردم به این باور رسیدند که او شیعه است. این باور از آن رو در میان مردم به وجود آمده بود که مأمون چند کار انجام داد.

الف) بازگرداندن فدک به علویان. پس از آن که حکومت های پیشین فدک را از علویان مصادره کرده بودند تا بدین وسیله، علویان در تنگنای اقتصادی قرار گرفته، بر اثر فقر نتوانند با حاکمان وقت به مبارزه بپردازند، مأمون، علویان را از زیر بار سنگین تنگنای اقتصادی وارهاند و آنان را بی نیاز کرد. همین امر سبب شد تا مردم او را شیعه بیندارند.

ب) برتر خواندن امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) بر دیگر صحابه اقدام دیگر مأمون بود. او در این راستا دست به اقدامی مخاطره آمیز زد و به طور رسمی، علی بن ابی طالب (علیه السلام) را از سایر صحابه برتر خواند. او همچنین فرمان داد تا از قدر و منزلت اموی ساخته معاویه بن ابی سفیان کاسته، شأن و مقام او را پایین آورند.

دو اقدام فوق، از مهمترین برنامه هایی بود که مأمون عملی کرد و سبب شد تا غالب مردم او را شیعه بدانند. این اقدام مأمون در میان خلیفگان سابقه نداشت، چرا که خلیفه های پیش از او همواره مقام امامان (علیهم السلام) را ناچیز شمرده، می کوشیدند تا از منزلت و قدر آنان بکاهند و صحابه را بر آن بزرگواران مقدم بدانند.

ج) تعیین امام رضا (علیه السلام) به عنوان ولی عهد؛ این اقدام به این معنی بود که مأمون، خلافت را از بنی عباس گرفته و به علویان داده است.

تمام این اقدام های مأمون صرفاً برای استحکام بخشیدن به قدرت و حمایت و حفاظت از سیاست ها، برنامه ها و اغراض خود بود و او با این کارها اهداف خود را دنبال می کرد. برای روشن تر شدن مطلب، شواهدی در این باره ارائه می کنیم:

نخست: مأمون با دیگر افراد عباسی که به امین متمایل بودند، سخت در چالش بود، چرا که مادرش زبیده بخشنده ترین مردم و از بنی عباس بود، اما مادر مأمون از کنیزان دربار عباسیان بود، به نام «مراجل». همین کنیززادگی مأمون سبب شده بود تا عباسیان به دیده حقارت در او بنگرند. لذا مأمون بر آن شد تا علیرغم دیگر افراد خاندان عباسی که دشمن ترین افراد نسبت به خاندان رسالت و شیعیان آنان بودند، تظاهر به تشیع کند.

دوم: او می خواست با تظاهر به شیعه بودن و خوش رفتاری با شیعیان و خدمت به آنان زمینه ای فراهم کند تا شیعیان که در خفا به سر می بردند، خود را بنمایانند و بدین

ترتیب دستگاه حکومت آنان را شناسایی کند. برخی فرمان‌هایی که مأمون صادر می‌کرد، نشان دهنده این حقیقت است.

سوم: هدف دیگری که مأمون از این اقدام دنبال می‌کرد، سرکوب قیام شیعیان به رهبری «ابوالسرایا» بود. او از پای در آوردن این قیام و ناکار آمد کردن آن را در گرو مهربانی و خدمت به شیعیان می‌دید.^(۱۴)

نگاهی به سلوک و گرایش‌های مأمون

برخلاف امین که بیشتر اوقات خود را به خوشگذرانی و بیهوده‌گرایی سپری می‌کرد تا دور اندیشی و جدیت در امور، مأمون پیش از رسیدن به خلافت زندگی توأم با کوشش، فعالیت و تظاهر به پارسایی و زهد داشت. شاید سرّ این امر در آن بود که مأمون احساس می‌کرد همانند برادرش امین از جهت مادر دارای اصالت و تبار نیست. از دیگر سو آینده‌ای روشن پیش روی خود نمی‌دید و می‌دانست مورد توجه و رضامندی خاندان عباسی نیست، بلکه مطمئن بود که از سوی آنان به عنوان خلیفه و حاکم مقبولیت ندارد، پس می‌بایست با اتکای به خود و اعتماد به نفس، دست به کار شود. با پی بردن به ماهیت کاستی‌های خود و شناخت ویژگی‌هایی که برادرش امین از آن بهره‌مند بود، کمر همت بست و برای آینده خود به برنامه‌ریزی پرداخت.

مأمون برای نیل به اهداف خود از لغزش‌ها و اشتباهات امین بهره‌می‌جست و خطاهای خود را اصلاح می‌کرد. از دیگر سو، فضل که امین را سرگرم خوشگذرانی و بیهوده‌کاری می‌دید از مأمون خواست تا اظهار دینداری و پرهیزگاری کند و خوش رفتار باشد و مأمون نیز چنان کرد. اینک مأمون روشی کاملاً متفاوت با روش امین در پیش گرفته بود و هرگاه امین مرتکب خطا و لغزشی می‌شد، مأمون دست به عملی مثبت زد.

این روی سکه زمانی جلوه نمود که مأمون در نامه‌ای خطاب به عباسیان خود را واعظی پرهیزگار معرفی کرد و خود را در هاله‌ای از خویشتن‌داری، بی‌رغبتی نسبت به دنیا و پایبندی به احکام شریعت قرار داد. او بدین وسیله می‌خواست مردم در وجود او شخصیتی متفاوت و برتر از شخصیت برادرش امین ببینند. وی توانست در گونه‌های

علوم متعارف آن روز بدرخشد و برهمگان، بلکه بر تمام خلفای بنی عباس سرآمد شود، آن سان که در میان عباسیان همانند او یافت نمی‌شد.^(۱۱۵)

تاریخ نویسندگان و دیگر کسانی که به زندگی و شرح حال مأمون پرداخته‌اند، به برتری او گواهی داده، او را «مرد» خلیفگان عباسی و یگانه این خاندان خوانده‌اند.^(۱۱۶) آنچه در این مبحث مورد توجه و بایسته یادآوری است، پرداختن به زیرکی، سیاستمداری و تدبیر مأمون است. علیرغم این که مأمون در مقام مقایسه با برادرش امین، از برتری و شایستگی برخوردار بود، هارون الرشید به این بهانه که بنی عباس مأمون را در مقام خلافت نخواهد پذیرفت، ولایت عهدی را به امین سپرد.^(۱۱۷)

برخی تاریخ‌نگاران بر این باورند که دلیل عدم مقبولیت مأمون و مقبولیت امین نزد عباسیان این بود که امین به تمام معنای کلمه، عباسی بود، به این معنا که پدرش هارون الرشید و مادرش زبیده نواده منصور هر دو از خاندان عباسی بودند... امین نیز تحت سرپرستی با نفوذترین افراد در دستگاه هارون، یحییای برمکی، برادر رضاعی (شیری) هارون بود. از دیگر سو فضل بن ربیع عرب و عرب تبار که در دوستی و وفاداری اش نسبت به عباسیان تردیدی وجود نداشت، بر او نظارت داشت، اما وضعیت مأمون متفاوت بود. او در سایه جعفر بن یحیی پرورش می‌یافت، مردی که از نظر نفوذ در دستگاه هارون در مرتبه‌ای پایین‌تر از برادرش فضل قرار داشت و او که سرپرستی و آموزش و تأدیب مأمون را بر عهده داشت، مطلوب و مقبول عباسیان نبود، چرا که به گرایش و تمایل به علویان متهم بود، وانگهی مادرش مراجل خراسانی بود و تباری غیر عربی داشت.^(۱۱۸)

چالش‌های پیش روی مأمون و موضع‌گیری او

دستگاه حکومت مأمون با چالش‌هایی جدی روبرو بود و هر آن خطر نابودی و برباد رفتن کیان حکومت، خلیفه عباسی را تهدید می‌کرد، هم از این رو می‌بایست مأمون برای ماندن در کانون قدرت زیرکی و هوشیاری بسیاری از خود نشان دهد. مهمترین چالش‌هایی که مأمون با آن‌ها دست به‌گریبان بود بدین شرح است:

۱۱۵. ابن الندیم، الفهرست/ ۱۷۴.

۱۱۶. الحیاة السیاسیة للإمام الرضا(علیه السلام)/ ۱۰۴.

۱۱۷. ر.ک: همان/ ۱۰۲.

۱۱۸. ر.ک: همان/ ۱۰۶ - ۱۰۷.

الف) قیام های خشونت بار شیعیان بر ضد او که می توان از قیام ابوالسرایا که سراسر گستره اسلامی را فرا گرفته بود نام برد;

ب) جبهه گیری در میان عباسیان بر ضد مأمون و جانبداری از امین که بعدها او را عزل و عمویش ابراهیم بن المهدی را به جای او منصوب کردند;

ج) تحریکات خوارج و دیگر گروه ها و دسته های معارض;

د) وجود خطر ها و تهدید های خارجی، به ویژه از سوی بیزانس که علیه دولت اسلامی تدارک دیده می شد و همواره در کمین بودند تا در فرصت مناسب، آن را از میان بردارند.

مأمون به منظور رویارویی با این چالش ها دست به اقدام هایی به شرح زیر زد:

۱. سرکوب قیام برادرش امین و دیگر نیرو های قدرتمند معارضی که بر ضد او اقدام می کردند;

۲. نمایش واگذاری منصب ولایت عهدی به امام رضا(علیه السلام) علیرغم میل آن حضرت. مأمون می خواست از این رهگذر مردم تصور کنند که مأمون همراه و همسو با رهبری الهی اهل بیت(علیهم السلام) است و لذا حکومت را به امامی از این خاندان سپرده است. هدف او از این اقدام فرو نشانیدن خروش امت اسلامی بود که به دنبال حکومتی به رهبری اهل بیت(علیهم السلام) بودند;

۳. قیام علویان را سرکوب کرد;

۴. پس از سرکوب کردن و از بین بردن قیام ها و شورش ها، امام رضا(علیه السلام) را از سر راه خود برداشت;

۵. به بغداد رفته، معارضه خاندان عباسی را سرکوب کرد;

۶. در راستای تقویت قدرت و سلطه خود، قدرت های موجود در دولت را از بین

برد;

۷. مسأله «مخلوق بودن قرآن» را مطرح و ترویج کرد تا مردم را با این موضوع

سرگرم کرده، آن ها را از پرداختن به مسائل مهم و محل ابتلای شان باز دارد;

۸. تصفیه نیرو های مخالف مانند جریان خوارج;

۹. لشکرکشی برای جنگ با بیزانس و دفع خطر این دولت.

رابطه امام رضا(علیه السلام) و مأمون

در پی تلاش های سترگ امامان پیش از حضرت رضا(علیه السلام) دوران امامت این بزرگوار شاهد بیشترین پیشرفت حرکت اسلامی بود. این روند، حاکمیت عباسیان را به ناچار به کاری واداشت که بدان مایل نبودند. یکی از این اقدام ها واگذاری منصب ولایت عهدی به امام رضا(علیه السلام) بود تا به مردم القا کنند که خلافت را به امامان اهل بیت(علیهم السلام) باز گردانده اند. برای روشن تر شدن مطلب اشاره به موارد زیر ضروری می نماید:

رهبری مشروع از نگاه امت

چنین برمی آید که امت اسلامی، رهبری امامان اهل بیت(علیهم السلام) را پذیرفته بود که باید این قشر را به سه دسته تقسیم کرد:

۱. تمام افراد امت بدون پیوندی محکم و آگاهانه با این خاندان، مقبولیت رهبری امامان اهل بیت(علیهم السلام) را پذیرفته بودند;
۲. معارضان حاکمیت که جنگ مسلحانه را راه کاری مناسب برای سرنگونی حاکمیت و برپایی حکومت اسلامی مناسب می دیدند، مانند قیام ابوالسرایا;
۳. مؤمنان آگاه و آشنا با رهبری مشروع و مقبول که یاران امام رضا(علیه السلام) بودند.

فعالیت مأمون در سه جبهه

مأمون برای چیره شدن بر سه حالت یاد شده و از پای درآوردن آن ها، هوشمندانه سیاست چند مرحله ای در پیش گرفت، به این شرح:

۱. رویارویی با انقلابیون دوستدار خاندان رسالت و از میان برداشتن آنان با ابزار نظامی. در روزگار مأمون، ابوالسرایا قیام کرد و کار او بالا گرفت. ابوالسرایا مردم را به سوی یکی از افراد خاندان رسالت فرا می خواند. سرانجام در مصاف با سپاه مأمون که تحت فرماندهی حسن بن سهل بود، سپاه مأمون پیروز و ابوالسرایا کشته شد.
۲. در کنترل درآوردن گرایش و تمایل توده مردم به خاندان رسالت. برای رسیدن به این هدف مأمون ابزار سیاسی فوق العاده کارآمدی به کار گرفت. او با بیعت گرفتن برای امام رضا(علیه السلام) به عنوان ولی عهد و نیز تظاهر به دوستی اهل بیت بر آن بود تا گرایش مردمی را خدشه دار سازد. برای رسیدن به این هدف می بایست امام رضا(علیه السلام) را از مدینه به خراسان بیاورد. این بود که شخصی به نام

«جلودی» برای آوردن شماری از علویان به مدینه فرستاد. گماشته مأمون به مدینه رفت و شماری از علویان که امام رضا(علیه السلام) نیز در میان آنان بود از راه بصره نزد مأمون آورد. مأمون، علویان را در خانه ای و امام رضا(علیه السلام) را در خانه ای جدا اسکان داد و امام را مورد تکریم و احترام فراوان قرار داد.

آن گاه به وسیله پیکی به اطلاع حضرت رساند: «بر آن هستم تا خود را از منصب خلافت خلع کرده، تو را به آن منصب بگمارم، نظر تو چیست؟»

امام(علیه السلام) این پیشنهاد را نپذیرفت و فرمود: از این گفته و از این که کسی آن را بشنود، تو را در پناه خدا قرار می دهم! مأمون پیک خود را با این پیام نزد حضرت فرستاد: اگر پیشنهاد منصب خلافت را نمی پذیری باید به ولایت عهدی و جانشینی من تن دهی.

امام رضا(علیه السلام) این بار نیز به شدت از تن دادن به خواسته مأمون سرباز زد. این بود که مأمون، امام(علیه السلام) را خواست و در حالی که تنها فضل بن سهل معروف به «ذوالریاستین» در جمع آنان حضور داشت، به امام گفت: به این نتیجه رسیده ام که امر خلافت مسلمانان را از گردن خود بر گرفته، به تو واگذارم.

امام(علیه السلام) فرمود: خدا را، خدا را ای امیرالمؤمنین که توان این کار را ندارم.

مأمون گفت: ولایت عهدی و جانشینی خود را به تو می سپارم.

امام(علیه السلام) فرمود: مرا از این کار معاف دار ای امیرالمؤمنین!

مأمون در مقابل امتناع امام(علیه السلام) از پذیرش ولایت عهدی، سخنانی تهدیدآمیز بر زبان آورده، گفت: عمر بن خطاب «شورا» را در میان شش تن قرار داد که یکی از آنان جدت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بود و مقرر داشت اگر هر یک از این افراد مخالفت ورزد گردنش زده شود. تو نیز ناچار به پذیرش خواسته من هستی و راه گریزی از این کار نیست.

امام(علیه السلام) فرمود: خواسته تو را مبنی بر سپردن ولایت عهدی به من می پذیرم، مشروط بر این که فرمانی ندهم، از کاری باز ندارم، فتوا ندهم، قضاوت نکنم، کسی را به منصبی نگمارم، دیگری عزل ننمایم و چیزی را که اکنون پا برجا و جاری است تغییر ندهم.

مأمون نیز تمام شروط امام(علیه السلام) را پذیرفت.^(۱۱۹)

می بینیم که امام رضا(علیه السلام) راهی جز پذیرفتن منصب ولایت عهدی نداشت و اگر از این کار خودداری می کرد مأمون از جان امام(علیه السلام) نمی گذشت و او را می کشت.

«ریان بن الصلت» می گوید: «بر امام رضا(علیه السلام) وارد شدم و عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا، مردم می گویند: تو علی رغم ابراز زهد در دنیا و بی توجهی به آن، منصب ولایت عهدی را پذیرفته ای!

امام(علیه السلام) فرمود: خدا ناخشنودی مرا از این کار می داند. زمانی که بر سر دو راهی پذیرش ولایت عهدی و کشته شدن قرار گرفتم، تن دادن به خواسته مأمون را بر کشته شدن ترجیح دادم. وای بر آنان، آیا نمی دانند یوسف(علیه السلام) پیامبر خدا بود و چون به حکم ضرورت زمینه پذیرش خزانه داری عزیز مصر فراهم شد، گفت: (قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ)؛^(۱۲۰) مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من نگهداری دانا هستم».

اینک من نیز به حکم ضرورت و از سر اجبار و بی رغبتی و پس از آن که خویش را در معرض کشته شدن دیدم تن به این منصب دادم. [همگان بدانند که] پذیرش این مقام و وارد شدن به آن برای من همانند کسی است که از آن خارج می شود (در هیچ کاری از امور دولت دخالت ندارم)، هم به خدا شکایت برده می شود و هم از او یاری خواسته می شود».^(۱۲۱)

از «ابوالصلت هروی» نقل شده است: «مأمون به علی بن موسی الرضا(علیه السلام) گفت: ای پسر رسول خدا، از مراتب فضل، دانش، زهد، خویشتن داری و بندگی ات آگاه هستم و تو را برای امر خلافت سزاوارتر می بینم.

امام(علیه السلام) فرمود: به بندگی خدای - عز و جل - افتخار، می کنم، با زهدورزی در دنیا امید نجات از شر دنیا دارم، با خویشتن داری از محارم (حرام ها) رسیدن به پاداش ها و بهره ها [ی الهی] امیدوارم و با فروتنی در دنیا آرزوی رفعت یافتن نزد خدای - عز و جل - دارم.

مأمون گفت: بر آنم تا خود را از خلافت عزل کرده، آن را به تو واگذارم و خود با تو [به عنوان خلیفه] بیعت کنم.

۱۲۰. یوسف/ ۵۴.

۱۲۱. الحیاة السیاسیة للإمام الرضا(علیه السلام) / ۱۴۱.

امام(علیه السلام) فرمود: اگر این خلافت [به حق] از آن توست و خدا آن را به تو سپرده، نمی توانی خلعتی را که خدا بر قامت تو پوشانده، به در آوری و بر اندام دیگری بپوشانی و اگر خلافت، حق تو نیست، باز نمی توانی چیزی را که از آن تو نیست به دیگری بدهی.

مأمون گفت: ای پسر رسول خدا، باید به این کار تن دهی.

امام(علیه السلام) فرمود: هرگز با میل و رغبت تن به این کار نخواهم داد.

چند روزی مأمون خواسته خود را با امام(علیه السلام) در میان می گذاشت و بر آن اصرار می ورزید، اما در نهایت از این که امام(علیه السلام) خواسته او را بپذیرد، نومید شد. از این رو به امام(علیه السلام) گفت: حال که منصب خلافتی و بیعت مرا با خویش نمی پذیری، ولی عهدی مرا قبول کن تا پس از من مقام خلافت از آن تو باشد.

امام(علیه السلام) فرمود به خدا سوگند، پدرم از پدرانش از امیرالمؤمنین(علیه السلام) از پیامبر(صلی الله علیه وآله) خبر داد که پیش از تو و به وسیله زهر، مسموم شده و مظلوم از دنیا خواهم رفت. فرشتگان آسمان و زمین بر من خواهند گریست و در سرزمین غربت در کنار هارون الرشید دفن خواهم شد.

مأمون گریست و گفت: ای پسر رسول خدا، در حالی که من زنده هستم چه کسی می تواند تو را بکشد یا نسبت به تو بی حرمتی روا دارد؟

امام(علیه السلام) فرمود: اگر می خواستم قاتل خود را معرفی کنم و نام او را ببرم چنین می کردم.

مأمون گفت: ای پسر رسول خدا، با این سخن می خواهی بار مسئولیت خود را سبک کنی و به ولایت عهدی تن ندهی تا مردم تو را زاهد و از دنیا رویگردان بخوانند.

امام(علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند، از روزی که خدا، مرا آفرید دروغ نگفته ام و برای رسیدن به دنیا زهد [ریا کارانه] نورزیده ام و می دانم چه می خواهی و در پی چه هستی.

مأمون گفت: چه می خواهم؟

امام(علیه السلام) فرمود: امان بده تا حقیقت را باز گویم.

مأمون گفت: در امان هستی.

امام(علیه السلام) فرمود: در صدد آن هستی تا با تن دادن به خواسته تو مردم بگویند: علی بن موسی از دنیا رویگردان نبوده که دنیا از وی روی بر گرفته است. آیا نمی بینید چگونه به امید دست یافتن به خلافت، ولایت عهدی را پذیرفته است؟

مأمون خشمگین شد و به امام(علیه السلام) گفت: همواره با رفتاری ناشایست که مایه رنجیدن خاطر من می شود با من روبرو می شوی. گویا خود را از گزند و خشم من ایمن می بینی؟ به خدا سوگند، اگر ولایت عهدی را نپذیری تو را به پذیرفتن آن مجبور خواهم کرد و باز اگر از قبول آن امتناع کنی سر از تنت برخواهم گرفت امام رضا(علیه السلام) فرمود:

خدای - عز و جل - مرا از این که خویش را در دام هلاکت دراندازم نهی فرموده است. حال که چنین است آنچه لازم می دانی انجام ده، اما به این شرط می پذیرم که کسی را به کار نگمارم، دیگری را عزل نکنم، رسم و سنتی را تغییر ندهم و از دور مشورت دهنده باشم.

مأمون شروط امام(علیه السلام) را پذیرفت و علیرغم مخالفت امام(علیه السلام) او را به ولایت عهدی خویش برگزید». (۱۲۲)

در کنار مؤمنان آگاه

مأمون همواره از امام رضا(علیه السلام) بیم داشت و وجود او را خطری جدی برای خود می دانست و از این رو در پی فرصتی بود تا امام(علیه السلام) را از میان بردارد. دو سال [و چند ماه] پس از بیعت با امام رضا(علیه السلام) به عنوان ولی عهد که در اول ماه مبارک رمضان سال ۲۰۱ ق. (۱۲۳) صورت گرفت، مأمون فرصتی یافت تا هدف شوم خود را عملی کند و جیره خواران خود را واداشت تا آن حضرت را مسموم کنند. سرانجام حضرت رضا(علیه السلام) در ماه صفر سال ۲۰۳ ق. و در ۵۵ سالگی به زهر کین مأمون در خراسان به شهادت رسید. (۱۲۴)

در این جا از زبان یاران مؤمن امام رضا(علیه السلام) مطالبی می خوانیم که انگیزه اقدام مأمون را در سپردن ولایت عهدی به امام(علیه السلام) روشن می کند:
از «احمد بن علی انصاری» نقل شده است که گفت: «از ابوالصلت هروی پرسیدم: مأمون با آن همه تکریم و محبتی که نسبت به امام رضا(علیه السلام) روا می داشت و او را ولی عهد خود گرداند، چگونه به کشتن او رضایت داد؟»

۱۲۲. همان جا.

۱۲۳. همان جا.

۱۲۴. همان/ ۶۶.

ابوالصلت گفت: از آن رو مأمون امام(علیه السلام) را مورد تکریم و محبت خویش قرار می داد که از فضل و برتری او آگاه بود و از آن جهت او را به ولایت عهدی خود برگزید تا به مردم القا کند که علی بن موسی الرضا(علیه السلام) به دنیا و آرایه های آن علاقه مند است و بدین ترتیب از نظر آنان می افتاد، اما نتیجه، برعکس شد و بر منزلت امام(علیه السلام) نزد مردم و محبت آنان به حضرت افزوده شد.

مأمون از پای ننشست و برای تحقق این هدف متکلمان بزرگ و نامی را از دیگر بلاد فراخواند تا شاید یکی از آنان بتواند امام(علیه السلام) را در بحث های کلامی و علمی محکوم کند و بدین ترتیب عامه مردم او را ناتوان بدانند. این بار نیز مأمون از کار خود طرفی نسبت، زیرا کسانی که به منظور هموردی علمی با امام رضا(علیه السلام) پا به میدان نهاده بودند در نهایت، از سخن باز می ماندند و محکوم می شدند. اینان عالمان یهود، نصارا، مجوسیان، صابئه، برهمنان، ملحدان، دهری ها و علمای دیگر فرقه های اسلامی بودند.

مردم که امام(علیه السلام) را در تمام این مباحثات سرآمد می دیدند می گفتند: به خدا سوگند، او از مأمون به خلافت شایسته تر است.

خبرچینیان و جاسوسان، عکس العمل و گفته مردم را به اطلاع مأمون می رساندند، و مأمون بر سر خشم می آمد و بر حسدش نسبت به امام(علیه السلام) افزوده می شد. از دیگر سو امام رضا(علیه السلام) در مورد «حق» با مأمون از در سازش وارد نمی شد و پاسخ هایی به او می داد که غالباً مأمون را آزرده خاطر می کرد و بر کینه او نسبت به امام(علیه السلام) می افزود، ولی مأمون دشمنی و کینه خود را آشکار نمی کرد، اما سرانجام به تنگ آمد و چون نمی توانست حضور امام(علیه السلام) را تحمل کند، او را به زهر جفا کشت»^(۱۲۵).

نیز «علی بن ابراهیم» از «یاسر خادم» نقل می کند که گفت: «در هفت منزلی طوس، ابوالحسن [الرضا] (علیه السلام) بیمار شد و بیماری اش شدت گرفت. وارد طوس شدیم و چند روزی در طوس ماندیم. مأمون هر روز دوبار به دیدار امام(علیه السلام) می آمد. امام(علیه السلام) در روزی که به دیدار معبود شتافت دچار ضعف [شدید] شده بود. پس از آن که نماز ظهر را به جای آورد به من فرمود: ای یاسر، مردم چیزی خورده اند؟

گفتم: ای سرور من، در وضعیتی که شما قرار گرفته اید، چه کسی میل به خوردن دارد؟

امام(علیه السلام) نشست و فرمود: سفره را بگسترانید و غذا بیاورید. آن گاه یکایک خادمان را فراخواند و بر سفره نشانید و حال يك يك آنان را جویا شد و چون همگی غذا خوردند، فرمود: برای بانوان غذا ببرید.

فرمان حضرت عملی شد و چون بانوان از خوردن غذا فارغ شدند، امام(علیه السلام) دچار ضعف و بیهوش شد. شیون حاضران برخاست و زنان و کنیزکان مأمون سراسیمه و سروپا برهنه کنار امام رضا(علیه السلام) گرد آمدند. این خبر در طوس منتشر شد و مردم دعا و رحمت خود را نثار امام رضا(علیه السلام) می کردند. مأمون با آگاه شدن از ماجرا سروپا برهنه، بر سر زنان و در حالی که چنگ به محاسن خود می زد و اشک بر گونه می افشاند به حضور امام(علیه السلام) که اکنون به هوش آمده بود، رسید و گفت: ای سرور من، به خدا سوگند نمی دانم کدام مصیبت بر من سنگین تر خواهد بود، مصیبت از دست دادن و هجران تو، یا مصیبت زخم زبان مردم که مرا قاتل تو خواهند خواند؟

امام رضا(علیه السلام) به سوی مأمون نگریست و فرمود: ای امیرالمؤمنین، با ابوجعفر امام جواد(علیه السلام) رفتاری نیکو داشته باش که عمر تو و عمر او این سان است و آن گاه دو انگشت سبابه (اشاره) خود را به یکدیگر چسباند.

یاسر می گوید: چون پاسی از شب [آن روز] گذشت امام رضا(علیه السلام) جان به جان آفرین سپرد. صبحگاهان مردم گرد آمده، با اشاره به مأمون می گفتند: این [مرد] او را کشت، آن گاه بانگ برآوردند: پسر رسول خدا کشته شد.

شیون و گفتوگوی حاضران درهم آمیخته بود. محمد بن جعفر بن محمد(علیه السلام) عموی امام رضا(علیه السلام) از مأمون امان خواست و به خراسان آمد. مأمون که می ترسید اگر پیکر پاك امام(علیه السلام) تشییع شود مردم شورش کنند، به او گفت: ای ابوجعفر، نزد این جماعت برو و آنان را از این تصمیم که امروز پیکر امام(علیه السلام) تشییع نخواهد شد، آگاه کن. محمد بن جعفر نیز به میان مردم رفت و گفت: ای مردم، پراکنده شوید که پیکر ابوالحسن(علیه السلام) امروز تشییع نخواهد شد.

مردم متفرق شدند و پیکر امام رضا(علیه السلام) شبانه غسل داده شد و دفن گردید». (۱۲۶)

ماهیت حکومت مأمون

مأمون با تظاهر به اندوه و بیتابی در فراق امام رضا(علیه السلام) توانست بسیاری را بفریبید و عامه مردم را تحت تأثیر قرار دهد، اما این ترفند مأمون از نظر خواص پنهان نماند و فریب ریاکاری او را نخوردند و همان گونه که در نقل ابوالصلت خواندیم، آنان با اهداف، انگیزه ها و شیوه های مأمون آشنایی کامل داشتند.

نامه «عبدالله بن موسی» که ذیلا می آید، ماهیت مأمون را برملا می کند:

سید بزرگوار، عبدالله بن موسی بن عبدالله بن الحسن (المثنی) بن الحسن بن علی بن ابی طالب(علیه السلام) در پاسخ نامه مأمون، به خوبی ماهیت مأمون را بر ملا کرد و به تبیین ماهیت روابط مأمون با امام جواد(علیه السلام) پرداخت که دقت در تشخیص و شناخت او را از ماهیت حکومت مأمون می نمایاند.

عبدالله بن موسی به دلیل شناختی که از حکومت عباسیان داشت، زندگی مخفیانه و دور از انظار برگزید. مأمون در نامه ای که به او نوشت، قول داد به وی امان می دهد و همان گونه که منصب ولایت عهدی را قبلا به امام رضا(علیه السلام) داده بود، به وی تفویض می کند. او در نامه اش آورده بود: «نمی پنداشتم پس از رفتاری که با [امام] رضا [ع] داشتم دیگر کسی از علویان از من بترسد.

آن گاه نامه را برای عبدالله بن موسی فرستاد.

عبدالله در پاسخ مأمون نوشت: نامه ات به دستم رسید و از محتوای آن آگاه شدم. تو [با نامه ات] چون شکارچیان مرا می فریبی و همانند کسی که آهنگ ریختن خون من کرده با من نیرنگ می کنی. از این که ولایت عهدی و جانشینی خود را به من پیشنهاد می کنی در شگفت هستم. گویا می پنداری از آنچه با [امام] رضا(علیه السلام) کرده ای بی خبرم؟ چه چیزی تو را واداشت تا گمان کنی من به آن (ولایت عهدی) تمایل دارم؟ آیا شیرینی حکومتی که تو را مغرور کرده [تو را به چنین گمان رسانده] است؟ یا این که من

مشتاق انگور به زهر آلوده ای هستم که به وسیله آن [امام] رضا (علیه السلام) را کشتی و فکر کرده ای که پنهان شدن [من] مرا [به دست یافتن به قدرت] امیدوار کرده است؟
به خدا سوگند، اگر زنده در آتشی شعلهور افکنده شوم، برای من بهتر است از این که در میان مسلمانان به حکومتی [ظالمانه] برسم، یا در حال تشنگی سخت و کشنده، جرعه ای ناروا و حرام بنوشم. به خدا سوگند من آماده آن (مرگ) هستم از زندگی خسته شده ام و از دنیا بیزار. اگر دین من به من اجازه می داد تا دست در دستت بگذارم تا تو از سوی من به مرادت بررسی، به یقین چنین می کردم، اما خداوند مرا از به خطر انداختن جانم نهی فرموده است. آرزو می کنم بدون این که خویش را به تو ارزانی دارم، بر من دست می یافتی و مرا می کشتی تا از این دنیا رهایی می یافتم و آغشته به خون خویش و مظلوم، خدای - عز و جل - را ملاقات می کردم.

[ای مأمون]، بدان که من در پی یافتن راه نجات برای خود هستم و همواره کوشیده ام تا خشنودی خدای - عز و جل - را به دست آورم و به کاری بپردازم که مرا به خدا نزدیک کند، اما نظر و رهنمودی نیافتم که مرا به مطلوبم برساند. از این رو به قرآن که [معدن] هدایت و شفاست پناه بردم و سوره سوره و آیه آیه آن را خواندم و شهادت در راه خدا را تنها وسیله نیل به خشنودی خدا یافتم. دوباره آن را مرور کردم تا دریابم کدامین جهاد و جهاد با چه کسانی برتر است تا این که به این آیه رسیدم که می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ)؛ (۱۲۷)
با کافرانی که مجاور شما هستند، کار زار کنید، و آنان باید در شما خشونت بیابند».

آن گاه درباره کافرانی که خطر بیشتری متوجه اسلام می کنند و به من نزدیکترند، به کندوکاو پرداختم و کسی را همانند تو برای اسلام خطر آفرین ندیدم، زیرا کافران، کفر خدا را آشکار کرده اند و مردم آنان را شناخته، متوجه خطری که از سوی آنان برخیزد بوده و از آنان بر حذر هستند. [اما] تو با [تظاهر به] اسلام و پنهان داشتن کفر خود، مسلمانان را فریفته ای به [محض] گمان [بد]، مردم را می کشی، با تهمت کیفر می کنی، مال [مردم] را به ناحق ستانده و در غیر محل آن هزینه می نمایی، شراب حرام شده را آشکارا می نوشی، مال خدا را صرف بازیگران و آوازه خوانان می نمایی و مسلمانان را از آن محروم می داری، با [دستاویز قرار دادن] اسلام، مردمان را می فریبی، گستره اسلامی را در اختیار گرفته ای که گویی مسلمانان در اختیار

گرفته اند و به نفع مشرکان داوری می‌کنی و در این کار چونان معاند و ضد، به مخالفت خدا و رسول او می‌پردازی.

حال اگر روزگار با من یار شود و خداوند با یاران حق [پرست] بر تو یاری ام دهد، آن سان که حضرتش را از من خشنود سازد، جانم را در راه جهاد با تو ارزانی می‌دارم و اگر تو را مهلت دهد تا در سرای دیگر آن چنان که سزاوار آنی، جزا دهد یا روزگار پیش از تو مرا بگیرد، آنچه را که خدای - عز و جل - از نیت من دانسته و شناخته و من در آن راه کوشیده ام مرا بسنده است. والسلام» (۱۲۸)

شهادت امام رضا(علیه السلام) و امامت حضرت جواد(علیه السلام)

همان گونه که امامان معصوم(علیهم السلام) امام و جانشین پس از خود را با نام و مشخصات به مؤمنان معرفی می‌کردند، امام رضا(علیه السلام) نیز امر امامت حضرت جواد(علیه السلام) را در میان مردم تحکیم و او را به امامت پس از خود منصوب فرمود. در این جا به مواردی می‌پردازیم که طی آن‌ها امام رضا(علیه السلام) به تثبیت امامت امام جواد(علیه السلام) پرداخت و شیعیان را به چنگ انداختن در رشته و ریسمان محکم امامت فراخواند.

۱. راوی می‌گوید: «یکی از کسانی که نزد حضرت رضا(علیه السلام) بود مرا خبر داد که چون جماعت حاضر در محضر آن حضرت برخاستند، امام(علیه السلام) به آنان فرمود: با ابوجعفر (امام جواد)(علیه السلام) دیدار کنید و بر او سلام نمایید و پیمان خود را با او [به عنوان امام] تجدید نمایید.

هنگامی که آن جماعت برخاستند، امام رو به من نمود و فرمود: خدا مفضل را رحمت کند که به کمتر از این [مقدار گفتار] بسنده می‌کرد» (۱۲۹)

۲. نیز از راوی نقل شده است که: «در محضر امام رضا(علیه السلام) [در باره چیزی (امامت) سخن به میان آمد، امام(علیه السلام) فرمود: چه نیازی به آن دارید؟ این ابوجعفر [در میان شما]ست. او را در مجلس خود نشانده و جانشین خویش قرار داده ام. ما خاندانی هستیم که کودکانمان [تمام آنچه از دانش دارند] مو به مو از بزرگان مان به ارث می‌گیرند» (۱۳۰)

۱۲۸. نظریة الإمامة / ۳۸۱ (به نقل از: الحیاة السیاسیة للإمام الرضا(علیه السلام) / ۴۶۵).

۱۲۹. کافی / ۱ / ۲۵۶.

۱۳۰. همان / ۲۵۷.

۳. همچنین راوی نقل کرده است: «سخنان علی بن جعفر را با حسن بن حسین بن علی بن حسین شنیدم که می گفت: به یقین خدا ابوالحسن الرضا(علیه السلام) را هنگامی که برادران و عموهایش بر او ستم کردند، یاری نمود.

آن گاه پس از سخنانی دراز گفت: برخاستم و دست ابوجعفر (جواد)، محمد بن علی الرضا(علیه السلام) را گرفته، گفتم: نزد خدا گواهی می دهم که تو امام من هستی.

امام رضا(علیه السلام) گریست و فرمود: ای عمو، پدرم از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نقل کرد که آن حضرت فرمود:

«بأبي خيرة الإمام النوبية الطيبة، من ولدها الطريد الشريد، الموتور بأبيه و جده، صاحب الغيبة، يقال: مات أو هلك أي واد سلك»؟

پدرم فدای بهترین کنیزان پاک از مردم «نوبه» باد، آن که فرزندش گریزان و جلای وطن نموده که هنوز خون خواهی پدر و جدش نکرده است، همان فرزندی که صاحب غیبت [طولانی] است. درباره او خواهند گفت: به هر جا که رفته باشد، مرده و هلاک شده است. آیا این را از پدرم شنیده ای؟ گفت: فدایت شوم، راست می گویی. (۱۳۱)

۴. راوی می گوید: «به امام رضا(علیه السلام) گفتم: پیش از آن که خدای - عز و جل - ابوجعفر(علیه السلام) را به تو عطا کند، در این باره با تو سخن می گفتیم و می فرمودی: خدا پسری به من عطا خواهد کرد.

چنان شد و چشم ما را [به وجود فرزندت] روشن گرداند. اگر آن رخداد شوم - که خدای آن را نخواهد - پیش آید به که رجوع کنیم؟

امام رضا(علیه السلام) با اشاره دست، ابوجعفر(علیه السلام) را که نزد حضرت ایستاده بود نشان داد. به او عرض کردم: فدایت شوم، به این [کودک] سه سال رجوع کنیم؟ امام رضا(علیه السلام) فرمود: [خردسالی] زیانی به آن (امامت) نمی رساند. عیسی در کمتر از سه سالگی به رسالت مبعوث شد. (۱۳۲)

۵. راوی می گوید: «نزد ابوالحسن الرضا(علیه السلام) بودم که فرزندش، ابوجعفر را که در سنی کودکی بود، نزد حضرت آوردند. امام(علیه السلام) فرمود: این، مولودی است که با برکت تر از او برای شیعیان ما زاده نشده است. (۱۳۳)

۶. نیز راوی گفته است: «زمانی که ابوجعفر (علیه السلام) به دنیا آمد، به حضور امام رضا (علیه السلام) رسیدم. آن حضرت فرمود: خدای - جل و علا - فرزندی به من عطا فرمود که وارث من و وارث آل داود است.»^(۱۳۴)

۷. همچنین از راوی نقل شده است که: «در حضور امام رضا (علیه السلام) بودم. آن حضرت فرزند خردسالش را خواست و او را در دامن من نشاند و فرمود: جامه از تن او برکن. چنان کردم.»

امام (علیه السلام) فرمود: میان دو شانه او را بنگر، مانند مهر در داخل گوشت قرار دارد. آیا آن را می بینی مانند همین [مهر] در همین موضع از بدن پدرم نیز وجود داشت.^(۱۳۵)

۸. در روایت است که: «امام رضا (علیه السلام) همیشه فرزندش محمد (جواد) را گرمی و بزرگ می داشت و با کنیه نام می برد و - مثلاً - می فرمود: ابوجعفر به من نوشت و به ابوجعفر نوشتم. در آن هنگام ابوجعفر، خردسال بود و در مدینه سکونت داشت.»

[راوی می گوید:] نامه های ابوجعفر در نهایت شیوایی و زیبایی بود. می شنیدم که امام رضا (علیه السلام) می فرمود: «ابوجعفر وصی و خلیفتی فی اهلی من بعدی»؛ پس از من ابوجعفر وصی من و جانشین من در میان خاندانم است.^(۱۳۶)

۹. راوی روایت کرده است: «از دعبل بن علی خزاعی شنیدم که می گفت: قصیده خود را برای سرورم علی بن موسی الرضا (علیه السلام) خواندم... امام (علیه السلام) فرمود: «یا دعبل، الإمام بعدی محمد ابني، و بعد محمد ابنه علي، و بعد علي ابنه الحسن، و بعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر»؛

ای دعبل، پس از من، فرزندم محمد (جواد) امام است و پس از محمد فرزندش علی و پس از علی، فرزندش حسن (عسکری) و پس از حسن فرزندش حجت قیام کننده منتظر امام است.^(۱۳۷)

امام جواد (علیه السلام) به هنگام شهادت پدر

۱۳۳. همان/ ۹۵.

۱۳۴. مستدرک عوالم العلوم ۶۸/ ۲۳.

۱۳۵. همان/ ۶۹.

۱۳۶. همان/ ۷۲.

۱۳۷. همان/ ۷۳ و ۷۶.

ابوالصلت هروی می گوید: «در حضور امام رضا(علیه السلام) بودم که حضرتش به من فرمود: ای ابوالصلت، وارد اتاقی شو که قبر هارون در آن است و از چهار جهت آن خاک برگیر و نزد من بیاور.

روانه شدم و آنچه را حضرت خواسته بود فراهم کرده، آوردم. امام(علیه السلام) که در درگاه بود فرمود: [از] آن خاک به من بده.

خاک را به حضرت دادم و او پس از بوییدن خاک، آن را به کناری افکند و فرمود: در این جا (خاک) قبری برای من حفر می شود. سنگی پدیدار می گردد که اگر تمام دیلم های موجود در خراسان را برای کندن آن فراهم آورند، ممکن نخواهد شد. آن گاه خاک بالای سر و پایین پا را بویید و همان سخن را بر زبان آورد. سپس فرمود: این خاک را بده که از تربت (مدفن) من است.

در این هنگام فرمود: در این مکان قبری برای من حفر می شود. به آنان فرمان بده تا اندازه هفت پله به سمت پایین حفر کنند و قبری بدون لحد برای من تهیه کنند و اگر جز به ساختن لحد راضی نشدند، از آنان بخواه تا لحد را دو ذراع و یک و جب بسازند [و بدان] که خدا هر مقدار که بخواهد آن را وسعت می بخشد. چون لحد را آماده کردند، در قسمت بالای سر رطوبتی خواهی دید. در این هنگام چیزهایی که آن را به تو خواهم آموخت بخوان. آب جوشش خواهد گرفت و لحد را پرخواهد کرد. در آب داخل لحد ماهیانی کوچک خواهی دید. نانی که به تو داده ام برای آن ها خرد کن و درون آب بریز و آن ماهیان آن نان را خواهند خورد. چون نان تمام شود ماهی بزرگی پدیدار شده، تمام آن ماهی ها را بلعیده و سپس ناپدید خواهد شد. در این وقت، دستت را بر آب بگذار و آنچه به تو خواهم آموخت بخوان که [در نتیجه] آب به زمین فرو خواهد رفت و چیزی از آن باقی نخواهد ماند. [فراموش نکنی که] این کار را باید در حضور مأمون انجام دهی.

ای ابوالصلت، فردا نزد این فاجر (مأمون) خواهم رفت و اگر با سر برهنه خارج شدم، با من سخن بگو و با تو سخن خواهم گفت، اما اگر سرخویش را پوشانده داشته باشم با من سخن مگو.

ابوالصلت می گوید: چون صبح فرا رسید، امام(علیه السلام) جامه های خویش بر تن نمود و در محراب به انتظار نشست. در همین هنگام، غلام مأمون وارد شد و به امام(علیه السلام) گفت: امیرالمؤمنین [تو را فرا خوانده است دعوت او] را اجابت کن.

امام(علیه السلام) پای افزار به پا کرد و ردای خود بر دوش انداخت و به سوی کاخ مأمون رفت. من نیز به دنبال او به راه افتادم. طبقی از انگور و طبق های میوه پیش

روی مأمون قرار داشت و خوشه انگوری نیز در دست مأمون بود که مقداری از آن را خورده بود.

چون نگاه مأمون به امام رضا(علیه السلام) افتاد به سوی حضرت شتافت و او را در آغوش کشیده، با وی معانقه کرد و انگور را به امام(علیه السلام) داد و گفت: انگوری بهتر از این ندیده ام.

امام(علیه السلام) فرمود: انگوری این چنین خوب شاید از بهشت باشد. مأمون از امام(علیه السلام) خواست تا از آن انگور بخورد، اما امام(علیه السلام) فرمود: مرا از این کار معاف دار.

مأمون گفت: باید بخوری. چه چیزی تو را از خوردن انگور باز می دارد؟ شاید ما را به چیزی (توطئه ای) متهم می کنی؟

امام(علیه السلام) خوشه انگور را گرفت و از آن خورد. مأمون مجدداً خوشه ای به امام(علیه السلام) داد و آن حضرت سه دانه از آن خوشه تناول نمود، سپس آن را افکند و برخاست. مأمون از امام(علیه السلام) پرسید: به کجا می روی؟ امام(علیه السلام) فرمود: همان جایی که مرا فرستادی.

آن گاه امام رضا(علیه السلام) در حالی که سر خود را پوشانده بود از نزد مأمون خارج شد. چون حال را چنین دیدم با حضرتش سخن نگفتم و آن بزرگوار وارد خانه شد. به دستور امام(علیه السلام) درب خانه بسته شد و او در بستر خویش آرامید. من اندوه زده، میان حیاط خانه ایستادم. در همین حال جوانی زیباروی با موی مجعد که شبیه ترین مردم به امام رضا(علیه السلام) بود وارد شد. به سوی او شتافته، گفتم: درب خانه بسته بود، چگونه وارد خانه شدی؟

فرمود:

آن کس که در این هنگام مرا از مدینه [به خراسان] آورد، همو مرا از درب بسته وارد خانه کرد.

پرسیدم: که هستی؟

فرمود: «أنا حجة الله عليك يا أباالصلت، أنا محمدبن علي»؛

ای ابوالصلت، من حجت خدا بر تو، محمدبن علی هستم.

آن گاه به سمت پدر بزرگوارش رفت و به من دستور داد تا با وی همراه شوم. چون امام رضا(علیه السلام) فرزند را دید، [مشتاقتان] به سمت او شتافته، او را در آغوش کشید و به سینه خود فشرد و میان دو چشم او را بوسید. سپس فرزندش را به سمت بستر خود کشید. محمدبن علی(علیه السلام) بر پدر خم شده، او را می بوسید و در آن حال مطالبی بین

آن دو رد و بدل می شد که من آن ها را نمی فهمیدم. و سرانجام امام رضا(علیه السلام) جان به آفریدگار تسلیم کرد.

ابوجعفر(علیه السلام) فرمود: ای ابوالصلت، برخیز و ظرف شست و شو و آب را از خزانه (صندوق خانه) بیاور.

گفتم: در خزانه آب و ظرفی وجود ندارد.

امام(علیه السلام) فرمود: آنچه به تو گفتم همان کن.

بنا به دستور امام(علیه السلام) وارد خزانه شدم و در آن جا ظرف و آبی یافتم، آن را برداشته، بیرون آمدم و خود را آماده کردم تا در غسل دادن امام رضا(علیه السلام) ابوجعفر را یاری کنم، اما او فرمود: ای ابوالصلت به کناری رو، زیرا کسی جز تو هست تا مرا در این کار یاری دهد. آن گاه به غسل دادن امام(علیه السلام) پرداخت. پس از اتمام غسل به من فرمود: داخل خزانه شو و سبیدی را که کفن و حنوط او (امام رضا)(علیه السلام) در آن است بیاور.

وارد خزانه شدم و سبیدی را دیدم که تا به حال آن را در خزانه ندیده بودم. سبد را نزد امام(علیه السلام) بردم و او پس از کفن پدر، بر پیکرش نماز گزارد. پس از فراغت از نماز فرمود: تابوت را بیاور.

گفتم: نزد نجار می روم تا دستور ساختن و تهیه تابوت به او بدهم. امام(علیه السلام) فرمود: در خزانه تابوتی وجود دارد.

وارد خزانه شدم و این بار تابوتی دیدم که پیش از این در خزانه نبود. آن را برای حضرت بردم. او پیکر امام رضا(علیه السلام) را در تابوت گذارد و دو پای حضرت را کنار یکدیگر قرار داد و دو رکعت نماز گزارد. هنوز نماز را به پایان نرسانده بود که تابوت از زمین جدا شد و سقف خانه شکاف برداشت و تابوت از آن خارج شد. گفتم: ای پسر رسول خدا، اکنون مأمون سر خواهد رسید و پیکر امام رضا(علیه السلام) را از ما خواهد خواست. در این صورت چه کنیم؟

امام(علیه السلام) فرمود: ای ابوالصلت، ساکت (آرام) باش که تابوت باز خواهد گشت. [بدان که] هر پیامبری که در مشرق بمیرد و وصیی که در مغرب بمیرد، خدای - عزوجل - روح و بدن آنان را در يك جا گرد خواهد آورد. هنوز سخن امام(علیه السلام) به پایان نرسیده بود که باز سقف خانه از هم شکافت و تابوت فرود آمد. امام جواد(علیه السلام) پیکر امام رضا(علیه السلام) را از تابوت خارج کرد و بر بستر امام(علیه السلام) نهاد، چنان که

گویی غسل داده نشده و تکفینی نگردیده است. سپس فرمود: ای ابوالصلت، برخیز و درب خانه را باز کن که مأمون بر در سراسر است.

چون درب خانه را باز کردم، مأمون و غلامان او را پشت درب دیدم. مأمون در حالی که اندوه زده می نمود و گریبان چاک زده بود، بر سر زنان وارد خانه شد و فریاد بر آورد: ای سرور من، داغدار تو شدم. آن گاه وارد اتاق شد و بالای سر امام(علیه السلام) نشست و [به همراهان] گفت: به تجهیز او بپردازید. سپس فرمان داد تا قبری حفر کنند و همان طور که امام(علیه السلام) فرموده بود و با همان تفصیل و خصوصیات اتفاق افتاد. یکی از نزدیکان مأمون به او گفت: آیا تو او را امام می دانی؟

گفت: همین طور است. او امام است.

گفت: بنابراین امام باید مقدم بر دیگر مردم باشد.

مأمون فرمان داد تا در جهت قبله قبری حفر کنند. گفتم: امام(علیه السلام) به من دستور داده تا قبری به گودی هفت پله برای او حفر کرده، بدون ساختن لحد، زمین را شکافته، او را دفن کنم.

مأمون گفت: آنچه ابوالصلت بگوید همان کنید، جز در مورد کندن زمین که به جای آن لحد بسازید.

چون مأمون رطوبت، آب، ماهیان و... داخل قبر را دید گفت: [امام] در زمان حیات خود شگفتی های بسیاری به ما نمایاند و اینک پس از وفاتش نیز شگفتی می آفریند.

یکی از وزیران که در کنار مأمون بود گفت: آیا می دانی [امام] رضا(علیه السلام) چه پیامی برای تو فرستاد؟

مأمون گفت: نه.

وزیر گفت: او [با این معجزه] تو را با خبر می کند که شما عباسیان با تمام گستردگی و زیادی افراد و بر حذر بودننتان از گزندها، همانند این ماهیان هستید که چون اجل شما سر رسد، نشانه هایتان از بین برود و دولت و صولت تان به فرجام کار خود رسد و خداوند یکی از ما [خاندان] را بر شما مسلط خواهد کرد و او تمام شما را نابود خواهد نمود.

مأمون گفت: راست گفتی.

آن گاه مأمون به من گفت: ای ابوالصلت آن کلامی (ذکری) که بر زبان آوردی به من بیاموز.

گفتم: به خدا سوگند، همین لحظه آن را فراموش کردم.

آنچه به مأمون گفتم راست بود. امام رضا(علیه السلام) دفن شد و مأمون دستور داد مرا به زندان افکنند. يك سال در زندان ماندم و عرصه بر من تنگ شده بود. شبی را تا صبح بیدار ماندم، به درگاه خدا عرض نیاز کردم و دعایی خواندم که در بردارنده نام محمد و خاندان او بود و از خدا خواستم تا به حرمت این خاندان مرا از زندان رهایی بخشد. هنوز دعای من به پایان نرسیده بود که ابوجعفر، محمدبن علی(علیه السلام) وارد شد و به من فرمود: ای ابوالصلت دل تنگ شده ای؟

گفتم: به خدا سوگند آری.

فرمود: برخیز و بیرون شو. آن گاه دستی بر بندهایی که بر دست و پا داشتم نهاد و آن ها را باز کرد و دست مرا گرفت و از خانه بیرون برد. نگهبانان مرا می دیدند، اما قدرت انجام هیچ کاری نداشتند و متعرض من نشدند و من از درب خانه خارج شدم. آن گاه به من فرمود: در امان خدا راه خود را در پیش گیر و برو که نه تو به او خواهی رسید و نه او به تو دست خواهد یافت.

ابوالصلت گفت: تا به امروز با مأمون روبرو نشده ام. (۱۳۸)

۱۳۸. امالی/ ۵۲۶ / حدیث ۱۷؛ العیون ۲ / ۲۴۲، ح ۱، الوسائل ۲ / ۸۳۷ / حدیث ۴ (به نقل از: دو منبع پیشین)؛ بحارالانوار ۴۹ / ۳۰۰ / حدیث ۱۰ و ۸۲ / ۴۶ / حدیث ۳۵؛ مدینه المعجز / ۴۹۸ / حدیث ۱۱۴ و ۵۲۴ / حدیث ۳۷. قطب راوندی نیز این مطلب را از ابوعبدالله، محمدبن سعیدنیشابوری از ابوالصلت نقل کرده است، ر. ک: خرائج / ۱ / حدیث ۳۵۲ / ۸.

قسمت سوم

بخش نخست

ویژگی های عصر امام جواد (علیه السلام)

بخش دوم

امام جواد (علیه السلام) و حاکمان معاصر آن حضرت

بخش سوم

ضرورت های عصر امام جواد (علیه السلام)

بخش نخست

ویژگی های عصر امام جواد(علیه السلام)

عصر امام جواد(علیه السلام) به دلیل نهضت و خیزش عملی و اندیشه، تابناکترین و باشکوهترین عصور اسلامی به شمار می رفت، چرا که مسلمانان و غیرمسلمانان، نسل اندر نسل و طی قرن ها از دستاوردهای فکری و عملی این دوره بهره می گرفتند. از آن جا که پژوهش و بررسی عصرها به صورت روش شناسی تحقیقی در آمده و هیچ پژوهشگری از آن بی نیاز نیست، به اختصار به تبیین ویژگی های عصر امام جواد(علیه السلام) می پردازیم.

۱. حیات علمی

حیات فرهنگی و علمی آن عصر، از برجسته ترین شاخصه های حیات در تمام عصرهای اسلامی به شمار می رود. در آن دوره جنبش علمی - فرهنگی شکوفا شد و دانش به طور چشمگیری گسترش یافت، دانشسراها تأسیس شد، جلسه های علمی رواج یافت و مردم با اشتیاق و عطشی سیری ناپذیر به کسب دانش روی آوردند. «نیکلسون» آن دوره را این گونه توصیف کرده است: «گسترده دامن دولت عباسیان، فراوانی ثروت و رواج بازرگانی در آن عهد، تأثیر بزرگی در آفرینش نهضت فرهنگی داشت، به گونه ای که مشرق زمین تا آن روز چنین نهضتی به خود ندیده بود. تمام افراد جامعه آن روز از خلیفه تا مردم عادی طالبان دانش یا حداقل دوستداران دانش شدند. در روزگار عباسیان، مردم، قاره ها را پیموده و خود را به خواستگاه دانش و عرفان می رساندند تا همانند زنبور عسل که شهد به کندو می برد، اندوخته ای از دانش برگرفته برای جویندگان تشنه آن به سرزمین های خود ببرند. هم آنان، دانشی را که با تلاش و کوشش خود به دست آورده بودند، گرد می آوردند که بیشترین شباهت را به

دائرة المعارف داشت. البته این کار نقش کارآمدی در رساندن دانش نوین آن روز به دست ما داشت؛ کاری که پیشتر انتظار آن نمی رفت».^(۱۳۹)

اینک به طور گذرا به برخی شاخصه های اصلی و اساسی حیات علمی آن روز می پردازیم.

مراکز علمی

مراکز علمی فعال در عصر امام جواد(علیه السلام) به این شرح بودند:

مدینه منوره

مدینه منوره مهمترین مراکز علمی آن دوره به شمار می رفت. مدرسه اهل بیت(علیهم السلام) در آن تأسیس و تشکیل شد و بزرگان و فقیهان و راویان را در خود گرد آورد. دو دسته یاد شده شب ها را به تدوین احادیث امامان اهل بیت(علیهم السلام) به صبح می رساندند و نسبت به تدوین موضوعی احادیث امامان معصوم مرتبط با فقه که آینه روح و جوهر اسلام بودند، عنایت فراوانی مبذول می داشتند. در آن دوره مدرسه فقهی «تابعان» عنایت خاصی به برگرفتن احکام فقهی نقل شده از صحابه داشتند. بنا به آنچه نقل شده پیروان این مدرسه در مواردی که حدیثی از صحابه برای حل معضلی نداشتند «رأی» و «قیاس» را مبنای عمل و فتوا قرار می دادند.

کوفه

پس از مدینه منوره، کوفه در مرتبه بعدی قرار داشت و مسجدبزرگ این شهر مهمترین دانشسراها و مدارس اسلامی به شمار می رفت. جلسه های تدریس در جای جای این مسجد به چشم می خورد و تدریس علوم اسلامی، مانند: فقه، تفسیر و حدیث، هویت غالب این مدرسه را تشکیل می داد. از آن جا که تفکر و اندیشه علوی کوفه را در بر گرفته بود، مدرسه کوفه، توجه خود را به علوم اهل بیت(علیهم السلام) معطوف کرد.

«حسن بن علی الوشاء» در توصیف مدرسه کوفه گفته است: «در این مدرسه (مسجد کوفه) نهصد شیخ (عالم) دیدم که همگی آنان می گفتند: جعفر بن محمد برای ما حدیث گفت».^(۱۴۰)

«آل حیان تغلبی»، «آل أعین»، «بنوعطیه» و «بنو دراج» مهمترین خاندان های علمی و علم پروری بودند که در جلسات علمی این مسجد دانش اندوختند.^(۱۴۱) فقه تنها دانش غالب بر مدرسه کوفه نبود، بلکه نحو (ادبیات عرب) نیز در این مدرسه تدریس می شد و از جایگاه ویژه ای برخوردار بود. در این شهر مدرسه «نحویون» تأسیس شد که بارزترین چهره های این دانش «کسائی» بود؛ همو که به درخواست هارون الرشید، تعلیم امین و مأمون، فرزندان هارون را بر عهده گرفت. شایان توجه است که علم نحو شامل مجموعه قواعدی است که گفتار را از کژی و نادرستی ایمن می سازد و گوینده را از خطا باز می دارد. این دانش به وسیله امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) پدید آمد و همو قواعد و اصول آن را پایه گذاری نمود.

بصره

دیگر کانون علمی آن روزگار بصره بود که مرکز مهمی برای علم نحو به شمار می رفت. اولین بنیانگذار مدرسه بصره «ابوالأسود دئلی» شاگرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. مدرسه بصره با مدرسه کوفه رقابت می کرد و نحویان بصره جهت باز شناخته شدن از نحویان کوفه «اهل المنطق» خوانده می شدند. «سیبویه» ایرانی، صاحب «کتاب سیبویه» از پیشوایان و نام آوران این دانش بود. کتاب وی عمیقترین، کمال یافته ترین و اصیل ترین اثر در ادبیات است.

«دی پور» کتاب سیبویه را این گونه توصیف کرده است: «اگر به کتاب سیبویه بنگریم آن را کاری پخته و تلاشی سترگ خواهیم یافت، آن سان که متأخران دربارہ این کتاب گفته اند: بی تردید، این کتاب (سیبویه) ثمره تلاش عالمان فراوانی است، چنان که «قانون» ابن سینا این گونه است».^(۱۴۲)

بصره افزون بر این که عرصه علم نحو بود، مدرسه علم تفسیر نیز به شمار می رفت و «ابوعمر بن العلاء» در شمار علمای برجسته این دانش قرار داشت.

۱۴۰. حیاة الإمام موسی بن جعفر ۱ / ۸۲.

۱۴۱. تاریخ الاسلام ۲ / ۳۳۸.

۱۴۲. تاریخ الفلسفة فی الاسلام / ۳۹.

«عروض» که به وسیله «خلیل بن احمد» صاحب کتاب «العین» (اولین معجم لغت عرب) پایه گذاری شد، دیگر دانش رایج در بصره بود.

بغداد

بغداد با جنبش های علمی و فرهنگی شکوفایی یافته و در جای جای آن مدرسه و دانشسرا تأسیس شد. در بغداد چیزی به فراوانی و آسانی دانش وجود نداشت. بغداد همانند دیگر مراکز اسلامی به دانش خاصی بسنده نکرده، بلکه علوم عقلی و نقلی و دیگر رشته های علمی را در خود گرد آورده بود. بدین ترتیب به صورت بزرگترین مرکز علمی آن دوره درآمد که جویندگان علم از سراسر جهان برای کسب دانش آهنگ بغداد می کردند. «گوستاولوبون» بغداد آن روزگار را چنین توصیف کرده است: «عالمان، هنرمندان و ادیبان، از ملیت ها و نحله های گوناگون، مانند: یونانیان، پارسیان، قبطی ها و کلدانیان بار سفر بسته به بغداد می رفتند و آن را به صورت مرکزی جهانی برای دانش در آوردند».

«ابوالفرج» درباره مأمون می نویسد: «او با حکما خلوت می کرد، با مناظره آنان انس می گرفت و با گفت و گوی [علمی] با آنان لذت می برد. او بر این باور بود که دانشمندان و عالمان، برگزیدگان خدا از میان بندگان هستند».^(۱۴۳)
تا این جا برخی از مراکز علمی آن دوره را برشمردیم. اینک به بیان علوم رایج در آن عصر می پردازیم:

علوم قرآنی

علوم قرآنی شامل دو بخش بود:

الف) علم قرائت که به تحقیق درباره قرائت قرآن می پرداخت. آنچه در این زمینه به دست آمد، قرائت های هفت گانه بود که هر قرائتی به يك قاری نسبت داده شد. مشهورترین قاریان عصر عباسی «یحیی بن حارث الذماری» (م ۱۴۵ ق.) «حمزة بن حبیب الزیات» (م ۱۵۶ ق.) «ابوعبدالرحمن المقرئ» (م ۲۱۳ ق.) و «خلف بن هشام البزاز» (م ۲۲۹ ق.) بودند.^(۱۴۴)

۱۴۳. حضارة العرب / ۲۱۸.

۱۴۴. المعارف / ۲۳۰ - ۲۳۱ و ابن النديم، الفهرست / ۴۲ - ۴۵.

ب) علم تفسیر: این علم به توضیح کتاب خدا و بیان معنای آن می پردازد. مفسران در تفسیر قرآن دو گرایش را برگزیدند:

نخست: تفسیر روایی بود که بر اساس آنچه از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم(علیهم السلام) در دست داشتند، قرآن را تفسیر می کردند. غالب مفسران شیعی این روش را برگزیدند که در تفسیر قمی، تفسیر عسکری و تفسیر برهان کاملاً مشهود است. آنان در انتخاب این روش به این امر استدلال کرده اند که امامان اهل بیت(علیهم السلام) علوم قرآن را آن گونه که هست و مبتنی بر واقعیت و حقیقت است، می شناسند. حضرت امام باقر(علیه السلام) خود با اشاره به این مطلب فرمود: جز اوصیا و جانشینان [پیامبر] هیچ کس نمی تواند ادعا کند که [تفسیر] تمام قرآن - چه ظاهر چه باطن آن - را می داند.^(۱۴۵)

از ادله نیز وجوب رجوع به آنان در تفسیر قرآن، فهمیده می شود. شیخ طوسی در این باره می گوید: «تفسیر قرآن تنها بر اساس روایت صحیح پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امامان اهل بیت(علیهم السلام) که گفته شان همانند فرموده پیامبر(صلی الله علیه وآله) حجیت دارد جایز است».^(۱۴۶)

دوم: تفسیر به رأی بود. این روش تفسیر بر اساس اعتبارات عقلی وابسته به «استحسان» صورت می گرفته که مفسران معتزلی مذهب و باطنی ها این شیوه را در پیش گرفتند. این مفسران بی توجه به روایات نقل شده از امامان معصوم(علیهم السلام) در مورد تفسیر قرآن کریم، بر اساس استحسانات عقلی قرآن را تفسیر می کردند.^(۱۴۷) شایان توجه است که نخستین مدرسه تفسیر قرآن با استناد به روایت در عهد امیرالمؤمنین(علیه السلام) تأسیس شد و حضرتش نخستین مفسر قرآن کریم بود. «عبدالله بن عباس» و دیگر بزرگان صحابه تفسیر قرآن را از وی فرا می گرفتند. امامان معصوم(علیهم السلام) نیز نسبت به تفسیر توجه فراوانی مبذول داشته و تفسیر قرآن کریم، اسباب نزول آیات و فضیلت قرائت قرآن، محور غالب جلسه های آنان بود.

علم حدیث

منظور از حدیث، قول، فعل و تقریری است که از پیامبر(صلی الله علیه وآله) یا یکی از امامان و جانشینان آن حضرت نقل شده باشد و «سنت» خوانده می شود.

۱۴۵. التبیان / ۱ / ۴

۱۴۶. حیاة الامام محمدالباقر / ۱ / ۱۸۱.

۱۴۷. همان جا.

شیعیان در نگارش و تدوین حدیث از دیگران پیشی گرفتند. امامان اهل بیت(علیهم السلام) نیز یاران خود را به تدوین حدیث تشویق و ترغیب می کردند. «ابوبصیر» می گوید: «به حضور امام صادق(علیه السلام) رسیدم. امام(علیه السلام) به من فرمود: چه چیزی شما را از نوشتن [نصوص و احادیث] باز می دارد؟ تا ننویسید نمی توانید [چیزی را] حفظ کنید. جماعتی از مردم بصره از نزد وی [دانش اندوختند و] رفتند. آنان هرچه را می پرسیدند می نوشتند.

در پی رهنمودهای امامان(علیهم السلام) در مورد گردآوری احادیث و روایات، جمعی از یاران امام رضا(علیه السلام) در قالب «جامع»های بزرگ احادیث صحیح را گرد آوردند. این آثار نخستین منابع شیعی و مبنای تدوین جوامع چهارگانه سه تن از مشایخ اسلام به شمار می روند.^(۱۴۸)

فقه

فقه برجسته ترین دانشی بود که در آن روزگار و دیگر دوران های اسلامی گسترده ای فوق العاده ای یافت. این علم به بیان تکلیف و وظیفه ای می پردازد که برعهده فرد مکلف است و باید آن را در زندگی خود عملی کند و در برابر حضرت حق نسبت به آن پاسخ گوید. از همین رو علم فقه بیش از دیگر علوم مورد توجه و تدریس قرار گرفت. امامان اهل بیت(علیهم السلام) فعالانه به ایجاد مدرسه فقهی خود پرداختند که فقیهان و عالمان بزرگی چون: «زراره»، «محمدبن مسلم» و «جابر بن یزید جعفی» ارمغان این مدرسه بودند. اینان هرچه از امامان(علیهم السلام) می شنیدند در قالب «اصول» خود که به چهارصد اصل رسید تدوین کردند. بعدها این اصول تهذیب و در چهار کتابی که فقیهان امامی برای استنباط احکام شرعی از آن ها بهره می گیرند، گردآوری شد. فراگیری فقه و استقبال از آن به شیعیان منحصر نبود که دیگر فرقه های اسلامی نیز به فراگیری آن روی آوردند.

اصول فقه

این علم توسط امام محمدباقر(علیه السلام) تأسیس شد و اجتهاد و استنباط احکام شرعی متوقف بر آن است. علم اصول فقه در آن زمان تدریس می شد.

علم نحو

نحو (ادبیات عرب) از دانش هایی بود که در عصر عباسیان نقش سترگی ایفا کرد و مبحث آن جدال برانگیز بود. در کاخ خلیفگان انجمن هایی برای این علم تشکیل می شد و در برخی از مسائل آن نزاع سختی میان عالمان این فن رخ می داد. عالمانی چون: کسایی، فراء و سیبویه، سرآمدان این فن در آن عصر بودند. شایان ذکر است که امیرالمؤمنین(علیه السلام)، طلایه دار حکمت و دانش در این خاکدان، مؤسس این فن بود.

علم کلام

این دانش وسیله ای بود برای دفاع از اعتقادات دینی، با ادله علمی که به وسیله امامان(علیهم السلام) تأسیس شد. هشام بن الحکم یکی از شاگردان این مدرسه بود که در این علم سرآمد شد. واصل بن عطاء، ابوالهذیل العلاف، ابوالحسن اشعری و غزالی مشهورترین متکلمان نزد اهل سنت هستند.

علم طب

طبابت و علم طب از دانش هایی بود که حاکمان عباسی به فراگیری آن تشویق کرده و ثروت هنگفت و جوایز ارزشمندی به متخصصان این فن دادند که بختیشوع، طبیب نصرانی از آن جمله بود.

علم شیمی

این دانش از ابتکارهای یگانه جهان آفرینش، حضرت صادق(علیه السلام) است. جابرین حیان که برای خاور زمین افتخاری بزرگ به شمار می رود این دانش را از محضر امام صادق(علیه السلام) فرا گرفت و در آن سرآمد شد.

علم هندسه و شهر سازی

علم فلك

ترجمه

گرایش به ترجمه متون بیگانه به زبان عربی از ویژگی‌ها و نمادهای حیات علمی آن روزگار بود. کتاب‌های پزشکی، ریاضیات، فلک و انواع متون سیاسی و فلسفی در این عصر ترجمه شدند که بسیاری از این متون را ابن‌الندیم در فهرست خود بر شمرده است. سرپرستی دیوان ترجمه بر عهده «حنین بن اسحاق» بود. ابن‌الندیم در این باره نوشته است: «میان مأمون و پادشاه روم مکاتباتی صورت می‌گرفت. زمانی که مأمون بر او چیره شد، از وی خواست اجازه دهد کسی را به روم بفرستد تا از میان کتاب‌های قدیمی موجود در خزانه پادشاهی نسخه‌هایی را انتخاب کنند. پادشاه روم ابتدا نپذیرفت، اما سرانجام تن به این خواسته داد.

مأمون جماعتی را به این مأموریت گمارد که «حجاج بن مطهر»، «ابن البطریق» و «مسلم»، سرپرست دارالحکمه از جمله آنان بودند. آنان کتاب‌هایی را از میان یافته‌ها برگزیده، برای مأمون بردند و به فرمان او کتاب‌ها را به عربی ترجمه کردند...»^(۱۴۹)

تأسیس مدرسه و کتابخانه

در این دوره حکومت اقدام به تأسیس شمار چشمگیری مدرسه در بغداد نمود که به سی مورد می‌رسید. این مدارس آن چنان با شکوه بودند که «کاخ بدیع» در برابر آن‌ها ناچیز بود. در این مدارس علوم اسلامی و دیگر علوم تدریس می‌شد.

کتابخانه‌های عمومی از دیگر مراکز علمی بود که در بغداد تأسیس شد از جمله، کتابخانه بیت‌الحکمه بود. مأمون، کتابخانه شخصی خود و نیز کتاب‌هایی که جدش منصور و پدرش مهدی گردآورده بودند به این کتابخانه منتقل کرد. همچنین مأمون از امیر صقلیه (سیسیل) درخواست کتاب‌های علمی و فلسفی کرد و چون کتاب‌های مورد نظر به دست مأمون رسید، آن‌ها را در کتابخانه بیت‌الحکمه قرار داد. او از خراسان نیز کتاب‌هایی فراهم کرد و در اختیار کتابخانه یاد شده گذارد. به يك سخن این که هرگاه مأمون از وجود کتابی مطلع می‌شد در هر جا که بود، آن را به دست می‌آورد و به کتابخانه بیت‌الحکمه می‌سپرد.

این خزانه پربها که چیزی با آن هم‌سنگی نمی‌کرد، همچنان دایر بود و پژوهشگران و عالمان از آن بهره می‌گرفتند، اما زمانی که مغول سفاک در سال ۶۵۶

ق. بر بغداد چیره شد، سپاهیان او آن کتابخانه بی نظیر را نابود کردند و بدین ترتیب، جهان اسلام بزرگترین میراث علمی خود را از دست داد.^(۱۰۰)

اطلس ها و رصدخانه ها

به فرمان مأمون نقشه جهان تهیه و «الصورة المأمونية» نامیده شد. این نقشه نخستین نقشه جهان بود که در عصر عباسیان فراهم آمد. نیز مأمون فرمان داد رصدخانه ای تأسیس شود که در «شماسیه» (یکی از محله های بغداد) احداث شد.^(۱۰۱)

در چنین فضای علمی تابناک، امام جواد(علیه السلام) بزرگترین طلایه دار جنبش فرهنگی و علمی بود. در مدت اقامتش در بغداد عالمان در محضر او گرد آمده، از چشمه جوشان و گوارای دانش او جرعه نوشی می کردند. دقیق ترین مسائل فلسفی و کلامی را از آن حضرت می پرسیدند و او به لطف دانش و معارفی که خدای - عزوجل - به او داده بود پاسخ می داد و در عرصه دانش، روزگار را به چالش می خواند.^(۱۰۲)

۲. حیات سیاسی

حیات سیاسی روزگار امام جواد(علیه السلام) نه تنها برای امام که برای تمام مسلمانان بد و به شدت سخت بود، چرا که وقایع سنگینی، امت اسلامی را دستخوش امواج شکننده فتنه ها و آشوب ها کرده بود. پیش از پرداختن به این حوادث، لازم می دانیم در شیوه حکومت در عصر عباسیان و دیگر اموری که بر این بخش مرتبط است، سیری داشته باشیم.

شیوه حکومت

حکومت عباسیان، از نظر اهداف و شیوه، آینه تمام نمای حکومت امویان بود. از نظر نیکلسون، عباسیان حکومتی مستبدانه داشتند و همانند ساسانیان بر گستره تحت سلطه خود حاکمیت بی چون و چرا اعمال می کردند.^(۱۰۳)

۱۰۰. تاریخ الاسلام السياسي و الديني و الثقافي و الاجتماعي / ۴ - ۱۶۰ - ۱۶۲.

۱۰۱. عصر المأمون / ۱ - ۳۷۵.

۱۰۲. ر. ک: حياة الامام الجواد(عليه السلام) / ۱۷۹ - ۱۸۸.

۱۰۳. اتجاهات الشعر العربي / ۴۹.

شیوه حکومت بر اساس تمایلات شاهان و امیران بنی عباس رقم می خورد و هیچ شباهتی با معیارهای اسلامی نداشت و به تدریج نسبت به تصمیم گیری های اداری، اقتصادی و سیاسی آنان و انطباق آن ها با قانون وضع شده از سوی اسلام در موارد یاد شده همگان را دچار تردید می کرد. این خاندان مستبدانه امور مسلمانان را در دست گرفتند و حکومتی به وجود آوردند که آکنده از وحشت و خفقان بود و با نظام مورد قبول اسلام و قوانین هدفمند آن که گسترش عدالت، مساوات و حق را در جامعه دنبال می کرد کاملاً بیگانگی داشت.

خلافت موروثی

خلافت اسلامی به معنای واقعی کلمه و بر اساس ارزش های اصیل اسلامی، خلافت موروثی را در هیچ شکل و قالب نمی پذیرد و تمایلات فردی، خانوادگی و تعصبات را در عرصه خلافت مردود می داند. اسلام با تمام این مظاهر برخورداردی سخت داشته و آن ها را از عوامل انحطاط و عقب ماندگی فکری و اجتماعی دانسته، خلافت را در خور کسانی می داند که از ارزش های والا برخوردار باشند، نمونه های برجسته جامعه به شمار روند و بتوانند به خوبی از عهده اداره امور امت اسلامی برآیند. از نظر اسلام هر کس این ویژگی ها را داشته باشد شایستگی احراز مسئولیت خطیر خلافت را - که تأمین کننده سلامت و سعادت امت است - خواهد داشت.

فرهنگ شیعی و شیعیان خلافت را ویژه امامان معصومی می دانند که از خاندان رسالت برخاسته اند. این اختصاص نه از آن روست که امامان (علیهم السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیوند خویشاوندی دارند و نزدیکترین افراد به آن حضرت هستند، بلکه به دلیل مواهب الهی است که به آنان عطا شده و نیز به جهت اوصاف و الای آنان است که هیچ کس جز این خاندان از چنین ویژگی هایی برخوردار نبوده است. البته نصوص و روایاتی که درباره ضرورت خلافت و حکومت امامان اهل بیت (علیهم السلام) آمده بسیار است و مجالی برای انتخاب خلیفه نمی ماند.

عباسیان از کسانی بودند که همانند امویان، عنصر وراثت را در امر خلافت دخیل کردند و آن را مبنای تزلزل ناپذیر برای شایستگی خویش به خلافت خواندند، چرا که خود را عموزادگان پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دانستند. آنان در این راه و به منظور دست یابی به قدرت و استمرار در حکومت، اموال فراوانی به دستگاه های تبلیغاتی وقت دادند تا به وسیله بوق تبلیغاتی خویش این باور را در میان مردم رواج دهند.

جیره خواران نیز به حسب وظیفه محوله، در حرکتی حساب شده، از جایگاه و منزلت علویان در میان مردم کاسته، خاندان بنی عباس را حمایت می کردند. آنان بدین وسیله به عباسیان نزدیک می شدند و گرگان عباسی را از خاندان رسالت، به پیامبر(صلی الله علیه و آله) نزدیکتر می خواندند.^(۱۵۴)

اقدامی ناهنجار

بنی عباس در پی قوام بخشیدن به قانون موروثی بودن خلافت، به کارهای نابهنجار و بی سابقه ای دست زدند که مصالح امت اسلامی را خدشه دار می کرد، از آن جمله: (الف) واگذاری خلافت به کودکان بود. هارون الرشید خلافت پس از خود را به فرزند پنج ساله اش امین و دیگر فرزندش مأمون که سیزده ساله بود واگذار کرد. دو خلیفه آینده، از دانش، درایت سیاسی و توانمندی اراده مملکت بی بهره بودند و دیگر افراد دربار آن دور را در اداره امور مملکتی جهت می دادند.

شایان توجه است که منصب امامت و جانشینی پیامبر(صلی الله علیه و آله) موهبت خدایی است و تنها کسانی می توانند در این منصب قرار گیرند که در تمام شؤون زندگی از خودخواهی، اشتباه و انحراف مصون باشند و بدین ترتیب قادر خواهند بود تا امت اسلامی را به راه راست هدایت کنند. عباسیان راه دیگری در پیش گرفتند. آنان با نادیده گرفتن تمام ویژگی ها و شروطی که اسلام برای خلیفه به حق پیامبر(صلی الله علیه و آله) مقرر داشته بود، مانند: درایت، فرزاندگی، خویشتن داری و شناخت کامل از نیازمندی های جامعه، روند خلافت را به انحراف کشاندند و به پیروی از تمایلات و گرایش های خویش، بر مسند خلافت تکیه زدند.

(ب) واگذاری منصب ولایت عهدی به بیش از یک تن بود که این شیوه تعیین خلافت، جمع مسلمانان را به تفرقه می کشاند و وحدت آنان را شکننده می کرد. هارون با واگذاری خلافت پس از خود به امین و مأمون، آتش جنگ را میان آن دو شعلهور کرد و در نتیجه، امت را طعمه بحران های خطرناک و آشوب های سخت گرداند. در بحث های بعدی به این موضوع خواهیم پرداخت.

وزارت

پست وزارت از منصب های حساس دولت عباسیان بود و غالباً وزیر از اختیارات کامل برخوردار می شد، به این معنا که خلیفه دست وزیر را در تمام شئون دولتی باز می گذارد و خود فارغ از هر دغدغه ای به خوشگذرانی، هوسبازی و... می پرداخت. به عنوان مثال، مهدی عباسی «یعقوب بن داوود» را به وزارت خود برگزید و تمام امور دولت، امت و مملکت را به او تفویض کرد و خود به کامجویی و عیاشی پرداخت. هارون الرشید نیز «یحیی بن خالد برمکی» را به وزارت خویش برگزید و تمام اختیارات دولت را به وی سپرد و به دنبال عیش و نوش خود رفت که «شب های سرخ فام» او بهترین گواه است. یحیی نیز آن گونه که خوش داشت، در امور دولت دست اندازی کرد. وی ثروت بزرگی را هزینه مداحانی کرد که وی را می ستودند. با صرف میلیون ها [دینار و درهم] از بیت المال مسلمانان، املاک و عمارت های زیادی برای خود فراهم آورد. این کار او آن چنان بی حساب بود که خشم هارون را علیه او برانگیخت و سرانجام، هارون او را دستگیر و تمام دارایی اش را مصادره کرد و فرزندش جعفر را کشت.

چون مأمون به خلافت رسید، دست وزیر خود «فضل بن سهل» را در امور دولت باز گذاشت و فضل آن گونه که می خواست و می پسندید رفتار می کرد. او از غارت بیت المال و رشوه خواری ثروت هنگفتی اندوخت. در روزگار آنان انواع مصیبت ها و گرفتاری های وصف ناشدنی بر امت تحمیل شد. این وزیران به کار گمارده شده بودند تا ثروت مردم را غارت کرده، خواری را بر آنان تحمیل کنند و در واقع مشت آهنین خلیفگان بر سر مردم بودند.

وزیران با تمام قدرتی که داشتند به دلیل ستمگری های شان، همواره در معرض خشم و انتقام قرار داشتند. «دعبل خزاعی» زمانی «فضل بن مروان» را نصیحت و به او سفارش کرد که رفتاری نیکو با مردم داشته باشد و نسبت به آنان احسان ورزد. دعبل فرجام سه تن از وزیران پیش از او را که با وی نیز همانا بودند و این که چگونه مورد خشم و انتقام قرار گرفتند، به او گوشزد کرد. این وزیران، فضل بن یحیی، فضل بن ربیع و فضل بن سهل بودند.

وزیران در خیانت شگفتی می آفریدند. به عنوان مثال، خاقانی، وزیر معتضد عباسی، در يك روز از نوزده نفر رشوه گرفت و تمام آنان را به نظارت بر کوفه

منصوب کرد.^(۱۵۵) برخی از وزیران دستگاه خلافت عباسیان، رسوایی هایی به مراتب بیشتر از آنچه بیان شد داشتند.^(۱۵۶)

علویان قربانیان ستمگری عباسیان

علویان از سوی بیشتر خلفای عباسی مورد ستم قرار داشتند و این ستمگری و خشونت آن چنان سخت و بی امان بود که در روزگار امویان نیز همانندی نداشت. پیشگام ظلم به علویان، فرعون این امت، یعنی منصور دوانیقی بود^(۱۵۷) و همو بود که گفت: «هزار تن و حتی بیش از این از فرزندان فاطمه(علیها السلام) را کشتم و هنوز بزرگ آنان، جعفر بن محمد زنده است».^(۱۵۸)

منصور خزانه ای از خود به جای گذارد که سرهای بریده کودکان، جوانان و کهنسالان خاندان علی(علیه السلام) را در آن نگاه می داشت. او این خزانه را به فرزندش مهدی داد تا با پیروی از شیوه پدر، حکومت و قدرت خود را قوام و استحکام بخشد.^(۱۵۹) منصور، علویان را در زندان های مخوف خود به بند می کشید و آنان در اثر استشمام بوی بد و نامطبوع جان می دادند. او برخی زندان ها را نیز بر سر علویان در بند، خراب می کرد و آنان زیر صدها خروار آوار جان می سپردند. این حاکم سفاک عباسی انواع حذف فیزیکی را در مورد علویان اعمال کرد و علویان با تمام وجود، سخت ترین شکنجه ها را در دوران حکومت او لمس و تجربه کردند، آن سان که قابل توصیف نیست.

«موسی الهادی» گوی سبقت را از سلف خود ربوده بود. واقعه «فخ» که از نظر سنگینی دست کمی از حادثه عاشورا نداشت، از رخدادهای دوران حکومت او بود. این خلیفه خونریز، مرتکب جنایت های بی مانندی شد و به کشتن کودکان و اعدام اسیران فرمان داد و علویان را تحت تعقیب قرار داد و هر جا آنان را می یافت بی مهابا می کشت. با تمام قدرت و سطوتی که داشت، روزگار او چندان دوام نیافت و خدای توانا او را هلاک کرد.

۱۵۵. تاریخ التمدن الاسلامی ۴ / ۱۸۲.

۱۵۶. ر. ک: حیاة الامام محمدجواد(علیه السلام) / ۱۸۸ - ۱۹۲.

۱۵۷. سیوطی، تاریخ الخلفاء / ۲۶۱.

۱۵۸. الأدب فی ظل التشیع / ۶۸.

۱۵۹. تاریخ طبری ۱۰ / ۴۴۶.

هارون الرشید در دشمنی با اهل بیت(علیهم السلام) از نیاکان خود عقب نماند. او نتوانست کینه خود را نسبت به این خاندان پنهان بدارد و بی پرده گفت: «تا کی باید وجود فرزندان ابوطالب(علویان) را تحمل کنم؟ به خدا سوگند، آنان و شیعیانشان را خواهم کشت و به یقین این کار را خواهم کرد».^(۱۶۰)

وی چندین سال، امام موسی بن جعفر(علیه السلام) را در زندان ها و سیاهچال های خود در بند کرد و سرانجام آن حضرت را زهر خوراند و در زندان به شهادت رساند. هارون در ستم کردن و در تنگنا گذاردن علویان از هیچ کاری فروگذار نکرد. آنچه در دوره هارون بر علویان رفت از سختی ها و تنگناهایی که در روزگار منصور با آن روبه رو بودند کمتر نبود.

چون مأمون به خلافت رسید، زیر نظر داشتن علویان را متوقف کرد، حقوق شان را از بیت المال پرداخت و آنان را در مورد توجه خویش قرار داد، اما این روند چندان دوامی نیافت و پس از به شهادت رساندن امام رضا(علیه السلام) راه اسلاف خود در پیش گرفت و علویان را تحت تعقیب و سخت ترین شکنجه ها قرار داد.

جان کلام این که سخت ترین و بزرگترین بحران سیاسی که پیش روی مسلمانان قرار گرفت و آنان سخت مورد امتحان قرار گرفتند، مسأله شکنجه و کشته شدن خاندان رسالت به دست عباسیان بود؛ همان هایی که در سنگدلی و شرارت روی بنی امیه را سفید کرده بودند. علویان در این دوره افزون بر مصیبت هایی که بر آنان می رفت درد گرسنگی و بینوایی را نیز باید تحمل می کردند. تمام این مشکلات دل سرور و امام علویان، حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) را داغدار و اندوهگین می کرد.^(۱۶۱)

مسأله خلق قرآن

موضوع «خلق قرآن» را می توان پیچیده ترین مشکل سیاسی آن دوره دانست که جامعه اسلامی را گرفتار فتنه و آشوب کرده بود. در سال ۲۱۲ ق. مأمون با مطرح کردن این مسأله، عالمان را مورد آزمون قرار می داد و سخت در تنگنا می گذارد و هر کس بر خلاف نظر مأمون سخنی می گفت او را به زندان می افکند، تبعید می کرد یا می کشت. او با زور سرنیزه، مردم را به پذیرش نظریه خود وا می داشت.

۱۶۰. حیاة الإمام موسی بن جعفر(علیه السلام) ۴۷/۲.

۱۶۱. الحدائق الوردیة ۲/۲۲۰.

این مسأله مهمترین رخدادهای روزگار مأمون به شمار می‌رود. شایان توجه است که فلاسفه و متکلمان، موضوع خلق قرآن را شرح و غوامض آن را روشن کرده‌اند.^(۱۶۲)

شرایط اقتصادی

اسلام توجه خاصی به اقتصاد و شکوفایی آن داشته، فقر و بینوایی را فاجعه‌ای ویرانگر می‌خواند و از همین رو زدودن فقر از جامعه را واجب می‌داند. همچنین مسئولان را موظف کرده است در راه توسعه اقتصادی برای همگان و فراهم شدن زمینه افزایش درآمدها و گستراندن رفاه عمومی بکوشند تا از این رهگذر مسلمانان از در غلتیدن در انحراف‌ها و ناهنجاری‌ها که عموماً زاییده فقر است، در امان باشند.

از مواردی که سخت مورد توجه اسلام است و والیان و حاکمان را از آن باز می‌دارد، هزینه کردن دارایی دولت - که در واقع دارایی مردم است - در غیر مصالح مسلمانان است. همچنین حاکمان از اختصاص دادن دارایی دولت به خود، خویشاوندان و نزدیکان نهی و آن را حرام کرده است. علیرغم تمام این محدودیت‌ها که تماماً به مصلحت اسلام و مسلمانان است، شاهان بنی عباس این دستور را نادیده گرفته، مال خدا و مال بندگان خدا را میان خود دست به دست گردانده، بی هیچ محدودیت و مانعی به مصرف هوس‌ها و خوشگذرانی‌های خود می‌رساندند. این شیوه حکومت داری اقتصاد عمومی را دچار بحران‌هایی کرد و در نتیجه، جامعه را به دو طبقه تقسیم کرد. طبقه اول که ثروتمندان را در بر می‌گرفت و کاری جز عیاشی، هوسبازی و خوشگذرانی نداشتند و طبقه دوم کشاورزان و صنعت‌گران بودند. اینان تمام روزگار خود را به تلاش شکننده و کار فرساینده می‌گذراندند تا طبقه اشراف و عیاش در آسایش باشند و تنها سهمی که از زحمت‌های خردکننده خود داشتند لقمه نانی بود برای جان به در بردن که فرجام این تفاوت طبقاتی از بین رفتن استقرار اجتماعی و سیاسی بود.^(۱۶۳) در این جا به اختصار شرایط اقتصادی آن روز را مرور می‌کنیم:

درآمدهای دولت

۱۶۲. ر. ک: حیاة الإمام محمدجواد (علیه السلام) / ۲۰۳ - ۲۰۵.

۱۶۳. الإدارة الإدارية في عز العرب / ۸۲.

درآمدهای دولت اسلامی در عصر عباسی که امام جواد(علیه السلام) در آن می زیست بسیار زیاد بود. بنا به برآورد ابن خلدون از خراج و مالیات روزگار مأمون، این مبلغ بیش از چهارصد میلیون درهم بود.^(۱۶۴)

درآمدهای دولت فزونی گرفت و دیگر درهم و دینار را نمی شمردند، بلکه وزن می کردند و شش هزار، هفت هزار قنطار (هر قنطار ۴ / ۲۵۶ کیلوگرم) مبنای محاسبه قرار گرفته بود.^(۱۶۵)

کارگزار معتصم عباسی در روم خراج آن را سه میلیون محاسبه کرد. معتصم نامه ای گله آمیز به او نوشت که در آن آمده بود: «پست ترین نواحی که پست ترین بندگان من بر آن گمارده شده، بیشتر از سرزمین تحت حکومت تو خراج آورده است».^(۱۶۶)

آنچه باعث تأسف است و بر اندوه می افزاید این است که این درآمدهای سرشار که به گواهی تاریخ به شماره نمی آمد، در راه بهبود بخشیدن به اوضاع و زندگی اقتصادی مسلمانان هزینه نشده، بلکه بسیاری از آن ها به مصرف خوشگذرانی حاکمان عباسی می رسید. داستان های «هزار و یک شب» آینه شفاف است که خوشگذرانی ها و عیاشی های خلیفه وقت را و نیز پول بی حسابی که در این راه هزینه کرده است به ما می نمایاند.

عشق به ثروت اندوزی

آن روزگار شاهد فاجعه دینی و اخلاقی دیگری بود و آن این که مردم به هر وسیله ای که می توانستند، جانانه به ثروت اندوزی می پرداختند و به مشروع و نامشروع بودن منبع درآمد توجهی نداشتند. ثروت، معیاری برای ارزشگذاری انسان ها شده بود و در بغداد ضرب المثلی زبان به زبان می گشت که: «مال مال است و توجه به جز مال، محال است» و این بیانگر بی توجهی به مسائل اخلاقی در امور اقتصادی و معیشتی بود. پلید یا حرام بودن منشأ درآمد مردم را از دست یابی به آن باز نمی داشت و فریب و نیرنگ وسیله ای شده بود برای ثروت اندوزی.^(۱۶۷)

۱۶۴. المقدمه / ۱۷۹ - ۱۸۰.

۱۶۵. همان جا.

۱۶۶. مقدسی، أحسن التقاسیم / ۶۴ (چاپ لیدن).

۱۶۷. مقدمه الخلاء / ۲۴.

انباشت ثروت

انباشت ثروت های سنگین نزد پاره ای از مردم، پدیده آن دوره بود و بغداد، مرکز جهان اسلام از این نظر ویژگی داشت. طبقه سرمایه دار این شهر میلیون ها در اختیار داشت. بصره نیز طبقه قابل توجه و بزرگی از ثروتمندان را در خود داشت. این شهر در آن روز مرز عراق و مرکز تجاری بزرگی بود که شرق و غرب را به یکدیگر مرتبط می کرد و بازار تجارت هند و جزایر دریای شرقی به شمار می رفت و به همین دلیل بصره را سرزمین هند و مادر عراق نامیدند.^(۱۶۸)

هزینه همسران مأمون

آنچه مأمون هزینه ازدواج خود با «پوران» کرد، نشان دهنده اسراف و گشاده دستی بی حساب مأمون از کیسه مسلمانان و دست اندازی ظالمانه او به حقوق مردم بود. او در این راه مبالغ خیره کننده ای صرف کرد. کابین پوران يك میلیون دینار بود و «حسن بن سهل» پدر پوران با مأمون شرط کرده بود که مراسم عروسی دخترش باید در روستای «فم الصلح» برگزار شود و مأمون پذیرفت. زمانی که خواست به «فم الصلح» برود و مراسم عروسی را برگزار کند، يك میلیون دینار میان سپاهی که او را همراهی می کرد تقسیم نمود. در این سفر، سی هزار غلام و خدمتکار کوچک و بزرگ و هفت هزار کنیز با خود همراه کرده بود... در این سفر سپاهی متشکل از چهارصد هزار سواره و سی صد هزار پیاده ملازم رکاب مأمون بود... حسن بن سهل، پدر پوران در مراسم ازدواج دختر خود با سربریدن سی هزار گوسفند، شصت هزار مرغ، چهارصد گاو و چهارصد شتر از میهمانان پذیرایی کرد.

مردم این دعوت و خوان را «دعوة الاسلام» (خوان و دعوت اسلام) خواندند، غافل از این که اسلام از چنین رفتارهایی به شدت بیزار است و در مورد بیت المال مسلمانان و هزینه کردن دارایی آن محتاطانه عمل می کند و هر تصرفی در بیت المال که منافع و مصالح مسلمانان را لحاظ نکند، حرام شمرده است.

شب زفاف پوران، خود صحنه ای کامل و مستقل از اسراف و ولخرجی بود. در آن شب از فراز بام خانه حسن بن سهل گوی هایی از عنبر بر سر مردم می افشاندند. این گوی ها نظر مردم را جلب نمی کرد و آن ها را به نظر نمی آوردند. شخصی از فراز بام بانگ برآورد: هر کس از این گوی ها به دست آورد، آن را بشکند و برگه ای که در آن قرار دارد برگیرد و هر چه بر آن نوشته شده، همان را به عنوان جایزه دریافت خواهد کرد.

حاضران گوی ها را برگرفته، آن را می شکستند و برگه ها را می کاویدند. بر پاره ای از آن ها جایزه ای به مبلغ هزار دینار، برخی دیگر پانصد دینار، بخشی دیگر کمتر و مواردی یکصد دینار نوشته شده بود. ده پیراهن، پنج پیراهن دیبا، غلام، کنیز و... موارد دیگری بودند که در برگه های داخل گوی های عنبرین ثبت شده بودند. هرکس حواله ای به دست آورده بود آن را به دیوان برده و هرچه نصیب او شده بود دریافت می کرد.^(۱۶۹) همچنین پنجاه میلیون درهم میان فرماندهان سپاه تقسیم شد.^(۱۷۰)

در ساعت زفاف، پوران را بر حصیری زربرفت نشانند. مأمون به همراه عمه های خود و زنانی از عباسیان وارد حمله شد. حسن بن سهل و همسرش سبید مروارید (که وزن هر دانه آن يك مثقال بود) بر سر آنان افشاندند، اما کسی برای برداشتن آن ها دست دراز نکرد. مأمون از عمه های خود خواست تا آن مرواریدها را برچینند و خود یکی از آن ها را برداشت و زنان عباسی به تبعیت از مأمون، دیگر مرواریدها را برداشتند.

آنچه در این عروسی هزینه شد موجودی بیت المال مسلمانان بود که می بایست به فقر زدایی از جامعه اسلامی اختصاصی می یافت، اما دست تطاول مأمون و حسن بن سهل به سوی آن ها دراز شد و آن سان که گذشت هزینه عروسی و عیش يك شبه مأمون شد.

عطای عباسیان

شاهان بنی عباس بیت المال مسلمانان را سخاوتمندانه به آوازه خوانان، خادمان و مزدوران خود می بخشیدند. «ابراهیم بن مهدی عباسی» برای محمد امین يك پرده آواز

۱۶۹. تاریخ طبری ۱۴۹/۷ و ابن اثیر ۲۰۶/۴.
۱۷۰. الأنطاکي، تزئین الأسواق ۱۱۷/۳.

خواند و امین سی صد میلیون درهم به او داد. ابراهیم آن مبلغ را سنگین خواند و به امین گفت: «سرورم، خوب بود بیست میلیون درهم می دادی!

امین گفت: این مبلغ [چندان زیاد نیست] خراج يك منطقه است».^(۱۷۱)

روزی «ابن محرز» در حضور هارون الرشید آوازی خواند با این مطلع: «و اذکر أيام الحمى ثم انثن؛ روزهای [دلدادگی و] خلوت گزینی را به یاد آور و در گذر». هارون از این شعر و آواز سرخوش شد و به فرمان او یکصد هزار درهم از خزانه به ابن محرز دادند.

«دحمان الأشقر» آوازه خوان نیز به همین مقدار از دهش هارون بهره مند شد.^(۱۷۲) زمانی که مهدی عباسی به خلافت رسید، موجودی یکی از خزانه های بیت المال را میان خادمان خود تقسیم کرد.^(۱۷۳) همچنین موجودی خزانه مرکزی که می بایست هزینه شکوفایی طرح های زیر بنایی گستره اسلامی می گردید، به همین صورت بر باد داده شد.

خرید کنیزان زیباروی

خرید کنیزکان زیباروی و شیرین زبان و آوازه خوان، جای سامان دادن به گستره اسلامی و توسعه بخشیدن به بخش اقتصاد و شکوفا کردن آن را گرفته بود. شاهان عباسی فراموش کرده بودند که بیت المال مسلمانان باید هزینه سرزمین اسلامی و مسلمانان شود. آنان آزمندان، تمام تلاش خود را به کار بسته، دارایی مسلمانان را صرف خریدن کنیزها می کردند. این زیبارویان از: حبشه، روم، گرجستان، قفقاز و عرب های دورگه ای که از مدینه، طائف، یمامه و مصر و دیگر سرزمین ها جمع آوری شده، به بغداد منتقل می شدند. در میان این کنیزکان آوازه خوانانی بودند که با لباس فاخر و پیشانی بندهای زربفت و آراسته به جواهر به نوازندگی می پرداختند.^(۱۷۴) هارون الرشید دو هزار و متوکل چهار هزار کنیز داشت.^(۱۷۵) روزی هارون الرشید به دیدار برمکیان رفت و هنگامی که آهنگ بازگشت نمود، کنیزان برمکیان همانند دسته های نظامی دو صف آراستند و تا خارج شدن هارون از کاخ آواز می خواندند و

۱۷۱. الاسلام و الحضارة العربية ۲/ ۲۳۱.

۱۷۲. المستطرف / ۱۸۲ - ۱۸۴.

۱۷۳. تاریخ بغداد ۵/ ۳۹۳.

۱۷۴. حضارة الإسلام / ۹۸.

۱۷۵. الأغاني / ۹۸ / ۹.

دف می نواختند.^(۱۷۶) مادر جعفر برمکی یکصد کنیز و ندیمه داشت که هر يك زيور آلات و لباس خاصی داشتند.^(۱۷۷)

این ولخرجی در خریدن کنیزان آن هم در این سطح، نتیجه انباشت ثروت در درست سرمایه داران حاکم بود که طریقه مصرف آن را آن گونه که باید نمی دانستند و شاید این گونه وانمود می کردند.

تنوع در عمارت سازی

شاهان بنی عباس در ساختن عمارت ها و کاخ های سترگ و با شکوه نیز تنوع آفریدند و کاخ هایی ساختند که همانند آن دیده نمی شد. این خاندان کاخی در بغداد ساخته، آن را «قصر الخلد» (کاخ جاودانگی) نام نهادند تا نمادی باشد از بهشت جاودانی که خداوند وعده آن را به پرهیزگاران داده است. ایوانی که امین ساخت عظیم ترین بنا به شمار می رفت. بنا به گفته مورخان، امین آن را از مصالح سفید ساخت و با طلا و لاجورد تزیین کرد. این عمارت دروازه های بزرگ و قطوری داشت که میخ های زرین آن می درخشید و سر آن ها با جواهر گرانبها آراسته شده بود. فرشی سرخ فام که با طلا تصویرهایی و چهره عقابان بر آن نقش بسته بود زمین کاخ را می پوشاند. عود سوزها و عنبر افشان ها در کاخ او عطر افشانی می کردند.^(۱۷۸)

جعفر برمکی به تنهایی خانه ای تهیه کرد که بیست میلیون درهم هزینه آن شد.^(۱۷۹) علیرغم این که اکثریت غالب امت اسلامی از سهمی که در بیت المال داشت محروم و از گرسنگی در رنج بود، اسراف و تجمل گرایی آن چنان پیش رفت که بسیاری از درهای خانه اسراف، زرین بود.

اثاثیه کاخ های عباسیان

انواع لوازم زندگی و گرانبهاترین آن ها در کاخ عباسیان جلوه گری می کردند. بنا به نقل تاریخ نگاران، زبیده همسر هارون الرشید فرشی از پرنیان گسترانده بود که نقش تمام گونه های جانوری بر آن چشم را خیره می کرد. پرنندگان این فرش با طلا بافته و

۱۷۶. حضارة الإسلام فی دارالاسلام / ۹۶.

۱۷۷. الجهشیری / ۲۴۶.

۱۷۸. ابن المعتز، طبقات الشعراء / ۲۰۹.

۱۷۹. تاریخ طبری / ۱۰ / ۹۲.

چشمان آن‌ها از یاقوت و دیگر جواهرات ساخته شده بود. گفته می‌شود: زبیده برای بافت این فرش يك ميليون دينار هزینه کرده بود.^(۱۸۰)

وی همچنین از ظروفی استفاده می‌کرد که از طلای مرصع به جواهر و نیز آبنوس و صندل پوشانده شده با پارچه‌های دیبا، گونه‌های ابریشم و خز، با گیره‌های زرین ساخته شده بود، شمع عنبرین روشن می‌نمود، کفش‌های آراسته به جواهرات به پا می‌کرد و غلامان را به کار می‌گماشت.^(۱۸۱)

مجلس برمکیان نیز هوش از سر بینندگان می‌ربود. هنگامی که هارون وارد مجالس برمکیان می‌شد، مجلس را با ظرف‌های مرصع به جواهر و تخت‌های آراسته به دیبا می‌آراستند. کنیزکان در لباس‌های ابریشمین و جواهرنشان خرامیده، با عطردان‌هایی در دست، از هارون استقبال می‌کردند و هارون در فضای آکنده از عطر شامه نواز، زیبارویان و جواهرات، می‌پنداشت که در بهشت است.^(۱۸۲)

جامه‌های فاخر

تهیه جامه‌های گرانبها و فاخر از دیگر مظاهر ولخرجی و تجمل‌گرایی خاندان عباسی بود. ابن‌خلدون در توصیف این جنبه زندگی مادی عباسیان آورده است: «در کاخ‌های آنان (عباسیان) کارگاه‌های بافندگی وجود داشت که «خانه‌نگارزنی» نامیده می‌شد. سرپرست این کارگاه‌ها به امور کارگران و صنعتگران، فراهم آوردن وسایل کار و پرداخت حقوق آنان مشغول بود».^(۱۸۳)

خوان‌های هزار رنگ

با پیشرفت‌های فرهنگی و تنوع آن، گونه‌های خوراکِ دربار عباسیان نیز تنوع می‌یافت. «طیفور» از «جعفر بن محمد أنمطی» نقل کرده است که گفت: «در روزی که بر خوان مأمون بودم، سیصد گونه خوراک حاضر کردند».^(۱۸۴)

به دلیل استفاده مداوم از غذاهای گوناگون دندان‌های آنان فرسوده و خراب شده بود و آنان به ناچار دندان‌های خود را با [رشته‌هایی از] طلا بسته بودند تا آن را درمان کنند.^(۱۸۵)

۱۸۰. حضارة الإسلام / ۹۵ (به نقل از: المستطرف / ۹۶).

۱۸۱. حضارة الإسلام / ۹۵

۱۸۲. همان / ۹۶.

۱۸۳. المقدمه / ۲۶۷.

۱۸۴. تاریخ بغداد / ۳۶.

ثروت های برجای مانده از عباسیان

شاهان عباسی و وزیران آن ها، افزون بر هزینه سنگین زندگی شان که از بیت المال تأمین می شد، از طریق رشوه خواری و غارت بیت المال، ثروت هنگفتی از خود بر جای گذاردند که ذیلا مواردی از آن ها را برمی شمیریم:

۱. حاکم سرکش و بخیل، منصور دوانیقی ششصد میلیون درهم و چهارده میلیون دینار از خود بر جای گذارد که تمام آن را از بیت المال مسلمانان به غارت برده بود.^(۱۸۶)

در حالی که پدیده شوم فقر و گرسنگی بر سراسر گستره اسلامی سایه افکنده بود، او چنین ثروتی را در خزانه خود نگاه می داشت.

۲. آنچه از هارون الرشید بر جای ماند به نهصد میلیون درهم می رسید.^(۱۸۷)

۳. هنگامی که «خیزران» مادر هارون مرد، درآمدی معادل يك میلیون و شصت هزار درهم داشت.^(۱۸۸)

۴. یکی از وزیران مأمون «عمروبن سعه» نام داشت. از وی حدود هشت میلیون دینار بر جای ماند. کسانی طی نامه ای مأمون را از وجود چنین ثروتی باخبر کردند و او در همان نامه نوشت: «برای کسی که با ما پیوند داشته و روزگاری دراز به ما خدمت کرده، این مبلغ، ناچیز است. خداوند این ثروت را برای فرزندانش خجسته و مبارك گرداند».^(۱۸۹)

سرگرمی و خوشگذرانی

غفلت از یاد خداوند و روز واپسین و به عیش و نوش و لودگی پرداختن از ویژگی های زندگی غالب خلیفگان عباسی بود. آنان روزگار خود را به جای رسیدگی به امور جامعه اسلامی و سامان دادن مسلمانان، با کارهای بیهوده که نماد سقوط و انحطاط بود سپری می کردند. «احمدبن صدقه» می گوید: «در روز «سعانین» (عید نصرانیان) به حضور مأمون رسیدم. بیست کنیز رومی در حضور مأمون بودند که زنار بسته،

۱۸۵. تاریخ بغداد/ ۳۶.

۱۸۶. امراءالشعر العربي/ ۴۵.

۱۸۷. همان جا.

۱۸۸. الإسلام و الحضارة العربيه ۲/ ۲۳۰.

۱۸۹. همان/ ۲۳۱.

دیبای رومی بر تن کرده، صلیب بر گردن آویخته و برگ نخل و شاخه زیتون در دست داشتند».

نرد باختن و شطرنج زدن، کبوتر بازی و پرداختن بهای سنگینی در راه تهیه کبوتران،^(۱۹۰) برگزاری جنگ خروسان و سگان^(۱۹۱) و قماربازی از مظاهر زندگی آمیخته به بازی و سرگرمی خلفای عباسی بود و پدیده قماربازی از دربار عباسیان به میان طبقه فقیر جامعه نیز راه یافت.^(۱۹۲)

دردناکتر و اسفبارتر این که ابزار طرب و لودگی، برخی از محدثان را نیز در بر گرفت؛ همان هایی که می بایست به زیور ایمان و مقاومت در برابر هوای نفسانی آراسته باشند. «خطیب بغدادی» درباره «محمدبن الضوء» گفته است: «او (محمد) جایگاه مناسبی برای فراگرفتن علم نیست، زیرا بی پرده شراب می خورد و آشکارا به فسق و فجور می پرداخت. ابونؤاس در کوفه در خانه می فروشی به نام جابر با محمدبن الضوء دیدار می کرد».^(۱۹۳)

پدیده زهد و ساده زیستی

بیهوده گرایی و خوشگذرانی يك وجه روزگار امام جواد(علیه السلام) بود. در مقابل، وجه دیگری را می توان از آن روزگار در نظر گرفت که گرایش عده ای از مردم به زهد و بی اعتنایی به دنیا را به نمایش می گذارد. این جماعت، فریبایی های زندگی مادی را به دیده حقارت می نگریستند و توجهی به آن ها نداشتند. یکی از این زاهدان «ابراهیم بن ادهم» معروف به ابراهیم ادهم بود. او از خوشی های زندگی دل برید و به زندگی زاهدانه و بندگی خدا روی آورد. او همیشه این بیت را زمزمه می کرد:

«خدا را [برای خود] یار و همنشین برگزین؛ و انسان ها را به کناری گذار».^(۱۹۴)

او در زمستان پوستینی بدون جامه زیر بر تن می کرد^(۱۹۵) تا بی اعتنایی به دنیا و

زهد را به نهایت برساند.

۱۹۰. حياة الحيوان ۳ / ۹۱.

۱۹۱. الأغاني ۶ / ۷۴ - ۷۵.

۱۹۲. حياة الحيوان ۵ / ۱۱۵.

۱۹۳. الأوراق / ۶۱.

۱۹۴. إتخاذ الله صاحباً و دع الناس جانباً

۱۹۵. حلية الأولياء ۷ / ۳۶۷ - ۳۷۳.

از دیگر کسانی که به زهد شناخته می‌شد، «معروف کرخی» بود. او سحرگهان می‌گریست و این ابیات را می‌خواند:

«گناهان، از من چه می‌خواهند؟ شیفته من شده، از من دور نمی‌شوند.
گناهان را چه می‌شود اگر مرا به حال خویش وانهند؟ که پیری مرا در بر گرفته
است!»^(۱۹۶)

«بشرین حارث» معروف به بشر حافی از دیگر زاهدان آن روزگار بود. هموست که سروده است:

«شبان و روزان را در کهنه جامه ای سپری کردن؛ در حالی که مردمان گرفتار
اندوه و نگرانی [گردآوردن مال دنیا] هستند.

برای من بهتر است از این که فردا [ی قیامت] به من گفته شود: بی نیازی را از
آفریده ای خواسته ام.

می‌گویند: به این [زندگی زاهدانه] بسنده کرده ای؟ می‌گویم: قناعت، در بی نیازی
است و نه در فراوانی دارایی و دینار.

در سختی و رفاه به [داده و خواسته] خداوند راضی هستم؛ و جز روشن ترین راه ها
را نخواهم پیمود».^(۱۹۷)

طبیعی است که این شیوه زهد گستری و دعوت به زهد واکنشی نسبت به بی بند و
باری افراطی شاهان عباسی و طبقه سرمایه دار و نیز نادیده گرفتن محرمات الهی از
سوی آنان بود.

بدین ترتیب سخن از روزگار امام جواد(علیه السلام) را به پایان می‌رسانیم.^(۱۹۸) تا این
جا با ویژگی ها، اوضاع فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن عصر آشنا شدیم.
آنچه در مبحث بعدی بدان خواهیم پرداخت طبیعت و ماهیت روابط حاکمان عصر امام
جواد(علیه السلام) با آن حضرت است. بررسی ضرورت های آن دوره با توجه به
ویژگی های زمان و نیز رسالت امام جواد(علیه السلام) در آن شرایط و با در نظر گرفتن

۱۹۶. همان، ۱۸۱/۲:

أی شيء ترید مني الذنوب؟ *** شغفت بی فلیس عني تغیب
مایضر الذنوب لو اعتقتني *** رحمة بی فقد علانی المشیب
۱۹۷. صفوة الصفوة ۲/ ۱۸۹.

قطع اللیالی مع الأيام فی خلق *** والقوم تحت رواق الهم والقلق
أحرى و أعذر لي من أن یقال لي *** وإنی التمسیت الغنی من كف مختلق
قالوا: قنعت بذا؟ قلت: القنوع غنی *** لیس الغنی كثرة الأموال و الورق
رضیت بالله فی عسری و فی یسری *** فلست أسلك إلا أوضح الطرق
۱۹۸. ر. ك: حیاة الامام محمدجواد(علیه السلام) // ۲۰۶ - ۲۱۶.

اجمالی اهداف آن حضرت به عنوان یکی از افراد خاندان رسالت دیگر موضوعی است که در فصل آینده مورد بررسی قرار می دهیم. این اصل را نیز باید در نظر داشته باشیم که این خاندان پاک از سوی حضرت احدیت موظف بودند تا رسالت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امت اسلامی را به ساحل امن و صلح برسانند; همان چیزی که اسلام منادی آن بود و افزون بر مؤمنان و مسلمانان، تمام جهانیان را برخوردار از آن می خواست.

بخش دوم

امام جواد(علیه السلام) و حاکمان معاصر آن حضرت

حضرت جواد(علیه السلام) با دو خلیفه عباسی معاصر بود: مأمون و معتصم.

۱. مأمون عباسی

مأمون همانند گذشته و آن سان که امام رضا(علیه السلام) و دیگر علویان را به ظاهر محترم می شمرد و مورد احسان خود قرار می داد، همان شیوه مکارانه را با امام جواد(علیه السلام) در پیش گرفت. او دخترش را به همسری امام جواد(علیه السلام) در آورد تا بیشتر به امام نزدیک شود. در همین حال و علیرغم اظهار دوستی نسبت به اهل بیت(علیهم السلام) و این که حضرتش را مورد توجه ویژه خود قرار داده بود، هماره در پی کاستن از نقش آن حضرت و در کنترل درآوردن او بود. دلیل این اقدام مأمون را می توان از برخورد او با امام رضا(علیه السلام) دریافت و در واقع، شیوه رفتار مأمون با امام جواد(علیه السلام) نمادی از رفتار خصمانه، اما به ظاهر دوستانه او با امام رضا(علیه السلام) بود. شکاف اساسی موجود در رابطه امام جواد(علیه السلام) و مأمون موضوعی است که بدان خواهیم پرداخت.

دختر مأمون در کابین امام جواد(علیه السلام)

تاریخ نگاران درباره ازدواج دختر مأمون با امام جواد(علیه السلام) و واکنش عباسیان نوشته اند: «چون مأمون بر آن شد تا دخترش «ام الفضل» را به همسری ابوجعفر، محمدبن علی(علیه السلام) در آورد، عباسیان را از این تصمیم آگاه کرد. این اقدام مأمون بر عباسیان سخت آمد و او را مورد نکوهش قرار دادند. عباسیان از آن بیم داشتند که امام جواد(علیه السلام) نیز همانند پدرش حضرت رضا(علیه السلام) به منصب ولایت عهدی برسد و در نهایت، حکومت را در دست گیرد. در این باره بحث های فراوانی کردند و سرانجام خویشان نزدیک مأمون به حضور وی رسیده، گفتند: تو را به خدا سوگند می دهیم تصمیم خود را مبنی بر دادن دختری به «ابن الرضا» (امام جواد)(علیه السلام)

نادیده بگیر، چرا که بیم آن داریم با این پیوند، آنچه را که خدای - عزوجل - به ما داده (حکومت) و عزتی که بر ما ارزانی داشته است از دست مان برود. تو از آنچه از دیرباز تا به امروز میان ما و این قوم (علویان) می گذرد و نیز از رفتار خلیفگان پیش از تو در تبعید کردن و کاستن از جایگاه آنان، آگاهی. يك بار نیز رفتار تو را با امام رضا دیدیم و خداوند خطر آن اقدام را از ما دور گرداند.

تو را به خدا سوگند می دهیم غم زوده شده را بر ما حاکم مگردان و نظرت را درباره ابن الرضا تغییر ده و یکی از افراد خاندانت را که شایستگی اش را محرز می دانی نامزد این پیوند کن.

مأمون گفت: آنچه میان شما و خاندان ابوطالب (علویان) رفته، خود عامل آن بوده اید و اگر به انصاف نظر بدهید، آنان [به حکومت] از شما سزاوارترند. آنچه خلفای پیش از من در برخورد با علویان در پیش گرفتند، در واقع پیوند خویشاوندی را گسستند و من از این کار به خدا پناه می برم. [بدانید که] از برگزیدن [امام] به جانشینی خود هرگز پشیمان نشدم. من پیشنهاد خلافت را به او داده بودم تا خودم را از این کار آزاد سازم، اما او نپذیرفت و اراده و فرمان خدا چنان رقم خورده بود.

در مورد ابوجعفر، محمدبن علی (علیه السلام) باید بگویم که از آن رو او را برگزیدم تا در عین خرسالی اش بر دیگر فاضلان و عالمان برتری یابد و نبوغ و شگفت بودنش بر همگان آشکار شود. امید دارم که با این کار، آنچه را که از او دیده و شناخته ام، مردم نیز در او ببینند و دریابند حقیقت همان است که من به آن رسیده ام. عباسیان گفتند: هر چند خوش داری او را به دامادی بگیری، اما او کودکی خردسالی و از دانش بی بهره است. زمانی تأمل کن تا دانش اندوزد و آن گاه هرچه خواهی کن.

مأمون به آنان گفت: وای بر شما، من بهتر از شما این جوان را می شناسم. این خاندان، دانش، جوهر و الهام آن را از خدای - عزوجل - گرفته اند. پدرانش همواره در علم دین و ادب (سیاست) از دیگر مردم کمال نیافته بی نیاز بوده اند. اگر بخواهید، می توانید ابوجعفر را بیازمایید تا آنچه از [دانش] او گفتم برای شما روشن شود.

آنان گفتند: ای امیرالمؤمنین، به این امر راضی هستیم. اجازه بده کسی را حاضر کنیم که در حضور تو در زمینه احکام فقهی از او پرسش هایی کند. اگر پاسخ درست بدهد، دیگر اعتراضی نخواهیم کرد و نظر صائب امیرالمؤمنین نیز بر همگان آشکار خواهد شد. و اگر در جواب دادن ماند، از مصیبت او رهایی خواهیم یافت. مأمون گفت: هر زمانی که بخواهید می توانید این مجلس را برگزار کنید. آنان از نزد مأمون بیرون

شدند و در جلسه مشورتی «یحیی بن اکثم» را - که سرآمد قاضیان روزگار خود بود - برای این کار در نظر گرفتند. سپس نزد وی رفته، بآدمان وعده اموال فراوان و گرانبها، از او خواستند تا از امام جواد(علیه السلام) مسأله ای بپرسد که او در جواب آن ناتوان باشد. آن گاه نزد مأمون بازگشتند، از او خواستند تا روزی را برای این دیدار تعیین کند و مأمون نیز چنین کرد. در روز مقرر همراه یحیی بن اکثم به حضور مأمون رسیدند. مأمون دستور داد تا در صدر مجلس برای ابوجعفر فرش بگسترانند و دو پشتی بگذارند. دستور مأمون آن سان که خواسته بود عملی شد. ابوجعفر - که نه سال و اندی از عمرش می گذشت - وارد مجلس شد و میان دو پشتی قرار گرفت و یحیی بن اکثم پیش روی او نشست. مردم در جایگاه های خود قرار گرفتند و مأمون در جایگاهی نزدیک محل نشستن ابوجعفر نشست. یحیی به مأمون گفت: امیرالمؤمنین اجازه می دهد مسأله ای از ابوجعفر بپرسم؟

مأمون گفت: در این باره از او رخصت بخواه.

یحیی به او (امام) نزدیک شد و گفت: فدایت گردم، اجازه می دهید مسأله ای از شما بپرسم؟

ابوجعفر(علیه السلام) فرمود: هرچه می خواهی بپرس.

یحیی گفت: فدایت شوم، درباره کسی که در حال احرام صیدی را بکشد، چه می گویی؟

ابوجعفر(علیه السلام) فرمود: در حرم یا در غیر حرم کشته است؟ مُحرم، عالم [به حکم] یا جاهل بوده است، به عمد کشته یا از سر خطا بوده، کشنده صید آزاد بوده یا بنده، خردسال بوده یا بزرگسال، در همان ابتدا صید را از پای در آورده یا این کار را تکرار کرده است. صید از پرندگان یا غیر آن، کوچک یا بزرگ بوده است. بر کاری که کرده اصرار داشته یا این که پشیمان شده است، صید را در شب کشته یا در روز و در احرام عمره بوده یا در احرام حج؟

یحیی بن اکثم دچار بهت زدگی شد و آثار ناتوانی و درماندگی در چهره اش آشکار گردید و به لکننت افتاد. حاضران در مجلس به درماندگی یحیی پی بردند. مأمون به سخن درآمد و گفت: خدای را بر این نعمت و درستی نظر، سپاس می گویم. آن گاه به افراد خاندان خود رو کرد و گفت: حال آنچه را که نمی پذیرفتید روشن شد.

سپس رو به ابوجعفر(علیه السلام) کرد و گفت: خطبه [عقد] را می خوانی؟

ابوجعفر(علیه السلام) فرمود: آری ای امیرالمؤمنین.

مأمون گفت: فدایت گردم، خطبه [عقد] را برای خویش بخوان که تو را برای خود برگزیده و علیرغم آنان (مخالفان) ام الفضل را به همسری تو درآوردم.

ابوجعفر (علیه السلام) خطبه را این گونه ایراد نمود:

«الحمد لله إقراراً بنعمته، و لا إله إلا الله إخلاصاً لوحدانيته، و صلى الله على محمد سيد بريته و الأصفياء في عترته. اما بعد، فقد كان من فضل الله على الأنام، أن أغناهم بالحلال عن الحرام، فقال سبحانه: (و انكحوا الأيامى منكم و الصالحين من عبادكم و إمائكم إن يكوئوا فقراء يُغنيهم الله من فضله و الله واسعٌ عليم).^(۱۹۹)

ثم ان محمد بن علي بن موسى يخطب ام الفضل بنت عبدالله المأمون، و قد بذل لها من الصداق مهر جدته فاطمة بنت محمد (صلى الله عليه وآله) و هو خمسمائة درهم جيداً، فهل زوجته يا أمير المؤمنين بها على هذا الصداق المذكور؟»

سپاس خدای را [چنان سپاسی که] اقرار به نعمت اوست و خدایی جز او نیست [که این توحید] بی شائبه، به وحدانیت خواندن اوست و درود خدا بر محمد سرور خلقش و برگزیدگان از خاندان پاک او باد.

اما بعد، از لطف و فضل خدا بر بندگانش این است که با [مهیا کردن] حلال، آنان را از [ارتکاب] حرام بی نیاز فرموده، در کتابش می فرماید: «بی همسران خود و غلامان و کنیزان درستکاران را همسر دهید. اگر تنگدست هستید، خداوند آنان را از فضل خویش بی نیاز خواهد کرد و خدا گشایشگر داناست.

آن گاه محمد بن علی بن موسی (علیه السلام) با پانصد درهم سالم و سره، معادل مهریه مادرش فاطمه دختر محمد (صلى الله عليه وآله)، از ام الفضل دختر عبدالله مأمون خواستگاری می کند. ای امیرالمؤمنین، آیا با این مقدار مهریه، او را [به] همسر [من] می دهی؟ مأمون گفت: آری ای ابوجعفر من دخترم ام الفضل را با مهریه پیش گفته شده به همسری تو درآوردم، تو این ازدواج را می پذیری؟

ابوجعفر (علیه السلام) فرمود: «قد قبلت ذلك و رضيت به»؛ آن را پذیرفتم و به آن رضایت دادم.

آن گاه مأمون همگان را فرمان داد تا در جایگاه های خود قرار گیرند. ریان می گوید: دیری نپایید که صداهایی چون صدای ناخدایان به گوش رسید. ناگهان خادمان را دیدیم که کشتی ای [کوچک] ساخته شده از نقره را که بر مرکبی قرار دارد با ریسمان های ابریشمین کشیده، وارد کردند. این کشتی پر از غالیه بود. مأمون دستور داد

تا خاصان محاسن خود را با آن غالیه خضاب کنند، سپس به میان دیگر حاضران برده شد و آنان از آن غالیه خویش را معطر کردند. آن گاه خوان ها گسترانده شد و همگان خوردند و هر کس به فراخور جایگاه و منزلت خود، از جوایز خلیفه بهره مند شد.

چون عامه مردم آن جا را ترك کردند و تنها خاصان خلیفه ماندند، مأمون به ابوجعفر گفت: فدایت شوم، خوب است مسأله فقهی مطرح شده را با تمام فروع آن برای ما بازگویی تا حکم آن را بدانیم و بهره مند شویم.

ابوجعفر (علیه السلام) فرمود: هرگاه محرم در غیر حرم، پرنده ای بزرگ (بالغ) بکشد، يك گوسفند و اگر در حرم باشد دو گوسفند قربانی کند. اگر جوجه پرنده را در غیر حرم بکشد، برّه ای که از شیر گرفته شده باشد و اگر در حرم بکشد بره ای قربانی کند و قیمت جوجه پرنده بر عهده اوست. اگر صید حیوان وحشی باشد، مانند الاغ وحشی، يك گاو، اگر صید، شتر مرغ باشد يك شتر و اگر صید، آهو باشد يك گوسفند قربانی کند. هرگاه در حرم یکی از موارد یاد شده را صید کند، کفاره او دو برابر می شود و باید آن را به کعبه (مکه) برساند.

هرگاه مُحرم حیوانی را بکشد که باید «هدی» (گوسفندی که به مکه می برند) بدهد و در احرام حج باشد، باید آن را در منی و اگر در احرام عمره باشد در مکه سر ببرد. کفاره عالم و جاهل در مورد صید یکسان است. در مورد کسی که در کشتن تعدد داشته مرتکب گناه نیز شده، اما در مورد کشتن به خطا گناهی بر محرم نیست. کفاره انسان آزاد بر خود او و کفاره بنده بر عهده مولای اوست و اگر کودک حیوانی را بکشد کفاره ندارد و کفاره او بر بزرگ (ولی) او واجب است. اگر محرم از کشتن حیوانی در حال احرام پشیمان شده باشد، در آخرت کیفر ندارد، اما آن که پشیمان نباشد در آخرت کیفر خواهد شد.

مأمون گفت: احسنت ای ابوجعفر، خدا برای تو خوش خواهد و بر تو نیکی فرستد! به جاست همان طور که یحیی از تو مسأله ای پرسید، تو نیز از او سؤال کنی.

ابوجعفر (علیه السلام) به یحیی گفت: سؤال کنم؟

یحیی گفت: فدایت شوم، اختیار با شماست و اگر توانستم، پاسخ می دهم و در غیر این صورت بر دانشم افزوده می شود.

ابوجعفر به او فرمود: مردی در اول روز به زنی نگاه کرد و این نگاه او حرام بود و چون چاشت فرا رسید، آن زن بر او حلال شد و در نیمه روز زن بر او حرام شد و هنگام عصر مجدداً بر آن مرد حلال شد. با غروب خورشید حرام شد و زمان فرا رسیدن

شامگاه، آن زن بر آن مرد حلال شد. نیمه شب حرام شد و چون سپیده سر زد، بر او حلال شد. حال این مطلب را روشن کن که این زن چگونه بر مرد حلال و حرام می شد؟ یحیی بن اکثم گفت: به خدا سوگند، نمی توانم به پاسخ این مسأله دست یابم و وجوه آن را نمی دانم. خوب است خود، آن را بیان فرمایی.

ابوجعفر (علیه السلام) فرمود: این زن، کنیز شخصی بوده است که نگاه نخستین آن مرد به او حرام بود. چون چاشت شد او کنیز را از صاحبش خرید و بدین ترتیب بر او حلال شد. به هنگام ظهر او را آزاد کرد و زن بر او حرام گردید و عصر هنگام او را به عقد خود درآورد و زن بر او حلال شد. چون خورشید غروب کرد، مرد او را «ظهار»^(۲۰۰) کرد و زن بر او حرام گردید و شامگاه کفاره ظهار را داد و زن بر او حلال شد. چون نیمه شب فرا رسید زن را طلاق داد و بدین صورت زن بر او حرام گردید و سپیده دم او را مجدداً به عقد خود درآورد و زن بر او حلال شد.

ریان می گوید: مأمون رو به خویشاوندانش که در مجلس حضور داشتند کرده، گفت: آیا در میان شما کسی یافت می شود که پاسخ این مسأله را این گونه بدهد؟ همگی گفتند: به خدا سوگند نه و امیرالمؤمنین خوب می داند که چه کند و که را بگزیند.

مأمون گفت: وای بر شما، این خاندان از میان تمام خلق به برتری در فضل و دانش، ویژگی یافته اند و خردسالی، آنان را از داشتن مراتب والای کمال باز نمی دارد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) دعوت خود را با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب که ده سال داشت آغاز کرد و اسلام او را پذیرفت و او را مسلمان خواند و کسی غیر از او در چنین سنی به ایمان به خود نخواند. حسن و حسین که کمتر از شش سال داشتند با حضرتش بیعت کرد و او پذیرفت، اما با خردسالانی جز آنان بیعت نکرد. این را می دانید؟

حتماً می دانید که خدای - عزوجل - این خاندان را به چه چیزهایی ویژگی بخشید؟ اینان [کسانی هستند که قرآن درباره شان فرموده: «ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ»^(۲۰۱)...؛ فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند.

و هرچه را برای نخستین آنان مقرر فرموده، آخرین ایشان را نیز از آن بهره مند می کند.

۲۰۰. مردی که همسرش را به مادر خود تشبیه کند، همسرش بر او حرام می شود و برای حلال شدن و رجوع کردن باید کفاره بدهد. این عمل را که با جمله «أنت علی کظهر أُمی»؛ تو برای من همانند پشت مادرم هستی» و با قصد صورت می گیرد «ظهار» است.

۲۰۱. آل عمران/ ۳۴.

گفتند: راست گفתי ای امیرالمؤمنین.

آن گاه برخاسته، مجلس را ترك کردند.

چون روز بعد در رسید، مردم فراخوانده شدند و ابوجعفر(علیه السلام) نیز حضور یافت. سرداران، پرده داران، خواص و کارکنان دربار به حضور رسیدند تا به مأمون و ابوجعفر(علیه السلام) شادباش و تبریک گویند. سه طبق سیمین به مجلس آورده شد که گوی هایی تهیه شده از مُشک و زعفران در آن قرار داشت. در میان هر گویی رقعۀ ای وجود داشت که بر آن اموال فراوان، عطایای ارزشمند و ملك نوشته و حواله شده بود. به فرمان مأمون، آن ها را میان خاصان تقسیم کردند. هر کس گویی به دست آورده، نوشته آن را تحویل می داد و آنچه بر رقعۀ نوشته شده بود، می ستاند. آن گاه بدره ها ای سنگین درهم و دینار را میان سرداران و دیگر حاضران توزیع کردند و حاضران با ثروت فراوانی راه خانه های خود را در پیش گرفتند. مأمون همچنین صدقه های فراوانی نثار بینوایان و مستمندان کرد. او در تمام دوران حیات خود، ابوجعفر(علیه السلام) را بزرگ می شمرد و گرمی اش می داشت و همواره او را بر فرزندان و دیگر کسان خود ترجیح می داد». (۲۰۲)

طبیعت روابط امام جواد(علیه السلام) و مأمون

پیشتر جریان ازدواج امام جواد(علیه السلام) با دختر مأمون، شرایطی که این پیوند را در بر می گرفت و مناقشات و گفت و گوهایی که در این باره رد و بدل شد، مورد بررسی قرار گرفت. اینک به نکته هایی می پردازیم که شکاف موجود در روابط مأمون عباسی و امام جواد(علیه السلام) را روشن می کند:

۱. مأمون به خوبی می دانست که امام جواد(علیه السلام) وارث حقیقی خط امامت و رهبر شرعی امت جدش رسول خداست. این بود که مأمون در برنامه و حرکت سیاسی خود، تعاملی خوب و جدی با آن حضرت در پیش گرفت، زیرا کاملاً آگاه بود که امام جواد(علیه السلام) محور مهمی در میدان سیاست اسلامی بوده و افزون بر این که از سوی طلایه داران بیدار امت اسلامی به عنوان رهبری مطاع مقبولیت دارد، در میان عامه مردم و تمام طبقات امت، از جایگاه و منزلت والایی برخوردار است. عباسیان در مورد ازدواج امام جواد(علیه السلام) با دختر مأمون به مأمون اعتراض کردند و گفتند: «ای

امیرالمؤمنین، دخترت و نور دیدگانت را به همسری کودکی [نه ساله] در می آوری که دین خدا را کاملا نشناخته و حرام و حلال، واجب و مستحب را نمی داند؟ خوب است درنگ کنی تا دانش آموزد، قرآن را فراگیرد و حلال را از حرام باز شناسد!

در این هنگام بود که مأمون یافته های خود را درباره امام جواد(علیه السلام) و پایگاه مردمی آن حضرت و نیز منزلت والای او بازگفت و به آنان چنین پاسخ داد: به یقین او از شما عالمتر و نسبت به خدا و رسول و سنت و احکام او آشنا تر است. و هم او کتاب خدا را بهتر از شما می خواند (می شناسد) و به محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، ظاهر و باطن، خاص و عام و تنزیل و تأویل قرآن از شما آگاهتر است» (۲۰۳)

این واکنش مأمون نشان می دهد که او با دقت و کار آزمودگی تمام با امام جواد(علیه السلام) تعامل داشت و گویای بعد گسترده ای بود که این پیوند از آن برخوردار شد. وانگهی سرداران، پرده داران، خاصان خلیفه از مرتبه توجه مأمون نسبت به امام جواد(علیه السلام) آگاه می شدند.

۲. همان طور که پیشتر خواندیم، مأمون به دوستی و ارج نهادن به امام جواد(علیه السلام) تظاهر می کرد، اما او از این کار دو هدف را دنبال می کرد:

نخست: جذب حمایت توده مسلمانان طرفدار و دوستدار اهل بیت(علیهم السلام) بود. لذا می بایست برای رسیدن به هدف، خود را دوستدار و ارج گذار به خاندان پیامبر(صلی الله علیه و آله) بنمایاند؛

دوم: با اظهار محبت و مهرورزی و احترام نسبت به امام جواد(علیه السلام) جنایت کشتن امام رضا(علیه السلام) را از یادها بزداید. وی با این روش توانست افکار عمومی را بفریبد.

۳. رابطه مأمون با امام جواد(علیه السلام) مانند رابطه اش با امام رضا(علیه السلام) آکنده از اغراض سیاسی بود. او در ظاهر با آن بزرگوار رفتاری مهرجویانه و بسیار خوب داشت، اما در باطن نسبت به آن حضرت اندیشه های بد می پروراند. او نسبت به امام جواد(علیه السلام) دسیسه چینی می کرد، ولی هیچ گاه نتوانست اهداف خود را عملی سازد و از جایگاه آن حضرت کاسته، او را از چشم مردم بیندازد. این بود که آخرین تلاش خود را به کار بست و دخترش را به همسری امام جواد در آورد تا به مردم وانمود کند که امام جواد(علیه السلام) طالب دنیاست.

از محمدبن ریان نقل شده است: «مأمون هر حيله ای را که می شناخت در مورد ابوجعفر (علیه السلام) به کار بست، اما موفق نشد. لذا بر آن شد تا دخترش را به همسری ابوجعفر (علیه السلام) در آورد. این بود که دو کنیز را که در زیبایی بی مانند بودند برگزید و به دست هر يك جامی داد که در آن جام گوهری قرار داشت. آن گاه به آنان دستور داد که هر گاه ابوجعفر در جایگاه نیکان و بندگان صالح قرار گرفت نزد او بروند. آنان خواسته مأمون را عملی کردند، اما آن حضرت به آنان توجهی نکرد.

مردی خوش آواز و نوازنده بود به نام «مخارق» که محاسنی بلند داشت. مأمون او را خواست و او به مأمون گفت: ای امیر المؤمنین، اگر کاری دنیایی بر تو سخت شده، آن را از تو دور می کنم [...] آن گاه نزد ابوجعفر (علیه السلام) نشست و ناله ای سرداد که تمام کاخیان گرد او جمع شدند. سپس عودی را بر گرفت و بر آن می نواخت و آواز می خواند. زمانی گذشت و ابوجعفر توجهی به او نکرد. پس از مدتی امام سر بلند کرد و به او فرمود: «إتق الله يا ذا العثنون»;

ای صاحب ریش، تقوای خدا در پیش گیر.

ناگهان عود از دست مخارق افتاد و تا آخرین روز زندگی اش نتوانست از دستان خود استفاده کند.

مأمون جویای حال مخارق در آن لحظه شد، پاسخ داد: هنگامی که ابوجعفر بر من بانگ زد چنان وحشت زده شدم که هرگز از آن رهایی نخواهم یافت» (۲۰۴)

این مطلب دلیل روشنی بر دسیسه چینی مأمون است. او از هر فرصتی و ابزاری استفاده می کرد تا منزلت امام جواد (علیه السلام) را نزد مردم بکاهد او را برای امامت و رهبری امت اسلامی ناتوان و - العیاذ بالله - ناشایست معرفی کرده، خود را به این منصب سزاوارتر بنمایاند، اما هماره با شکست و ناکامی روبه رو می شد. او ناچار شد روش دیگری برای زیر نظر قرار دادن امام جواد (علیه السلام) تجربه کند و با همین انگیزه دخترش را به همسری امام در آورد. پرواضح است که این اقدام مأمون به انگیزه گرامی داشتن نبود که به منظور زیر نظر داشتن امام جواد (علیه السلام) بود. مفصل این مبحث خواهد آمد.

یکی دیگر از نیرنگ های مأمون برای متزلزل کردن موقعیت امام جواد (علیه السلام) واداشتن قاضی القضاة، یحیی بن اکثم به مطرح کردن مسائل سخت در حضور

امام جواد(علیه السلام) بود تا بدین وسیله آن حضرت را در تنگنا گذارد و از این طریق به اهداف شوم خود برسد. مأمون به یحیی گفت: «از محمدبن علی الرضا(علیه السلام) سؤالی کن که نتواند پاسخ گوید.

یحیی به ابوجعفر(علیه السلام) گفت: مردی با زنی زنا کرده است. آیا می تواند او را به همسری گیرد؟

امام(علیه السلام) فرمود: او را از نطفه خود و نطفه دیگری استبرا می کند، زیرا چنین زنی مورد اطمینان نیست و ممکن است همان گونه که با این مرد هم بستر شده، با دیگری نیز آمیزش کرده باشد. پس از استبراء [و حصول اطمینان از عدم بارداری اش] اگر بخواهد می تواند با وی ازدواج کند. این مسأله به درختی می ماند که انسان میوه آن را به حرام (بدون رضایت مالکش) بخورد، سپس آن درخت را بخرد و میوه حلال از آن بخورد.

یحیی از این پاسخ در خود فرو رفت و درماند.» (۲۰۵)

علیرغم این که چنین مواردی مأمون را ناکام می کرد، اما او زیرکانه و با کارآزمودگی سیاسی اش، به هنگام پاسخ دادن امام جواد(علیه السلام) اظهار شادمانی می نمود و چنان رفتاری در پیش می گرفت که وانمود می کرد، اقدام یحیی بن اکثم عملی فردی بوده است.

ساده لوحان و کوتاه فکران را می توان در چنین دام هایی گرفتار کرد و فریفت، اما پیروان و دوستداران حقیقی امام(علیه السلام) که از چشمه جوشان معرفتش جرعه ها نوشیده اند و جایگاه والای حضرتش را به خوبی می شناسند، هرگز گرفتار چنین دام هایی نمی شوند. بنا بر آنچه کلینی نقل کرده است، برخی محافل سیاسی آنروز که با مسائل آشنا بودند فریب مأمون را نخوردند و این که مأمون دخترش را به همسری امام جواد(علیه السلام) درآورده بود، از نظر آنان هدفی سیاسی و مکارانه در سر می پروراند.

«محمدبن علی هاشمی» می گوید: «صبح عروسی امام جواد(علیه السلام) با دختر مأمون، نخستین کسی بودم که به حضور ایشان رسیدم. از آن جا که شب گذشته دارو خورده بودم، تشنه شدم، اما خوش نداشتم درخواست آب کنم. ابوجعفر(علیه السلام) در من نگریست و فرمود: انگار تشنه هستی؟
گفتم: آری.

امام(علیه السلام) صدا زد: ای غلام (یا کنیز)، آبی به ما بده.

با خود اندیشیدم که اکنون آبی زهرآلود برای حضرت می آورند و او را مسموم می کنند. یکی از غلامان آب در دست وارد شد. امام(علیه السلام) در چهره من نگرینست و خندید، آن گاه آب را از غلام گرفت و قدری از آن نوشید، سپس قح آب را به من داد و من از آن نوشیدم. مجدداً تشنه شدم، اما اظهار تشنگی نکردم. امام دوباره آب خواست و چون غلام قح آب را به حضرت داد، آنچه پیشتر در ذهنم خور کرده بود، باز از اندیشه ام گذشت. امام(علیه السلام) قح را گرفت و مقداری از آن نوشید، سپس به من داد و لبخند زد». (۲۰۶)

محمدبن علی هاشمی یکی از کسانی بود که از دشمنی پنهانی مأمون نسبت به امام جواد(علیه السلام) آگاه بود و هر لحظه منتظر بود که حادثه ای ناگوار رخ دهد و امام جواد(علیه السلام) به دست مأمون و دستگاه خلافت به شهادت برسد. لذا مرد هاشمی از این که امام جواد(علیه السلام) آب خواست، اندوهگین شد.

انگیزه مأمون از وصلت با امام جواد

برای این وصلت دو انگیزه وجود داشت: یکی این که می توانست راهکاری تبلیغاتی برای مأمون باشد تا از این رهگذر به همگان القا کند که بی اندازه به خاندان رسالت علاقه مند است. انگیزه دوم که می توان آن را سبب اصلی این پیوند دانست و بر انگیزه پیش گفته نیز ترجیح دارد، گماردن جاسوسی برای زیرنظر گرفتن امام جواد(علیه السلام) بود تا تمام فعالیت های امام جواد(علیه السلام) را به دستگاه حکومتی گزارش کند و این امر به وسیله ام الفضل دختر خلیفه به نحو احسن انجام می گرفت.

موضع گیری عباسیان

موضع گیری عباسیان نسبت به این اقدام مأمون، توأم با کینه و تعصب و ساده لوحانه بود، چرا که تحت تأثیر فراوان ظواهر، از تساهل مأمون با امام جواد(علیه السلام) سخت ناخرسند بودند. آنان حقیقت و عمق این اقدام مأمون و اهدافی که او در این

پیوند دنبال می کرد، درك نمی کردند. مأمون نیز از این حالت عباسیان بهترین استفاده را برده، با رد کردن ادعاها و اظهارات آنان در مورد امام جواد(علیه السلام) چنین وانمود می کرد که دوستدار واقعی اهل بیت(علیهم السلام) است.

موضع گیری امام جواد(علیه السلام) در برابر ابن اکثم

همان طور که پیشتر نقل شد، امام جواد(علیه السلام) با یحیی بن اکثم به مناظره فقهی پرداخت تا بی مایگی علمی او را بر مردم آشکار نماید. آن حضرت در مناظره ها اهدافی را می جست که ذیلا می خوانیم:

نخست: امام جواد(علیه السلام) در جامعه ای می زیست که دسته ای مخالف، تبلیغاتی بر ضد او به راه انداخت بودند که او (امام جواد)(علیه السلام) چیزی از مفاهیم دین را نمی شناسد و دیگر این که خردسال است. از این رو امام(علیه السلام) با شرکت در مناظره علمی با بزرگترین دانشمندان، امامت و دانش سرشار خویش را به مردم نمایاند.

دوم: از آن جا که یحیی بن اکثم عالم دستگاه مأمون و قاضی القضاات او بود، محکوم و مردود کردن او به منزله محکوم کردن نظام بود. از این رو امام جواد(علیه السلام) در میدان مبارزه علمی با او هموردی کرد و علیرغم خردسالی، برتری علمی خود را اثبات نمود.

سوم: امام جواد(علیه السلام) با شرکت در مناظره، مردم را آگاهی بخشید و دانش صحیح و واقعی را به آنان شناساند.

امامت حضرت جواد(علیه السلام) در عهد مأمون

پس از شهادت رسیدن امام رضا(علیه السلام) در سال ۲۰۳ ق. و در عهد مأمون، منصب و وظیفه هدایت امت به امام جواد(علیه السلام) رسید. مأمون در سال ۲۱۸ ق. در «بدندون» روم مرد و پیکرش به طوس منتقل و در آن جا دفن شد.^(۲۰۷)

بنابراین، امام جواد(علیه السلام) پانزده سال از هفده سال امامت خود را با مأمون معاصر بود در واقع بیشتر دوران امامت آن حضرت در عهد مأمون بود.

۲. معتصم عباسی

بنا به قول «ذهبی» ابواسحاق، محمدبن هارون الرشید، ملقب به معتصم به سال ۱۸۰ ق. زاده شد و به گزارش «صولی» تولد معتصم در ماه شعبان سال ۱۷۸ ق. بوده است. مادرش ام ولد (کنیز) بود به نام «مارده» که بیش از همگان مورد توجه هارون الرشید قرار داشت.

معتصم، دلیر بود و همت والا داشت، اما از دانش بی بهره بود. در حالی معتصم خوانده می شد که بیشترین فاصله را با اعتصام (چنگ زدن) به ریسمان الهی گرفته بود. فساد اخلاقی داشت و غلامی به نام «عجیب» داشت که سخت شیفته و دلباخته او بود.

در مسأله خلق قرآن راه برادرش مأمون را در پیش گرفت و عمر خود را در آزمون مردم با مسأله خلق قرآن سپری کرد. در این مورد به تمام مناطق نامه نوشت و نیز به معلمان و مربیان فرمان داد تا مسأله خلق قرآن را به کودکان بیاموزند. مردم از این جهت سخت در تنگنا قرار گرفته بودند. او عالمانی را به دلیل تن ندادن به نظریه خلق قرآن کشت و «احمدبن حنبل» از جمله عالمانی بود که به جهت مخالفت با نظریه خلق قرآن کیفر شد. گفته اند: آن چنان او (احمد) را زد که بیهوش شد و پوست بدنش جدا شد، آن گاه او را در بند کشید و به زندان افکند. (۲۰۸)

معتصم کوتاه فکر و در برخورد با مخالفان سیاسی و دیگر مخالفان خود، سنگدل و بی رحم بود. در امور اداره مملکت، کار آزمودگی سیاسی ناچیزی داشت و حکومتش با آشوب فراوان سیاسی در گستره تحت حکومت عباسیان رو برو شد. (۲۰۹)

معتصم که از مادری ترك تبارزاده شده بود، سپاهی ویژه از ترکان تشکیل داد و مبالغ هنگفتی در اختیار آنان گذارد و آنان حکومت را قبضه کردند. این اقدام معتصم، کینه سپاهیان عرب را برانگیخت و آتش گرایش های قومی را در جامعه آن روز شعله ور کرد. این سیاست معتصم، خطرناکترین چالشی بود که حکومت عباسیان در تمام دوران خود با آن مواجه شد. پس از معتصم، اوضاع به وخامت گرایید و خطر سپاهیان ترك روز به روز افزایش می یافت و هر خلیفه ای که در صدد محدود کردن اختیارات آنان برمی آمد، با کودتای نظامی آن ها روبه رو می شد.

۲۰۸. مجله «در اسات و بحوث» / ۹۴.

۲۰۹. قیام طالقان به فرماندهی قاسم بن محمد علوی، قیام «زط» ها در بصره، قیام بابک خرمدین، لشکرکشی رومی ها به سوی «زبطره» و دیگر سرزمین های اسلامی و قیام «مبرقع» در فلسطین از آن جمله است. ر. ک: ابن اثیر، الکامل ۲۳۲ / ۵ - ۲۶۵.

معتصم و طلایه داران بیدار

تضاد فکری حادّی که میان امامان اهل بیت(علیهم السلام) و شیعیان مؤمن آنان از يك سو و دستگاه خلافت عباسیان و پیروان آنان از سوی دیگر حاکم بود، سبب شد تا دشمنی دو خط اهل بیت و خط عباسیان ادامه یابد و هر زمانی رنگ و چهره خاصی به خود گیرد و بنا به اوضاع و شرایط، دستخوش شدت یا ضعف شود. معتصم نیز سیاست اسلاف کینه توز خود را نسبت به اهل بیت(علیهم السلام) و پیروان و حزب آنان در پیش گرفت. او با اسلام و خط مستقیم آن سر ستیز برافراشت، اما با اعتراض شدید اهل بیت(علیهم السلام) و شیعیان آنان روبرو شد. قیام هایی که از سوی آنان بر ضد معتصم شکل گرفت، در بخش بعدی بررسی خواهیم کرد.

امام جواد(علیه السلام) و معتصم

امام جواد(علیه السلام) تنها دو سال در دوران خلافت معتصم زنده ماند و سرانجام به وسیله همان نظام منحرف به شهادت رسید. ضروری می نماید در این بخش روابط امام جواد(علیه السلام) و معتصم، حاکم وقت را ذیلا مورد کندوکاو قرار دهیم:

فراخواندن امام جواد(علیه السلام) به بغداد

ماندن امام جواد(علیه السلام) در مدینه، معتصم را نگران می کرد، چرا که هماره او را خطر بزرگی برای خود می دانست. این بود که آن حضرت را از مدینه به بغداد فراخواند تا از نزدیک، لحظه های او را زیر نظر گرفته، بر حرکات و سکنات امام جواد(علیه السلام) اشراف کامل داشته باشد. امام جواد(علیه السلام) نیز به خواسته معتصم راهی بغداد شد و دو روز مانده به آخر ماه محرم سال ۲۲۰ هـ. ق. وارد مرکز حکومت معتصم شد و در ماه ذی قعدة همان سال به دیدار معبود شتافت. (۲۱۰)

طرح کشتن امام جواد(علیه السلام)

نقش رهبری کارآمد امام جواد(علیه السلام) او را به صورت کانون خطری برای حکومت معتصم درآورده بود، چرا که حاکمیت، ارتباط امام جواد(علیه السلام) را با خیزش و جنبش های امت اسلامی بعید نمی دانست. این بود که در صدد رهایی از وجود امام

برآمد. تاریخ نگاران از «زرقان» یار «ابن ابی دؤاد» قاضی معتصم عباسی نقل کرده اند: «روزی ابن ابی دؤاد گرفته و غمگین از نزد معتصم بازگشت. دلیل آن را پرسیدم، گفت: ای کاش بیست سال پیش [از دستگاه خلافت بیرون] آمده بودم.

پرسیدم: چرا چنین آروز می کنی؟

گفت: به دلیل عملی که از این سیاه [!] ابو جعفر، محمد بن علی بن موسی در حضور امیرالمؤمنین (معتصم) سرزد.

گفتم: مگر چه شده است؟

ابن ابی داؤد گفت: دزدی [در حضور خلیفه] به جرم خود اعتراف کرد و از خلیفه خواست تا حد بر او جاری کند. خلیفه فقیهان را گرد آورد تا حکم خدا را درباره او صادر کنند. محمد بن علی (علیه السلام) نیز حضور یافت. آن گاه از ما پرسید: دست دزد را از کجا باید قطع کرد؟

گفتم: از میچ.

پرسید: چه دلیل و حجتی بر صحت این گفته داری؟

گفتم: از آن جا که دست شامل انگشتان، کف دست و میچ می شود و در قرآن نیز [در باب تیمم] آمده است: (..فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ...)^(۲۱۱) و از آن به صورت و دست هایتان بکشید.

حاضران در این باره با من همصدا شدند.

جماعتی نظر دیگری داشتند. آنان می گفتند: باید دست او از آرنج بریده شود. ابو جعفر گفت: چه دلیلی بر این مدعا دارید؟

گفتند: به دلیل آیه قرآنی که می فرماید: (...وَأَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ)^(۲۱۲)... و دست هایتان را تا آرنج بشویید» و همین ثابت می کند تا آرنج دست به شمار می رود.

آن گاه معتصم رو به محمد بن علی (علیه السلام) کرد و گفت: ای ابو جعفر، تو چه می گویی؟

پاسخ داد: ای امیرالمؤمنین جماعت [فقیهان] در این باره سخن گفتند.

معتصم گفت: آنچه اینان گفتند رها کن. تو برای گفتن چه داری؟

او گفت: ای امیرالمؤمنین، مرا از این کار معاف دار.

معتصم گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که آنچه در این باره داری (می‌دانی) بازگو.

ابوجعفر گفت: حال که مرا به خدا سوگند می‌دهی باید بگویم که اینان حکم خدا و سنت را درباره حد سرقت به اشتباه فهمیده‌اند و راه خطا در پیش گرفته، زیرا بریدن دست باید از بُن انگشتان صورت گیرد و کف دست باقی بماند.

معتصم گفت: دلیل تو در این باره چیست؟

ابوجعفر گفت: به دلیل گفته رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «السجود علی سبعة

اعضاء: الوجه، و الیدین، و الرکبتین، و الرجلین»؛ سجده بر هفت موضع باید صورت گیرد: صورت (پیشانی)، دو دست، دو زانو، و [سر انگشتان] دو پا.

حال اگر دست از مچ یا از آرنج قطع شود، دستی برای سجده کردن نمی‌ماند. و [بدانید] خدای - تبارک و تعالی - فرموده است: (وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ...) (۲۱۳)؛ و مساجد ویژه خداست و مراد از مساجد، هفت موضع سجده است. در ادامه آیه می‌فرماید: (...فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا)؛ پس هیچ کس را با خدا مخوانید.

معتصم این نظر را مقبول دانست و فرمان داد تا انگشتان سارق را از بُن ببرند.

آن گاه ابن ابی دؤاد گفت: قیامت من با این مسئله فرا رسید و ای کاش زنده نبودم [و این وضع را نمی‌دیدم].

زرقان به نقل از ابن ابی دؤاد می‌گوید: روز سوم پس از آن ماجرا نزد معتصم رفتم و گفتم: خیرخواهی امیرالمؤمنین بر من واجب است و سخنی می‌گویم که می‌دانم فرجام آن، آتش دوزخ است.

معتصم گفت: این خیرخواهی چیست؟

گفتم: امیرالمؤمنین، فقیهان و عالمان را برای حکمی از احکام دین در مجلس خود گرد آورد و از همگان درباره آن حکم نظرخواست و آنان در حضور دیگر عباسیان، وزیران و دبیران خلیفه، دانسته‌های خود را درباره موضوع مورد بحث بیان داشتند. تمام حاضران و عامه مردم که در پس درها قرار داشتند فتوای آنان را شنیدند. آن گاه امیرالمؤمنین آرای آنان را نادیده گرفته و سخن و رأی کسی را - که حکمی غیر از حکم فقیهان داده - پذیرفت که امت را با امامت خود به دو دسته کرده است و [دسته‌ای از آنان] او را نسبت به خلافت، از خلیفه سزاوارتر می‌دانند.

ابن ابی دؤاد گفت، رنگ از چهره خلیفه پرید و متوجه مطلب شد، آن گاه به من گفت: به پاس این خیرخواهی خدایت پاداش خیر دهد!... روز چهارم به یکی از وزیران خود دستور داد تا امام جواد(ع) را به منزلش فراخواند، اما امام جواد(علیه السلام) نپذیرفت و فرمود: می دانی که در مجالس شما حاضر نمی شوم.

وزیر گفت: تو را به صرف غذا دعوت می کنم و دوست داشتم به خانه ما آمده، بر فرش ما گام نهی تا به وجودت خانه و وجودم متبرک شود. وانگهی فلان وزیر (که نام او را برد) دیدار تو را خوش می دارد.

امام(علیه السلام) دعوت او را پذیرفت و به سوی خانه وزیر رفت و بر خوان او نشست. پس از آن که اندکی از غذا خورد، به مسموم بودن آن پی برد، این بود که مرکب خود را خواست تا آن جا را ترك کند. صاحب خانه از او درخواست ماندن کرد و حضرتش فرمود: رفتن من از این جا برای تو بهتر است. او آن روز و آن شب را با حالت متغیر و نامساعد سپری کرد و سرانجام جان سپرد». (۲۱۴)

امام جواد(علیه السلام) خود می دانست که پس از این دعوت به شهادت خواهد رسید. «اسماعیل بن مهران» می گوید: «نخستین باری که ابوجعفر(علیه السلام) از مدینه به بغداد فراخوانده شد و در حالی که آماده رفتن به بغداد بود، به ایشان گفتم: فدایت شوم، از این سفر بر تو بیم دارم. پس از تو چه کسی امام خواهد بود؟

امام(علیه السلام) روی به من کرد و در حالی که می خندید فرمود: آنچه می پنداری در این سال رخ نخواهد داد.

هنگامی که معتصم او را فراخواند و دومین [و آخرین] سفر او به بغداد بود، به او گفتم: فدایت گردم، امام پس از تو که خواهد بود؟

امام(علیه السلام) چنان گریست که محاسن او غرق اشک شد، آن گاه رو به من کرد و فرمود: در این سفر بیم [آنچه در اندیشه می گذرانی] بر من می رود. امامت پس از من بر عهده فرزندم علی است». (۲۱۵)

وجود امام(علیه السلام) بزرگترین دغدغه خلیفه عباسی بود. معتصم که او را بزرگترین خطر برای دستگاه خلافت و پادشاهی خود می دید، برای از میان برداشتن آن حضرت راهی را می جست که کار آمدتر و کم ضررتر باشد. او پس از سبک و سنگین کردن های فراوان ام الفضل دختر مأمون و همسر امام جواد(علیه السلام) را بهترین گزینه

برای عملی ساختن هدف شوم خود یافت. از نظر معتصم، ام الفضل می توانست بدون انگیزش هیاهو و آشوب در میان امت، به راحتی امام جواد(علیه السلام) را بکشد. معتصم دو ویژگی مطلوب در ام الفضل می دید که می توانست در کشتن امام جواد(علیه السلام) انگیزه خوبی برای او باشد:

نخست: ام الفضل پیوند و وابستگی محکمی با خط خلافت عباسی داشت، زیرا دختر مأمون و خلیفه وقت، [معتصم] عموی او بود. وانگهی از نظر اعتقادی در مرحله ای نبود که پیوندهای خویشاوندی را نادیده بگیرد، لذا به آسانی تسلیم خواسته معتصم شده و طرح او را در مورد امام جواد(علیه السلام) عملی می کرد.

دوم: حسادت و کینه او نسبت به امام جواد(علیه السلام) بود، زیرا ام الفضل از داشتن فرزند محروم بود و از دیگر سو، امام(علیه السلام) زنان دیگری داشت که یکی از آنان امام هادی(علیه السلام) را برای حضرت به دنیا آورد و دیگر این که حسادت او از دید مردم پنهان نبود. تاریخ نگاران در این باره آورده اند: «مردم نقل می کردند که: ام الفضل طی نامه ای خطاب به پدرش از ابوجعفر شکایت کرده، نوشته بود: او با بودن من، همسر[ان] دیگری برگزیده است و همین امر حسادت مرا بر می انگیزد.

مأمون در پاسخ دخترش نوشت: تو را به همسری او در نیاوردم تا حلالی را بر او حرام کنم. مبادا از این پس چنین مطالبی را برای من بنویسی!» (۲۱۶)

البته در این دوره امام جواد(علیه السلام) آماج بی حرمتی ها و دست اندازی های عوامل حاکمیت قرار داشت که يك نمونه از آن را می خوانیم.

«عمر بن فرج رنجی» یکی از دشمنان کینه توز خاندان رسالت بود و در دستگاه عباسیان منصبی داشت. مورخان از «محمد بن سنان» نقل کرده اند که گفت: «بر ابوالحسن، علی هادی(علیه السلام) وارد شدم. به من فرمود: ای محمد، به تازگی واقعه ای رخ داده که فرج و گشایش آل محمد در آن باشد؟
گفتم: عمر بن فرج مرد.

امام(علیه السلام) فرمود: «الحمد لله علی ذلك»؛ بر این نعمت خدای را حمد می گویم و ۲۴ بار حمد الهی را تکرار نمود. آن گاه فرمود: هیچ می دانی او - که خدا لعنتش کند - به پدرم محمد بن علی(علیه السلام) چه گفت؟
گفتم: نه.

فرمود: پدرم چیزی به او گفت و او به پدرم گفت: می پندارم مست باشی؟

امام جواد(علیه السلام) فرمود: بار خدایا، می دانی که روزم را برای تو به روزه سپری کردم و اگر چنین است، طعم [تلخ] جنگ و خواری اسیری را به او بچشان! به خدا سوگند چند صباحی نگذشته بود که هرآنچه داشت به غارت رفت و خود در بند اسارت گرفتار شد و اینک در اسارت مرده است.^(۲۱۷)

شهادت امام جواد(علیه السلام)

بیشتر از انگیزه های معتصم در به شهادت رساندن امام جواد(علیه السلام) و انتخاب ام الفضل برای عملی کردن این جنایت سخن گفتیم. افزون بر دلایل پیش گفته شده که معتصم را واداشت تا ام الفضل را برای کشتن امام جواد(علیه السلام) برگزیند، اقدام ام الفضل به تحریک پدرش مأمون برای کشتن امام جواد(علیه السلام) بود.^(۲۱۸)

«ابونصرانی» در این باره آورده است: «حکیمه دختر محمدبن علی بن موسی بن جعفر (عمه امام حسن عسکری)(علیه السلام) برای من گفت: هنگامی که محمدبن علی الرضا(علیه السلام) از دنیا رفت نزد همسرش «ام عیسی»^(۲۱۹) دختر مأمون رفتم تا او را سر سلامتی داده، تسلیت گویم. او به شدت اندوهگین بود و بر امام جواد(علیه السلام) بیتابی می کرد، آن سان که از شیون و گریه خود را در معرض هلاک قرار داده بود و بیم آن داشتم که بمیرد. [آن گاه] از کرم، اخلاق نیکو، شرافت، اخلاص، عزت و کرامت خدا داده او سخن گفتیم. در این هنگام ام عیسی گفت: شگفت انگیزتر، بزرگتر و توصیف ناپذیرتر از آنچه گفتم، باز گویم؟

گفتم: آن چیست؟

گفت: او را سخت زیر نظر داشتم و پیوسته مراقب رفتار او بودم. گاهی سخنی می گفت که از آن به پدرم شکایت می بردم و او به من می گفت: دخترکم، با او بردباری کن که او پاره تن رسول خداست.

روزی زنی نزد من آمد و سلام داد. پرسیدم: که هستی؟

گفت: از نوادگان «عماربن یاسر» و همسر همسرت ابوجعفر، محمدبن علی الرضا(علیه السلام) هستم.

چنان دستخوش حسد شدم که تحمل پذیر نبود و در حالی قرار گرفته بودم که می خواستم خانه را ترک کنم و بر اثر وسوسه شیطان نسبت به آن زن بی حرمتی کنم،

۲۱۷. بحار الانوار ۵۰ / ۶۲ - ۶۳.

۲۱۸. حیاة الإمام محمدالجواد(علیه السلام) / ۲۶۴.

۲۱۹. ام عیسی، کنیه ام الفضل و نام او زینب است.

اما بر خود مسلط شده، خشم خود را فرو خوردم و او را تکریم کرده، جامه هایی به او دادم. چون از پیش من رفت، برخاسته نزد پدرم رفتم و ماجرا را به او گفتم. پدرم که کاملاً مست بود، فریاد برآورد: ای غلام، شمشیری برای من بیاور. شمشیر حاضر شد و پدرم سوار مرکب گردید و گفت: به خدا سوگند، او را خواهم کشت.

من که چنین صحنه ای را می دیدم گفتم: «إنا لله و إنا اليه راجعون». خود و همسرم را گرفتار چه بلایی کردم؟ و بر گونه خود کوبیدن آغازیدم. پدرم بر او وارد شد و با ضربه های مکرر شمشیر او را قطعه قطعه کرد و آن جا را ترك گفت و من نیز گریزان و ترسان در پی او روان شدم. چون روز برآمد، نزد پدرم رفتم و به او گفتم: هیچ می دانی دیروز چه کردی؟

گفت: چه کردم؟

گفتم: ابن الرضا را کشتی.

چشمان پدرم برقی زد و از هوش رفت. چون به هوش آمد، گفت: وای بر تو، چه می گویی؟

گفتم: ای پدر، به خدا سوگند همان است که گفتم. تو بر او وارد شدی و با ضربه های پیایی شمشیرت او را کشتی.

پدرم از این پیشامد سخت دچار اضطراب شد و گفت: یاسر خادم را بیاورید.

یاسر حاضر شد و پدرم به او گفت: وای بر تو، دخترم چه می گوید؟

یاسر گفت: ای امیرالمؤمنین، او راست گفته است.

مأمون با شنیدن سخن یاسر با دست بر سینه و صورت خود می کوفت و می گفت: «إنا لله و إنا اليه راجعون». به خدا سوگند، هلاکت، بدنامی و رسوایی همیشگی نصیب ما شد. وای بر تو ای یاسر، جویای احوال او شو و شتابان مرا آگاه کن که نزدیک است جان بدهم.

یاسر پی مأموریت خود روان شد و من همچنان بر صورت خود می کوفتم. چیزی

نگذشت که یاسر بازگشت و گفت: ای امیرالمؤمنین، تو را بشارت باد!

پدرم گفت: تو را بشارت باد، چه خبری به دست آورده ای؟

یاسر گفت: بر او وارد شدم و او را دیدم که جامه ای بر تن داشت و رواندازی بر خود کشیده بود و مسواک می کرد. بر او سلام کردم و گفتم: ای پسر رسول خدا، دوست دارم جامه ای که بر تن داری به من بدهی تا در آن نماز گزارم و به آن متبرک شوم.

از آن رو چنین درخواستی کردم تا بدن او را ببینم و مطمئن شوم آیا جای شمشیر بر بدن او وجود دارد یا نه. او جامه خود را درآورد. در آن هنگام بدن او را که همانند عاج، سفید بود و کمی به زردی می گرایید [در کمال سلامت] دیدم.

پدرم مأمون مدتی می گریست، سپس گفت: با این [معجزه] دیگر چیزی [برای انکار] نمانده است و این امر، عبرتی برای اولین و آخرین خواهد بود. آن گاه به یاسر گفت: ای یاسر، تنها چیزی که از ماجرا به یاد دارم این است که شمشیر خواستم و سوار بر مرکب شده، نزد او رفتم و از نزد او بیرون شدم، اما از دیگر قضایا و بازگشتن به مجلس خود هیچ چیزی به یاد نمی آورم. خدا این دختر را مورد لعنت پیایی و بی امان خود قرار دهد.

ای یاسر، نزد او رفته، از زبان من به او بگو: از این پس اگر نزد من بیایی و از او (امام جواد) (علیه السلام) شکایت کنی یا بی اجازه او از خانه بیرون شوی، انتقام او را از تو خواهم ستاند. آن گاه نزد ابن الرضا برو و سلام مرا به وی برسان و بیست هزار دینار از خزانه برگرفته به همراه اسبی که روز گذشته سوار آن شدم، برای او ببر. پس از آن [طی فرمانی] به هاشمیان دستور داد تا بر او وارد شده، به حضرتش سلام دهند.

یاسر می گوید: فرمان مأمون را به هاشمیان رساندم و خود نیز همراه آنان بر او وارد شده، سلام داده و سلام مأمون را به او رساندم و دینارها را مقابل حضرت گذاردم و اسب مأمون را به او نشان دادم. او زمانی به اسب نگریست، سپس لبخندی زد و گفت: ای یاسر، آیا چنان سابقه ای داشتیم که او این گونه بر من یورش آورد؟ آیا نمی داند که یاور و مانعی دارم که مرا از [گزند] او ایمن داشته، مانع میان من و او خواهد بود؟

گفتم: سرورم، ای پسر رسول خدا، گلایه را رها کن و درگذر. به خدا و به جدت رسول خدا سوگند که [تحت تأثیر مستی] نمی دانست چه می کند و در کجای این خاکدان قرار دارد. او سوگندی صادقانه یاد کرده و نذر شرعی نموده که از آن پس مست نکند، چرا که دریافته شراب، از دام های شیطان است. ای پسر رسول خدا، چنانچه نزد او رفتی چیزی از این ماجرا به او گوشزد مکن و او را در مورد کردارش ملامت منما.

او گفت: به خدا سوگند، همین کار را می خواستم بکنم.

آن گاه جامه های خود را خواست و بر تن نمود و برخاست و مردم همگان با وی برخاستند. او نزد مأمون رفت و مأمون با دیدن ابوجعفر برخاست و او را در آغوش کشیده، به سینه اش فشرد و به گرمی از وی استقبال کرد. مأمون اجازه ورود به کسی نداد و با ابوجعفر به گفت و گو پرداخت و از او خواست هرچه می خواهد فرمان دهد که

فرمانش مطاع خواهد بود. چون گفت و گو به سر آمد، ابوجعفر، محمد بن علی الرضا (علیه السلام) گفت: ای امیر المؤمنین.

مأمون گفت: در خدمتم، آنچه خواهی فرمان ده.

ابوجعفر گفت: نصیحتی به تو می کنم، آن را بپذیر.

مأمون گفت: ای پسر رسول خدا، شایسته سپاسی، آن نصیحت چیست؟

ابوجعفر گفت: می خواهم شب ها از خانه خارج نشوی، زیرا تو را از گزند این مردم نگویند در امان نمی بینم. وانگهی دعایی دارم که می توانی خود را با آن از بلاها، شرور، آفت ها، بیماری ها و سختی ها در امان داری و اگر با آن در مصاف سپاه روم و ترك قرارگیری و تمام مردم پشت در پشت در صدد از پای در آوردن تو باشند به خواست خدای جبار، به خواسته خود نخواهند رسید، همان گونه که روز گذشته خدا مرا از [گزند] تو رهایی بخشید. اگر مایل باشی آن را برای تو بفرستم تا از آنچه گفته شد ایمن گردی.

مأمون گفت: آری. آن را با دست خودت بنویس و برای من بفرست. ابوجعفر نیز پذیرفت.

یاسر می گوید: چون صبحگاه فرا رسید ابوجعفر مرا خواست و هنگامی که به حضور او رسیدم، تکه نازکی از پوست آهو که در «تهامه» فراهم شده بود خواست و دعا را بر روی آن نوشت و گفت: ای یاسر، این را برای امیر المؤمنین ببر و [از زبان من] به او بگو: استوانه ای سیمین تهیه کند و آنچه را که خواهم گفت بر آن نقش زنند. هرگاه بخواهد آن را بر بازو ببندد، ابتدا وضویی نیکو بسازد و چهار رکعت نماز گزارد و در هر رکعت سوره حمد يك بار، آیه الكرسي هفت بار، آیه «شهد الله...» هفت بار، سوره شمس هفت بار، سوره لیل هفت بار و سوره توحید هفت بار بخواند. آن گاه در گرفتاری ها

و هنگام رسیدن بلاهای سخت، آن را بر بازوی راست خود ببندد که به حول و قوه خداوند از تمام چیزهایی که بیم دارد، ایمن خواهد بود و اگر به جنگ رومیان نیز برود به خواست خدا و به برکت این حرز پیروز خواهد شد. [فراموش نکند که] این [نماز یا بستن دعا] به هنگام طلوع ماه در برج عقرب نباشد.

نقل شده است: هنگامی که مأمون خواص این حرز را از ابوجعفر شنید، برای یورش به روم لشکر کشید و به مدد نصرت الهی بر آنان پیروز شد و غنایم بسیاری به دست آورد. مأمون در تمام جنگ ها این حرز را همراه داشت و از یاری و نصرت

خداوند بهره مند و با اراده خدا فاتح میدان می شد که همو با حول و قوه خود سرپرست [و بخشنده] آن پیروزی هاست». (۲۲۰)

بنا به قول مورخان، ام الفضل با مسموم کردن امام جواد(علیه السلام) جنایت بزرگ خود را مرتکب شد. در تاریخ آمده است: «معتصم در تکاپو بود تا راهی برای کشتن ابوجعفر(علیه السلام) بیابد. از آن جا که می دانست ام الفضل [از این که او همسر دیگری نیز دارد] از او رویگردان و سخت نسبت به او خشمگین است، او را برای انجام این مأموریت مناسب یافت و ام الفضل نیز پیشنهاد او را پذیرفت. وی مقداری انگور رازقی را به زهر آلوده کرد و برای ابوجعفر آورده، نزد او گذارد. چون ابوجعفر از آن انگور خورد ام الفضل از کرده خود پشیمان شد و گریه سر داد. ابوجعفر به او گفت: چرا گریه می کنی؟ به خدا سوگند، خدا به فقری جبران ناپذیر و به بیماری ای که نتوان پنهانش کرد گرفتارت خواهد نمود.

ام الفضل در اثر نفرین ابوجعفر از ناحیه اندام زیرین خود دچار بیماری شد و هرچه اندوخته بود هزینه بیماری خود کرد و تهیدست شد، به گونه ای که بر او ترحم کرده، اندک مالی به او می دادند. سرانجام، آن بیماری ام الفضل را از پای درآورد». (۲۲۱)

امام جواد(علیه السلام) با خوردن انگور زهر آلوده که ام الفضل فراهم آورد، سخت رنجور شد و مسموم از دنیا رفت. او تا واپسین دم از یاد خدا غافل نبود و نام و ذکر حضرتش را بر زبان داشت. با وفات او یکی دیگر از ستارگان درخشان امامت و رهبری معصوم اسلام، خاموشی گرفت. هرچند عامل ظاهری به شهادت رساندن امام جواد(علیه السلام) کینه و حسادت زنانه بود، اما در واقع، اختلاف دیرینه حق و باطل بود که این جنایت را بر صفحه تاریخ نگاشت و طاغوت روزگار معتصم عباسی، حق و حقیقت را که در وجود امام جواد(علیه السلام) تبلور داشت، تحمل نکرده، آن حضرت را از میان برداشت و با به شهادت رساندن امام جواد(علیه السلام) توماری از تومارهای رسالت اسلامی را در هم پیچید که اندیشه را درخشش بخشید و چراغ خانه علم و فضیلت را در سراسر گیتی پرتو افشان کرد.

مراسم تدفین امام جواد(علیه السلام)

پیکر امام جواد(علیه السلام) غسل و کفن شد و «الواثق» و معتصم بر جنازه حضرت نماز گزاردند، (۲۲۲) پیکر امام به سمت قبرستان قریش حمل شد و انبوه مردم در تشییع

پیکر امام جواد(علیه السلام) شرکت کردند. بغداد روزی همانند روزی که امام جواد(علیه السلام) تشییع شد به خود ندیده بود. ده ها هزار انسان در دسته های عزادار فضایل او را بر می شمردند و بر او مویه می کردند و از دست دادن امام جواد(علیه السلام) را خسارت سنگینی می خواندند که بر مسلمانان وارد شده بود. برای آن پیکر پاک قبری کنار قبر جد ارجمنش امام موسی بن جعفر(علیه السلام) حفر شد و او را با تمام ارزش های انسانی و معیارها و الگوهای مورد علاقه و توجه انسان های والا يك جا به خاک سپردند. (۲۲۳)

«ابوجعفر مشهدی» از «محمدبن رضیّه» و او از معلم امام ابوالحسن هادی(علیه السلام) نقل می کند که گفت: «او (امام هادی)(علیه السلام) در یکی از روزها که لوح (تخته یا صفحه چرمین) خود را در دست داشت و آن را می خواند، ناگهان به کناری انداخت و سراسیمه برخاست و در آن حالت گفت: «إنا لله و إنا إليه راجعون». به خدا سوگند پدرم از دنیا رفت.

به او گفتم: چگونه و از کجا دانستی او از دنیا رفته است؟

فرمود: [به لطف] جلالت و عظمت خدا چیزی بر ما پوشیده نیست.

گفتم: پس او از دنیا رفته است.

فرمود: این ها را وگذار و اجازه بده درون خانه شوم و سپس باز می گردم. آن هنگام از قرآن هرچه می خواهی از من بپرس که از حفظ پاسخ خواهم داد. آن گاه وارد منزل شد و من از سر دلواپسی دنبال او روان و جویای حال او شدم. گفته شد [ابوالحسن هادی] وارد این خانه شد و درب را بست و به من فرمود: اجازه ورود به کسی مده تا خود نزد شما بیایم.

آن گاه امام(علیه السلام) با شمایل دگرگون خارج شد و می گفت: «إنا لله و إنا إليه راجعون». به خدا سوگند پدرم از دنیا رفت.

به او گفتم: فدایت گردم، آیا پدرت رحلت کرد؟

فرمود: آری و او را غسل دادم و کفن کردم و جز من نباید دیگری این کار را می کرد.

۲۲۲. نمازی که معتصم بر پیکر امام جواد(علیه السلام) خواند اقدامی تبلیغاتی بود تا خود را از قتل آن حضرت میرا سازد. بر اساس روایات، امام معصوم توسط امام پس از خود غسل و کفن شده و همو بر او نماز می خواند. بنابراین مانعی وجود ندارد که امام هادی(علیه السلام) هنگام تجهیز پدرش حضور یافته باشد. چه این که خود امام هادی(علیه السلام) به این امر تصریح کرده است. ر. ک: مسند الإمام محمدالجواد(علیه السلام) // ۱۲۵ - ۱۲۶.

۲۲۳. حياة الإمام محمدالجواد(علیه السلام) // ۲۶۳.

آن گاه به من فرمود این ها را واگذار و آیات قرآن را از من بپرس و اگر بخواهی آن را برای تو تفسیر خواهم کرد.

گفتم: اعراف را بخوان و او پس از «استعاذه^(۲۲۴)» خواند: «(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَإِذْ نُنْفِئُ الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ...)^(۲۲۵); به نام خدای بخشایشگر مهربان. و [یاد کن] هنگامی که کوه [طور] را بر فرازشان سایبان آسا برافراشتیم و چنان پنداشتند که [کوه] بر سرشان فرو خواهد افتاد.»^(۲۲۶)

مدت عمر و تاریخ شهادت امام جواد(علیه السلام)

امام جواد(علیه السلام) بنا به قول مشهور ۲۵ سال^(۲۲۷) زندگی کرد و جوانترین امامان دوازده گانه بود. او تمام دوران زندگی اش را در راه عزت بخشیدن به اسلام و مسلمانان و فراخواندن مردم به ورود به دایره توحید، ایمان و تقوا سپری کرد و در همین راه و با همین هدف دنیا را وداع گفت. او در روز سه شنبه، پنج ماه ذی قعدة سال ۲۲۰ ق. جان به جان آفرین تسلیم کرد. روایت های دیگری نیز در دست است که شهادت او را در آخر ماه ذی قعدة، ششم ماه ذی حجه و پنج روز مانده از ذی حجه همان سال ثبت و نقل کرده اند.^(۲۲۸)

پس درود بر او باد روزی که زاده شد و روزی که امامت مردم را بر عهده گرفت و صبورانه و به امید پاداش الهی در راه خدا به جهاد پرداخت و روزی که به شهادت رسید و روزی که زنده برانگیخته خواهد شد.

۲۲۴. گفتن أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.

۲۲۵. اعراف/ ۱۷۱.

۲۲۶. الثاقب/ ۲۰۴.

۲۲۷. حیاة الإمام جواد(علیه السلام)/ ۲۶۴.

۲۲۸. کافی ۱/ ۴۹۷؛ حدیث ۱۲؛ إعلام الوری (به نقل از: ابن عیاش) و التهذیب ۶/ ۹۰.

بخش سوم

ضرورت های عصر امام جواد(علیه السلام)

در دو بخش پیشین با ویژگی عصر امام جواد(علیه السلام)، ماهیت و طبیعت تعامل حاکمان با آن حضرت و خط الهی او و جماعت صالحان آشنا شدیم؛ همان هایی که در کنار امام به حق و آینه تمام نمای خط الهی برای بشریت، حضرت امام جواد(علیه السلام) قرار گرفتند و هرگز از او و اعتقادات پاک خود که از آن حضرت و پدران بزرگوارش گرفته بودند، دست نکشیدند.

در این فصل با کندو کاوی در وظایف الهی که در قالب احکام و شرایع اسلامی بر دوش اهل بیت(علیهم السلام) به ویژه امام نهم حضرت جواد(علیه السلام) نهاده شده بود، با چکیده ضرورت های عصر آن حضرت که دارای شرایط خاصی، و نوآوری های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بود، آشنا می شویم.

این خاندان، دست پروردگان پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بودند تا پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسالت الهی را از ترفندها و توطئه های شاهان و واعظان درباری حفاظت کرده، امت اسلامی را نیز در برابر لغزیدن و سقوط در پرتگاه های انحراف مصونیت بخشند. امت اسلامی از آن رو شایسته چنین مراقبت و حفاظتی بود که به صورت امتی زنده در آمده بود تا وظیفه خود را در به دوش کشیدن مشعل فرهنگ و تمدن اسلامی - الهی و گستراندن آن در سراسر جهان ایفا کند. البته این امت دستخوش صدمه های سنگینی شد که در انحراف رهبری سیاسی، تبلور یافته بود که این انحراف در عرصه های دیگر حیات اسلامی نیز سرایت پیدا کرد.

امام جواد(علیه السلام) در آن عصر با آن ویژگی ها از يك سو در برابر دستاوردهایی در عرصه مهم رهبری سیاسی و حیات اسلامی قرار داشت که پدران آن ها را تحقق بخشیده بودند و از سوی دیگر با پدیده های جدیدی رو به رو بود که در عرصه سیاست، اجتماع و دین چهره نمود. البته مورد اخیر، نتیجه فضای بازی بود که دستگاه خلافت اسلامی! برای جریان های منحرف فراهم آورد تا بتوانند با آزادی تمام در گستره اسلامی فعالیت کنند. از آن رو حاکمان چنین فرصتی را به جریان های یاد شده می دادند

تا بدون دخالت و رویارویی مستقیم، خط و جبهه الهی اهل بیت(علیهم السلام) را تضعیف کنند.

امام جواد(علیه السلام) نیز باید با در نظر گرفتن شرایط زمان، میان وظایف الهی خود از يك سو و امکانات موجود و آنچه در چنان شرایطی قابل تحقق بود از سوی دیگر، موازنه و تعادل برقرار کند تا از این رهگذر به اهداف بزرگ و نهایی نزدیک شود؛ اهدافی که شریعت و صاحب شریعت برای او ترسیم کرده بود و از او سرپرستی صاحب رسالت و رهبری الهی ساخته که خویش را وقف خدا و دین جاودانه او کرده بود.

با این توضیح ضرورت های عصر امام جواد(علیه السلام) و نقشی کار آمد که حضرتش می بایست در گستره اسلامی ایفا می کرد و اهدافی که برای جماعت صالحان تحقق می بخشید، روشن می شود. از این رو این بحث را به دو بحث اصلی تقسیم می کنیم:

نخست: ضرورت های گستره اسلامی به صورت عام؛

دوم: ضرورت ها و نیازهای جماعت صالحان.

ضرورت های گستره اسلامی را در بندهای زیر خلاصه می کنیم:

۱. اثبات شایستگی خط اهل بیت(علیهم السلام) به ویژه شایستگی امام جواد(علیه

السلام) برای احراز منصب الهی رهبری و امامت توده مسلمانان؛

۲. برخورد با تلاش خط حاکمیت که با تمام توان برای کاستن از منزلت اهل

بیت(علیهم السلام) و پیروان آنان و نیز تحریک توده مردم به میدان آمده بود؛

۳. زمینه سازی بصورت فراگیر برای برپائی دولت حق - که در انتظار آن بودند -

علیرغم تلاش های حاکمان برای نابود و بی اثر کردن مساله مهدویت و حضرت مهدی(عج).

۴. رویارویی با بدعت ها، انحراف ها و جریان های منحرفی که در گستره اسلامی

پدید آمده بودند؛

۵. توجه و عنایت به دغدغه های امت اسلامی .

ضرورت ها و نیازهای جماعت صالحان نیز به این شرح بودند:

۱. عینیت و تحقق یافتن امامت جوان، باگذشتن از تمام قوانین طبیعی.

۲. استوار کردن ساختار فرهنگی، روانی و تربیتی جماعت صالحان؛

۳ . استحکام و قوام بخشیدن به تشکیلات جماعت صالحان و آماده سازی آنان برای دوران طولانی غیبت;

۴ . فراهم کردن زمینه برای امامت زود هنگام امام هادی(علیه السلام) در آن شرایط سخت;

۵ . فراهم کردن زمینه برای امام غایب(عجل الله تعالی فرجه) و آماده سازی فکری- روانی برای عصر غیبت که می بایست با سختی های آن شرایط ویژه، متناسب داشته باشد.

تفصیل ضرورت ها و نیازهای گسترده اسلامی به صورت عام را در بخش بعدی مطرح خواهیم کرد و بحث ضرورت ها و نیازهای جماعت صالحان را به بخش های پس از آن ارجاع می دهیم.

قسمت چهارم

بخش نخست

امام محمد جواد (علیه السلام) و تقاضاهای عمومی گستره اسلامی

بخش دوم

امام جواد (علیه السلام) و نیازهای گروه صالحان

بخش سوم

مدرسه و میراث علمی امام جواد (علیه السلام)

بخش نخست

امام محمد جواد (علیه السلام) و تقاضاهای عمومی گستره اسلامی

این بخش در چند مبحث بررسی می شود:

۱. اهل بیت (علیهم السلام) و رهبری الهی

شخصیت علمی و گوهر والای حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) برای همگان روشن شده بود و عامه مردم او را با ویژگی های والای می شناختند. از این رو در دل و جان تمام افراد جامعه جای گرفته و اندیشه و جان همگان را جذب خویش کرده بود و این وضعیت برای مأمون سخت می نمود. این بود که مأمون بر آن شد تا از قدر و منزلت آن حضرت نزد دوستداران اهل بیت (علیهم السلام) بکاهد و عشق و علاقه مندی به او را از دل آنان بزداید. چون در رسیدن به هدف ناکام ماند، بر آن شد تا راهی بیابد و از آن طریق امام رضا (علیه السلام) را از میان بردارد و بدین ترتیب از حضور فعال امام (علیه السلام) در گستره اسلامی رهایی یابد. او راه دیگری جز این نمی یافت، چرا که اگر می خواست به امام (علیه السلام) اجازه بازگشت به مدینه بدهد، آن حضرت با آن شهرت و درخشش شخصیتی که به دست آورده بود، حکومت مأمون و در نهایت سلطه خاندان عباسی را از بین می برد. از دیگر سو ماندن امام (علیه السلام) در مرکز خلافت کم خطرتر از بازگرداندن او به مدینه نبود و همان تأثیر را بر سلطنت مأمون می گذارد و خط الهی امامت را تقویت می کرد.

موضوع دیگری که منش و رفتار بنی عباس را به طور عام و مأمون را به ویژه، تحت تأثیر می گذارد، نگرانی آنان از قضیه امام موعود بود که طبق وعده خداوند به امت ها امام موعود می بایست حق را سامان دهد، پراکندگی ها را به جمعیت تبدیل کند و بر ارکان و بنیان ستم و سرکشی سرکشان فایق آید.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) امام موعود مهدی منتظر (عجل الله تعالی فرجه) را با نام و نسب به همگان معرفی کرده، ویژگی ها و اوصاف و علایم او را برشمرده، او را نهمین فرزند از نسل امام حسین (علیه السلام) خوانده، از رهبری جهان شمول او سخن گفته

بود و ظالمان را از آمدن او بیم و مؤمنان و مستضعفان را مژده رسیدن عدالت مجسم می داد. چنین پیشگویی هایی اگر از طالع بینی عادی نقل می شد، آرامش روانی حاکمان ستمگر را به سرگشتگی و ناآرامی مبدل می کرد، چه رسد به این که هشدار از سوی پیامبری نقل می شد که با مبدأ وحی ارتباط داشت و براساس آنچه بدو وحی می شود سخن می گفت. از جهت دیگر آنان که همواره در پی وسیله و راه کاری بودند تا قدرت خود را تثبیت کنند و برای رویارویی با هر خطر احتمالی هزاران تدبیر می اندیشیدند، حال که خطر بزرگ را در چند قدمی خود می دیدند دیگر چه جای بی تفاوتی بود!

پیامبر اگر (صلی الله علیه وآله) دوازده جانشین خود را - که از اهل بیت (علیهم السلام) بودند - به نام برشمرده بود همگی از قریش و از فرزندان علی بن ابی طالب بودند و آنچه پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرمود، تا آن لحظه تحقق یافته بود و اینک هشتمین جانشین پیامبر (صلی الله علیه وآله)، یعنی امام رضا (علیه السلام) و پنجمین فرزند امام حسین (علیه السلام) حضور عینی داشت. عباسیان نیز برای حفظ بقای خود از هیچ کوششی دریغ نمی کردند. لذا بعید به نظر نمی رسد که دستگاه حاکم در تلاش بود تا به وسیله عناصر وابسته به خود، صفوف به هم فشرده جماعت صالحان را درهم شکسته، در میان آنان نفوذ کند؛ همان هایی که حریصانه بر حفظ تراث اهل بیت (علیهم السلام)، علوم ربانی آنان و اسراری که به آنان سپرده شده بود پایورزی می کردند و امانت هایی در اختیار داشتند که تنها مؤمنان از آزمون برآمده شایستگی حفاظت از آن ها را داشتند.

بنی عباس که سلطه یافتن بر جماعت صالحان را ناممکن می دیدند، بر آن شدند تا با نفوذ در میان آنان، اطلاعاتی کسب کنند تا آنان را در شناسایی خط مخالف حکومت، یاری کند.

این حاکمان می دانستند که ولادت منجی موعود امام مهدی (عج) نزدیک است، اما زمان ولادت و ظهورش بر آنان پوشیده بود. از همین رو شیوه فرعون را در پیش گرفتند که می کوشید تا از ولادت حضرت موسی (علیه السلام) جلوگیری کند. آنان به پندار باطل خود می خواستند از ولادت امام مهدی (عج) ممانعت کنند. این بود که امامان اهل بیت (علیهم السلام) را به دقت زیر نظر می گرفتند تا مانع به دنیا آمدن کسی شوند که نامش آنان را هراسان و نگران می کرد. لذا حتی در زندگی فردی و خصوصی آنان نفوذ کرده، می کوشیدند تا کوچکترین مسائل زندگی آنان را با گماشتن مأمور خاصی زیر نظر گیرند و اصرار مأمون بر دادن ام الفضل به امام جواد بهترین گواه بر این مطلب است.

حاکمان عباسی بدین اندازه بسنده نکرده بلکه، اهل بیت(علیهم السلام) را در انتخاب همسر و ازدواج و نیز داشتن فرزندان محدود می کردند. می بینیم که امام رضا(علیه السلام) و امامان پس از او در مقایسه با امامان پیش از آن حضرت به طور چشم گیری فرزندان و همسران کمتری داشتند.

خلفای عباسی در این راستا تلاش فراوانی به کار بستند تا با انتخاب نام های: مهدی و المهدی، جایگزینی برای امام مهدی منتظر(عجل الله تعالی فرجه) به امت اسلامی معرفی کرده، بدین وسیله، افکار عمومی توده مردم را فریب داده، خود را همان افراد نام برده شده در روایات پیامبر(صلی الله علیه وآله) بخوانند. اینان غافل از این بودند که ریسمان دروغ کوتاه است و روزی حقیقت آشکار می شود و نمی توانند برای روزگاری دراز تظاهر به حقانیت کنند، چرا که آنان در خاندانی پرورش یافته و بالیده بودند که هیچ نشانی از حقیقت و ارزش های بی بدیل الهی نداشت. لذا تحریفی که آنان ساخته و پرداخته بودند نتوانست هدف آن ها را تحقق بخشیده، حقیقت امام مهدی منتظر(عجل الله تعالی فرجه) را در پس پرده نگاه داشته، به زعم آنان، این حقیقت را از اندیشه ها بزداید.

آنان که در تحریف حقیقت امام زمان(علیه السلام) و ممانعت از ولادت او ناتوان مانده بودند، تنها يك راه پیش رو داشتند و آن این بود که در انتظار به دنیا آمدن امام موعود بنشینند و او را از پای درآورند و بدین ترتیب، خود را از کابوسی که بر زندگی آنان سایه افکنده بود رها سازند و این کابوس حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) بود که در نهایت، کاخ ستمگران را بر کاخ نشینان ستمگر ویران می کرد.

البته اطمینان مطلق عباسیان به این حقیقت، ضروری به نظر نمی رسد که مجرد احتمال آمدن چنین امامی کافی بود تا آنان در برابر خطر احتمالی که به زودی آنان را تهدید خواهد کرد، تصمیم های قاطعی بگیرند. از همین جهت بود که عرصه سیاست از يك سو و نیاز عمومی مسلمانان از سوی دیگر می طلبید تا امید بزرگ و فراگیر به نابودی جور و ظالم و ظالمان به دست امام قائم از خاندان رسالت و همو که پیامبر(صلی الله علیه وآله) و دیگر امامان معصوم(علیهم السلام) مژده آمدن او را داده بودند، همچنان در دل ها زنده و جوشان بماند. امید به چنین حقیقتی به عنوان نیاز واقعی امت اسلامی که یکی از مأموریت های امامان اهل بیت(علیهم السلام) به شمار می رفت، می بایست از سوی آن بزرگان نیرومندتر می شد؛ همان امامانی که نتوانستند آنچه را که باید امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه) به اجرا گذارد، عملی کنند.

آنچه آنان می توانستند انجام دهند این بود که افکار عمومی امت را برای پذیرش ولادت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) آماده کرده، این حقیقت را برای آنان روشن کنند که او زنده خواهد ماند و از پس پرده غیبت، به امور مسلمانان خواهد پرداخت تا این که زمینه قیام و انقلاب مبارك و شکوهمند او که قرآن بشارت آن را داده و روایات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آن را تأیید کرده اند، فراهم شود.

در برابر این نیاز همگانی، عباسیان بر تلاش خود برای جلوگیری از ولادت او افزوده و شتاب بیشتری به آن می دادند. در چنین شرایطی، امام جواد (علیه السلام) و امامان پس از او دو وظیفه داشتند، یکی حفظ روح امید بزرگ و روشن نگاه داشتن شعله آن بود و دیگری پنهان داشتن مسأله ولادت امام منتظر (عجل الله تعالی فرجه) و زمان آن از دیدگان کاونده حاکمیت. آن بزرگواران با این شیوه می خواستند رهبر الهی و امام موعود (عجل الله تعالی فرجه) را - که خود را وقف خدا می کرد و می بایست پرچم اسلام محمدی را بر دوش کشیده و تمام آرزوهای پیامبران را تحقق بخشد - از گزند حاکمان عباسی دور نگاه دارند.

امامان اهل بیت (علیهم السلام) توانستند با منش و رفتار خود - که چالش عملی، علمی و اخلاقی آشکاری به شمار می رفت - حاکمان منحرف را رسوا کنند و بدین ترتیب فاصله بزرگی که میان حاکمیت و خطی که شایستگی رهبری امت و به دست گرفتن امور آن را دارد برای امت اسلامی روشن نمایند. در عین حال امت همچنان نیازمند شناخت بیشتر فاصله معنوی میان خط اهل بیت (علیهم السلام) و خط مشی حاکمیت بود و می بایست به ماهیت نقاب های دروغینی که حاکمان ستمگر در پس آن پنهان شده بودند پی ببرد.

مأمون توانست با ازدواج دخترش ام الفضل با آن حضرت به هدف خود نزدیک شود، زیرا از يك سو تمام تحرکات امام جواد (علیه السلام) را زیر نظر می گرفت و از سوی دیگر ام الفضل او را از داشتن فرزندی از خود و از همسری دیگر محروم می کرد.^(۲۲۹) با تحقق بخشیدن به این هدف مأمون، دیگر اهداف او را که در این بخش بیان شد نیز به سامان می رساند.

۲۲۹. چرا که در آن روزگار امام (علیه السلام) می توانست علیرغم داشتن همسری چون دختر مأمون کنیزی را به همسری گزیند و از او صاحب فرزند شود. بیم و حسادت از چنین رخدادی در شکایت ام الفضل از امام جواد (علیه السلام) نزد پدرش کاملاً مشهود است.

حاکمان پس از مأمون با پیروی از او امامان را زیر نظر می گرفتند و جایگزینی مناسب، برای این کار نمی دیدند، چرا که مأمون با دست آوردن به جنایت هولناک کشتن امام رضا(علیه السلام) خود را رسوا کرده بود. وانگهی او که برای رهایی از امام رضا(علیه السلام) که رقیب بزرگی برای قدرتش به شمار می رفت، دست به این جنایت زد، اینک رقیبی دیگر در پیش روی خود می دید که در مبارزطلبی و به خاک مالیدن بینی ستمگران قدرتمند از او برتر بود.

حال، شرایط امام جواد نه ساله سؤال هایی بنیادی برای مأمون و توده مردم و برخی از شیعیان به وجود آورده بود و آن این که این کودک تا چه اندازه توانایی و شایستگی ایفای وظیفه امامت و رهبری الهی بر مردم را دارد؛ امامتی که فرمانبرداری اش بر همگان واجب است و صاحب چنین مقامی باید بتواند تمام موانع سیاسی و اجتماعی موجود را پشت سر گذارد.

در چنین شرایطی و با وجود سؤال های فراوان، امام جواد(علیه السلام) رهبری مردم را در حالی بر عهده گرفت که سه عقبه پیش روی خود می دید، اما می بایست شایستگی خود را به رخ همگان بکشد، اگر چه به قیمت جانش تمام شود، زیرا ماندگاری خط امامت الهی و نیز اثبات حقانیت اهل بیت(علیهم السلام) و رسالت الهی اش برتر و با اهمیت تر از هر چیز دیگری بود. با توجه به آن شرایط، امام جواد(علیه السلام) باید هر پرسشی را پاسخ دهد و با تمام شخصیت های سیاسی و علمی محافل اسلامی چالش کند تا امر امامت و دیگر مسئولیت های مرتبط با امامت در دو سطح عامه مردم و خاصان یکجا برای او فراهم شود.

بنابراین اثبات امامت در سطح توده و خاصان مهمترین وظیفه الهی امام جواد(علیه السلام) در روزگار پس از شهادت پدرش امام رضا(علیه السلام) بود که امام رضا(علیه السلام) نیز با نصوصی بر امامت او تأکید داشته، او را به یاران و پیروان خود شناسانده بود. امام رضا(علیه السلام) که از اهداف نهایی مأمون و برنامه او در واگذاری ولایت عهدی به حضرتش آگاه بود، از همین دوره کوتاه در راه مصالح اسلام و مسلمانان بهره جست و مسأله امامت امام پس از خود را تقویت کرد و سرانجام در همین راه به شهادت رسید.

امام جواد(علیه السلام) با پاسخ هایی که در مجالس عمومی خلفا می داد، گامی کارآمد در راه اثبات حقانیت خط الهی اهل بیت(علیهم السلام) و امامت خود و نیز نشان دادن شایستگی اش برای رهبری عامه مسلمانان و اتمام حجت بر آنان، خلفا و عالمانی که

گرد خلفا جمع شده بودند، به جلو برداشته بود. همزمان با این دستاوردها پاسخ های امام جواد(علیه السلام) خلفا و علما را به چالش می خواند، علمایی که به عنوان پشتوانه علمی، فرهنگی و مشروعیت بخشی خلفا در نزد گروهی از آن جامعه دور شده از خط اصیل رسالت به شمار می آمدند، گروهی که فریفته ظواهر و شعارهای پر هیاهو شده و هرگز نتوانسته بود با تعقل و اندیشه به عمق جریان ها و رویدادهای موجود در جامعه اسلامی آن روز پی ببرد.

حاکمان می کوشیدند امامان اهل بیت را از نظرها بیندازند و از منزلت و جایگاه آنان بکاهند، چرا که آنان را معارضانی خاموش و مخالفان حکومت خودکامه و غاصبانه خود می دانستند. از این رو هر چه در توان داشتند برای کاستن از جایگاه و منزلت آنان به کار می بستند، اما حضور امام جواد(علیه السلام) و دیگر امامان در مجالس علمی خلفا و پاسخ دادن به پرسش های عالمان بزرگ زمان، تمام تلاش خلفا را ناکارآمد می کرد. از دیگر سو به همگان می فهماندند که امامت از نظر اهل بیت(علیهم السلام) اختصاص به کسانی دارد که معصوم و از سوی خدا و پیامبرش برای این امر انتخاب شده باشند.

۲. جامعه اسلامی و امامت زود هنگام در مدرسه اهل بیت(علیهم السلام)

وجود امام جواد(علیه السلام) در منصب امامت دلیل محکمی بر صحت عقیده اهل بیت(علیهم السلام) در مسأله امامت بود. این پدیده، یعنی احراز منصب و دیگر مسؤولیت های وابسته به آن در خردسالی دلیل قاطعی است بر سلامت اندیشه و عقیده مذهب اهل بیت(علیهم السلام) که تنها پیروان این مذهب از آن برخوردارند. براساس این عقیده، امامت منصبی الهی است که افراد آن نه با انتخاب مردم که براساس توانمندی و شایستگی رهبری فکری، علمی، دینی و عملی تمام مسلمانان از سوی خدا انتخاب و منصوب می شوند.

مورخان همصدا و بدون اختلاف نظر، آورده اند که هنگام وفات امام رضا(علیه السلام) فرزند و جانشین او امام جواد(علیه السلام) نه ساله بود و در همین سن امامت پس از پدر خویش را بر عهده گرفت.

چنین پدیده ای در میان امامان معصوم(علیهم السلام) بی سابقه و در نوع خود اولین مورد به شمار می رفت. اگر این پدیده را براساس معیارهای الهی و واقعیت تاریخی بکاویم، بی تردید آن را برای پذیرش حقایقیت مدرسه امام جواد(علیه السلام) و خط

اهل بیت(علیهم السلام) که امام جواد(علیه السلام) تبلور آن بود بسنده خواهیم دید و تنها فرضی که برای این پدیده می توان تصور کرد این است که امامت کودک خردسالی که در عمل، رهبری و هدایت شیعیان را در تمام عرصه های روحی، معنوی، فکری، دینی، فقهی و ... بر عهده گرفته و از تمام این صحنه ها سرافراز و پیروز برآمده، نشانه الهی بودن امامت اوست و هیچ تردیدی در آن وجود ندارد.

فرض های دیگری نیز وجود دارند که از مقبولیت برخوردار نیستند. این فرض ها را به شرح زیر برمی شمیریم:

یکم: شیعیانی که امامت امام جواد(علیه السلام) را پذیرفته بودند هنوز نمی دانستند که این مدعی امامت، خردسال است!

این فرض از آن رو مردود است که رهبران معصوم، حاجب، نگهبان و تشکیلات سلطنتی نداشتند تا مردم از دیدن آنان محروم و ممنوع باشند و از دیگر سو، دعوتی چون دعوت های صوفیه و دعوت های باطنی فاطمی نداشتند که داعیه را از دید مردم پنهان می دارند. امام جواد(علیه السلام) همانند پدران معصوم خود در دسترس شیعیان بود و آنان در هر طبقه اجتماعی قرار داشتند به طور مستقیم و رودرو با آن حضرت ارتباط داشتند و مسائل دینی و مشکلات روحی، معنوی و اخلاقی خود را از او می پرسیدند.

وانگهی امام جواد(علیه السلام) در نخستین باری که نزد مأمون حاضر شد، با اصرار از وی خواست تا به او اجازه بازگشت به مدینه دهد و مأمون خواسته او را اجابت کرد و امام(علیه السلام) به مدینه بازگشت و بیشتر عمر خود را در آن سامان سپری کرد. بدین ترتیب، امام جواد(علیه السلام) همواره در جمع طبقات مختلف مسلمانان، از جمله شیعیان معتقد به امامت و رهبری اش حضور داشت و آنان حضرتش را می دیدند.

بنابراین، فرض نخست مردود است، چرا که برخلاف طبیعتِ روابطی است که از آغاز، میان امامان اهل بیت(علیهم السلام) و پایگاه های مردمی شان به وجود آمده بود. دیگر آن که امام جواد(علیه السلام) زیر نظر خلیفه عباسی بود و در ماجرای ازدواج آن حضرت با ام الفضل دختر مأمون، دیگر عباسیان نسبت به این اقدام مأمون اعتراض داشتند و این بهترین گواه بر بطلان فرض اول است.

دوم: شیعیانی که در آن هنگام امام جواد(علیه السلام) را پذیرفتند از نظر فکری و علمی در سطحی نبودند که درست و نادرست بودن اعتقاد خود را نسبت به امامت کودکی که فقط مدعی است و امام نیست بازشناسند.

این فرض نیز از سوی تاریخ و سابقه این طایفه و سطح دانشی که به دست آورده بودند مردود است، چرا که طایفه شیعه پرورش یافتگان محضر امام باقر(علیه السلام) و امام صادق(علیه السلام) بودند و مدرسه سترگ اندیشه اسلامی را در کل جهان اسلام شکل می دادند؛ مدرسه ای که دو نسل پیاپی را در برمی گرفت که شاگردان امام صادق(علیه السلام) و امام کاظم(علیه السلام) و شاگردان دانش آموختگان این مکتب بودند. دو نسل فرهیخته و دانش اندوخته که در رأس شیعه قرار داشتند، در دانش: فقه، تفسیر، کلام، حدیث، اخلاق و دیگر دانش های اسلامی متمایز و برجسته بودند. بنابراین با برخورداری شیعیان از چنین مرتبه علمی و فکری دیگر ممکن نبود کسی بدون نشانه محکم، پشتوانه مستند و دلیل منطقی و معقول که برای پذیرندگان امامت زودهنگام قانع کننده باشد، تسلیم چنان امامتی شود. شایان توجه است که در آن شرایط پذیرش امامت چنین فردی به معنای در چالش شدن با تمام تنگنای آن روز بود که تنها راهوردی که برای ایمان آورندگان به آن امامت داشت، محدودیت، فشار، تعقیب، تهدید و کشته شدن بود.

دانشمندی پنجاه - شصت ساله را تصور کنیم که بر تمام رشته های علمی احاطه کامل دارد و بر همین اساس و بدون این که امام باشد، ادعای امامت کند. طبیعی به نظر می رسد که عده ای به دانش فراوان، هوشمندی و... ادعای او را پذیرفته، بدو ایمان آورند و چنین فرضی ممکن باشد. در مورد يك طایفه دانش اندوخته و کمال یافته وضع به گونه دیگری است که بی تردید کودکی نه ساله نمی تواند مجرد داشتن ادعای دروغین امامت، طایفه ای را با آن مرتبه از کمال و دانش و دارای بزرگترین مدرسه علمی و فکری در تمام جهان اسلام بفریبد. فراموش نکنیم که دانش آموختگان این مدرسه، در سراسر جهان اسلام آن روز، مانند: کوفه، قم، مدینه منوره حضور فعال داشته و با امام جواد(علیه السلام) در ارتباط بودند، پاسخ سوال های خود را از او می خواستند و وجوه شرعی و هدایای شیعیان را از جای جای جهان اسلام برای او می بردند. بی تردید پرورش یافتگان چنین مدرسه ای با آن درك و بینش فراگیر ممکن نبود بی دلیل و مدرک، کودکی را که امام نبود به امامت پذیرفته و از ماهیت او و ادعایش غافل باشند.

سوم: مفهوم «امام» و «امامت» برای شیعیان روشن نبود و این طایفه، امامت را صرفاً در نسبت خونی و وراثتی می دانست و نمی دانست که امام کیست، ارزش و جایگاه امام چیست و امام چه شروطی باید داشته باشد. تراث روایی متواتری که از امیرالمؤمنین(علیه السلام) تا امام رضا(علیه السلام) درباره شروط، حقیقت و نشانه های امامت

در درست شیعیان بود، فرض پیش گفته را به طور قطع تکذیب کرده و فاقد اعتبار می‌داند. همین امر، شیعیان را از پیروان دیگر مذاهب که امامت را منصبی بشری دانسته و رسیدن به آن را برای بسیاری از مردم آسان می‌خوانند و ادعای این منصب را برای هر مدعی جایز می‌شمارند، متمایز کرده است.

در حالیکه تشیع بر مفهوم عمیق الهی امامت که از مفاهیم اصولی و بدیهی شیعیان است به وجود آمد و امام در مفهوم شیعی، انسانی است که از نظر دانش، اخلاق، گفتار و رفتار بی‌مانند است؛ مفهومی که از روزگار امیرالمؤمنین(علیه السلام) تا عهد امام رضا(علیه السلام) دسته‌بزرگی آن را بیان کردند.^(۲۳۰)

بدین ترتیب تمام تفاسیل و ویژگی‌های امام و امامت به طور تدریجی برای شیعیان روشن و قطعی شده بود. راوی می‌گوید: «پس از وفات امام رضا(علیه السلام) وارد مدینه شدم و در جستجوی جانشین آن حضرت برآمدم. گفتند: جانشین امام رضا(علیه السلام) در روستایی نزدیک مدینه است.

به سوی روستا روانه شدم. در آن روستا خانه‌ای بود از آن امام موسی بن جعفر که به فرزندانش رسیده بود. بر در آن سرا شدم و دیدم خانه از جمعیت پر شده و یکی از برادران امام رضا(علیه السلام) در صدر مجلس نشسته بود، اما مردم می‌گفتند: او امام پس از حضرت رضا(علیه السلام) نیست، چرا که از امامان شنیده ایم پس از [امام] حسن و [امام] حسین امامت به دو برادر نمی‌رسد».

می‌بینیم که تمام ویژگی‌های نَسَبی و معنوی امام برای طایفه شیعه روشن و مشخص بود. از این رو فرض سوم نیز به وسیله روایات ثابت و متواتر امامان پیش از امام جواد(علیه السلام) مردود است و تکذیب می‌شود.

چهارم: میان شیعیان گونه‌ای از توافق بر باطل وجود دارد که این فرض نیز مردود است. البته نه به دلیل اعتقاد و ایمانی است که به پرهیزگاری و قداست این طایفه داریم، بلکه شرایط موضوعیت داشتن این طایفه در آن عصر این فرض را نادرست و باطل می‌شمارد، دلیل آن نیز روشن است، زیرا مذهب تشیع هیچ‌گاه دستاویزی برای رسیدن این طایفه به مال، جاه، قدرت و مقام‌های عالی نبوده است، بلکه شیعه بودن به معنای تحت تعقیب قرار گرفتن، شکنجه شدن زندانی گشتن، محرومیت، و مصیبت و ویرانی بود. مسیر تشیع ناهموار و آکنده از خارهای دشمنی و کینه‌توزی بر ضد پویندگان آن

۲۳۰. مفصل این حدیث را که از امام رضا(علیه السلام) درباره امام و امامت روایت شده نك: تحف العقول.

راه و ترس و پنهان کاری، رهاورد این مسیر بود. بنابراین هیچ فایده مادی از توافق بر امامت باطل به دست نمی آمد، وانگهی تشیع وسیله مناسبی برای دست یابی به مطامع عادی و منصب نبود، پس چرا باید عقلا، سرشناسان و عالمان طایفه شیعه بر امامتی باطل توافق کنند که انواع شکنجه ها و محرومیت ها را برای آنان در پی دارد؟ و از دیگر سو کدامین عقل سلیمی می پذیرد که انسان با تبانی بر امری باطل، آن گرفتاری ها را بر خود هموار کند؟

بی تردید آن شرایط بهترین گواه بر حقانیت اعتقاد طایفه شیعه است؛ همان اعتقادی که شیعیان آن را شناخته و علیرغم این که به قیمت زندگی آنان تمام می شد، به آن ایمان آوردند و به تمام لوازم آن تن دادند.

بنابراین يك راه وجود دارد و آن تن دادن به فرض چهارم است و آن این که امام جواد(علیه السلام) با امامت زود هنگام خود و نیز ایستادگی اش در برابر تمام انگیزش ها، پرسش ها و آزمون ها بهترین دلیل تاریخی و علمی محکمی بر حقانیت ادعا، روش و خط خود - که اهل بیت(علیه السلام) است - ارائه داد؛ خطی که در امامت جواد(علیه السلام) و رهبری امت اسلامی تبلور می یافت. این خط با رهبری پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آغاز شد و امت اسلامی را بر جای گذارد تا به تکامل علمی و اعتقادی دست یافته، تمدن اسلامی را براساس ارزش های الهی پایه گذارد.

میراث سترگ و ارزشمندی که امام جواد(علیه السلام) برای ما بر جای گذارد، دلیل محکمی بر سترگی نقش آن حضرت در شفاف کردن عقیده شیعه در عرصه رهبری اسلامی است که آیات قرآن و روایات نبوی نیز بر آن تأکید داشته اند.^(۲۳۱)

۳. برخورد امام جواد(علیه السلام) با مفاهیم تحریف شده

«غلو» از پدیده هایی بود که گونه های متعددی داشت، از آن جمله، غلو درباره صحابه پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود. امام جواد(علیه السلام) همانند دیگر امامان اهل بیت(علیه السلام) در هر فرصتی با این پدیده به معارضه می پرداخت. حضرتش در مجلسی که یحیی بن اکثم، قاضی القضاة مأمون و نیز جمع زیادی از مردم، از جمله مأمون شرکت داشتند، با یحیی به مباحثه پرداخت و مطالب مبالغه آمیزی را که درباره صحابه بیان شده و می شد، مردود و باطل گرداند. ماجرای این بحث را می خوانیم:

۲۳۱. این بخش براساس سخنرانی آیه الله شهید سیدمحمد باقر صدر(ره) درباره امام جواد(علیه السلام) (با اندک تصرف) تهیه شد.

«روایت شده است: پس از آن که مأمون دخترش ام الفضل را به همسری ابوجعفر (علیه السلام) درآورد، روزی او و جمع بی شماری از مردم و یحیی بن اکثم در مجلس حضور داشتند. ابوجعفر (علیه السلام) نیز در آن مجلس حاضر بود. یحیی به او گفت: ای پسر رسول خدا، روایت شده است که: جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرود آمده، گفت: ای محمد، خدایت سلام می رساند و می فرماید: از ابوبکر بپرس که آیا از من خشنود است؟ [و بداند] که من از او خشنود هستم. در این باره چه می گویی؟

ابوجعفر گفت: منکر فضل ابوبکر نیستم، اما باید صاحب (گوینده) این خبر به روایتی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حجة الوداع نقل شده توجه داشته باشد، آن جا که حضرتش فرمود:

«قد كثرت عليّ الكذابة، و ستكثر بعدي، فمن كذب عليّ معتمداً فليتبوأ عقده من النار، فإذا أتاكم الحديث عني فاعرضوه عليّ كتاب الله - عزّوجلّ - و سنتي، فما وافق كتاب الله و سنتي فخذوا به، و ما خالف كتاب الله و سنتي فلا تأخذوا به»؛ آنان که بر من دروغ می بندند فزونی گرفته و پس از من نیز بیشتر خواهند شد. پس [آگاه باشید] هر کس بر من دروغ ببندد، جایگاه خود را در آتش دوزخ مهیا کرده است. هرگاه حدیثی از من به شما رسید، آن را با کتاب (قرآن) و سنت من محک زنید. اگر موافق آن دو بود بپذیرید و اگر با آن دو سازگاری نداشت، آن را واگذارید.

آن گاه ابوجعفر گفت: این خبر با کتاب خدا مطابقت ندارد چه این که حضرت حق فرموده است: «(وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلْمَا ثَوْسَوْسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ)»؛ (۲۳۲)

و ما انسان را آفریده ایم و می دانیم که نفس او چه وسوسه ای به او می کند، و ما از شاهرگ [او] به او نزدیکتریم.

در این صورت [حدیث یاد شده با این آیه در تضاد است و] خدا نمی دانسته که ابوبکر از او خشنود یا ناخرسند است و لذا نهفته های درونی ابوبکر را از خود او می پرسد و این ادعا از نظر عقل، محال و مردود است.

یحیی گفت: روایت شده است: ابوبکر و عمر در زمین، مانند جبرئیل و میکائیل در آسمان هستند [و از همان مرتبه برخوردارند].

امام جواد(علیه السلام) فرمود: این حدیث جای تأمل دارد، زیرا جبرئیل و میکائیل دو فرشته مقرب الهی هستند و دمی نافرمانی خدا نکرده و لحظه ای از فرمانبرداری خدا سر برنناخته اند، در حالی که آن دو (ابوبکر و عمر) به خدای - عزوجل - شرک می‌ورزیده اند و البته پس از دوران شرک ورزی مسلمان شدند، اما بیشتر عمر خود را به شرک گذراندند. از این رو تشبیه آنان با دو فرشته الهی محال است.

یحیی گفت: نیز در روایت آمده است: آن دو سروران و مهتران کهنسالان اهل بهشت هستند. در این باره چه می‌گوی؟

امام (علیه السلام) فرمود: این مطلب نیز محال است، زیرا تمام اهل بهشت جوان خواهند بود و پیر و کهنسال در آن جا یافت نمی‌شود. این خبر را بنی امیه جعل کردند تا با گفته پیامبر(صلی الله علیه و آله) که فرمود: «الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة»؛ حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند. معارضه کرده باشند.

یحیی گفت: روایت شده است: عمر بن خطاب چراغ اهل بهشت است.

امام(علیه السلام) فرمود: این مطلب نیز محال است، زیرا بهشت با بودن فرشتگان مقرب خدا، حضرت آدم(علیه السلام) و حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) و تمام پیامبران، از نور آنان روشن نمی‌شود و با نور عمر روشن می‌شود؟!

یحیی گفت: «سکینه» (نسیم بهشتی که چهره انسان دارد) از زبان عمر سخن خواهد گفت:

امام(علیه السلام) فرمود: منکر فضل عمر نیستیم، اما ابوبکر از عمر برتر است و اگر چنین چیزی درست باشد، باید از زبان ابوبکر سخن گوید. همین ابوبکر بر فراز منبر گفت:

شیطانی بر من مسلط شده که به من آسیب می‌رساند، پس هر گاه به کژی گراییدم مرا به راه آورید!

یحیی گفت: از پیامبر(صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمود: اگر من به پیامبری برانگیخته نمی‌شدم، بی تردید عمر مبعوث می‌شد!

امام (علیه السلام) فرمود: کتاب خدا از این حدیث درست گفتارتر است. خدای - عزوجل - می‌فرماید: «(وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا عَلِيمًا)»؛ (۲۳۳)

و [یاد کن] هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم، و از [همه] آنان پیمانی استوار گرفتیم.

خدای - عزوجل - که از پیامبران پیمان گرفت، چگونه ممکن است پیمان را تغییر دهد. وانگهی پیامبران خدا چشم بر هم زدنی شریکی برای خدا قائل نشدند، پس چگونه خدا کسی را که به پیامبری برمی گزیند که بیشتر عمر خود را به شرک گذرانده باشد؟ رسول خدا [درباره رسالت خود] فرمود: «نَبِّئْتُ و آدم بین الروح و الجسد»؛ زمانی که آدم بین روح و کالبد بود (هنوز آفریده نشده بود) فرمان پیامبری ام را دریافت کردم.

یحیی گفت: نیز از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمود: هر گاه وحی نمی رسید، به طور قطع می پنداشتم که بر خاندان خطاب نازل می شود. [در این باره چه می گویی؟]

امام (علیه السلام) فرمود: این نیز محال است، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمی بایست در رسالت و پیامبری خود شك و تردید داشته باشد، چرا که خدا فرموده است: «(اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ) ...»؛^(۲۳۴) خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی گزیند و نیز از میان مردم».

حال چگونه ممکن است که رسالت و مقام نبوت از برگزیده خدای متعال به کسی منتقل شود که به حضرتش شرک ورزیده است؟

یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر عذاب [الهی] نازل شود جز عمر کسی از آن رهایی نخواهد یافت!

امام جواد (علیه السلام) فرمود: این مطلب نیز از دیگر محالات است، زیرا خدای متعال فرموده است: «(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ)»؛^(۲۳۵) و تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند، و تا آنان طلب آمرزش می کنند، خدا عذاب کننده ایشان نخواهد بود.

می بینیم که خدای سبحان خود خبر داده، فرموده است که تا زمانی که پیامبرش در میان مردم حضور دارد و تا زمانی که استغفار می کنند، آنان را کیفر و عذاب نخواهد کرد».^(۲۳۶)

۲۳۴. حج / ۷۵.

۲۳۵. انفال / ۳۳.

۲۳۶. احتجاج ۲/ ۴۷۷- ۴۸۰.

روایتی که خواندیم اوج تحریفِ چیره شده بر حدیث و بدعت های رخنه کرده در سنت پیامبر را - که در روزگار خلافت امویان و عباسیان صورت گرفت - نشان می دهد. همچنین از نفوذ فوق العاده دو آفت تحریف و بدعت - علیرغم مخالفت صریح با نص قرآن - در عمق جان امت پرده برمی دارد که تمام آن بیانگر پایین بودن سطح بیداری فکری و فرهنگ و دانش عمومی عالمان درباری است و البته عامه مردم که از آنان پیروی می کردند، به مراتب ناآگاهتر بودند.

گفتوگوی امام جواد(علیه السلام) یا یحیی بن اکثم قاضی القضاة مأمون، شجاعت، منطق قوی و نقش بزرگ آن حضرت را در تصحیح انحراف های خطرآفرین روشن می کند که به قیمت بد جلوه دادن حقایق دین، به تصحیح خطاهای کسانی که افتخار همنشینی با پیامبر(صلی الله علیه و آله) و صحابه بودن را داشتند پرداختند. دیگر نتیجه این گفتگو آشکار کردن چهره حاکمان منحرفی بود که در پس چنین نقاب هایی قرار گرفتند و در طول تاریخ از آنان شخصیت هایی موهوم در اذهان علمای سطحی نگر و ناآگاه مسلمانان، به ویژه پیروان آنان پرورش دادند.

۴. رنج امت اسلامی، دغدغه امام جواد(علیه السلام)

خدمت به مردم و دعوت از آنان برای پذیرش اسلام محمدی و نیز جهت دادن آنان در مسیر اهل بیت(علیه السلام) مسأله مورد توجه خاص امام جواد(علیه السلام) بود. در این مبحث به مواردی از اقدام های آن حضرت در این جهت می پردازیم:

«هنگامی که ابوجعفر به همراه ام الفضل، از نزد مأمون بیرون شد و بغداد را به قصد مدینه ترك می گفت، در میان بدرقه مردم به سمت دروازه کوفه روان شد و با غروب آفتاب به خانه مسیب رسید. حضرتش از مرکب به زیر آمد و وارد مسجد شد. میان حیاط این مسجد درخت سدری وجود داشت که هنوز به بار ننشسته بود. امام جواد(علیه السلام) کوزه آبی خواست و پای درخت وضو ساخت و نماز مغرب خواند و مردم به وی اقتدا کرده، نماز را به جماعت خواندند، حضرت جواد(علیه السلام) در رکعت اول حمد و سوره نصر و در رکعت دوم حمد و سوره توحید خواند و پیش از رکوع دست به قنوت برداشت. پس از سلام نماز، اندکی درنگ کرده، ذکر خدا گفت و آن گاه بدون این که تعقیبات نماز را به جای آورد، برخاست و چهار رکعت نماز نافله گزارد.

پس از تمام کردن نافله، تعقیب گفت و دو سجده شکر به جای آورد، سپس به حیات مسجد و به سمت درخت سدر رفت. آن درخت اینک به طور شگفت انگیزی میوه فراوان و دیده نواز آورده بود. مردم [حاضر در مسجد] از میوه آن درخت خوردند و آن را شیرین و بی هسته یافتند. آن گاه امام جواد(علیه السلام) راه مدینه را در پیش گرفت». (۲۳۷)

امام جواد(علیه السلام) با ارائه مسائل و امور ملموس، بهترین دلایل را بر امامت خود به همگان ارائه می داد. از دیگر سو، توجه فوق العاده امام جواد(علیه السلام) در خدمت به مردم، اهمیت و برتری خدمت به دیگران را از نظر اسلام منعکس می کند و از جهتی عنایت آن حضرت را در جلب و جذب مردم با شیوه های عملی مذهب و شیوه اهل بیت(علیهم السلام) نشان می دهد. آنچه در زیر می خوانید نمونه های خدمت امام جواد(علیه السلام) به مردم است:

یکم: از «شیخ ابوبکر بن اسماعیل» روایت شده است که: «به ابوجعفر فرزند رضا(علیه السلام) گفتم: کنیزی (یا دختری) دارم که از درد، در رنج است.

فرمود: او را نزد من بیاور و من چنان کردم.

به او فرمود: از چه چیزی در رنج هستی؟

گفت: بادی در زانویم افتاده، مرا رنج می دهد.

ابوجعفر(علیه السلام) از روی پیراهن دستی بر زانوی او کشیده و کنیز از نزد حضرت خارج شد و از آن پس دیگر دردی حس نکرد». (۲۳۸)

دوم: از «محمد بن عمیر بن واقد رازی» نقل شده است که گفت: «بر ابوجعفر فرزند رضا(علیه السلام) وارد شدم و برادرم را که دچار اختلال شدید تنفسی شده بود و تند نفس می کشید، همراه داشتم. او از بیماری خود به ابوجعفر شکایت کرد و ابوجعفر(علیه السلام) فرمود: از آنچه در رنج هستی خدایت شفا دهد!

محضر حضرت را ترك کردیم و بیماری برادرم برطرف شد و تا واپسین دم زندگی گرفتار آن بیماری نشد». (۲۳۹)

سوم: نیز محمد بن عمیر می گوید: «هر هفت روزی يك بار درد شدیدی کمرم را فرا می گرفت و چند روزی دوام می یافت. از ابوجعفر خواستم دعایی کند تا بیماری ام برطرف شود. فرمود: تو را نیز خدا عافیت دهد!

۲۳۷. إلام الوری بأعلام الهدی ۱۰۵/۲ - ۱۰۶.

۲۳۸. بحار الانوار ۴۶/۵۰ - ۴۷.

۲۳۹. مستدرک عوالم العلوم ۴۷/۵۰.

پس از دعای او تا امروز بیماری یاد شده به سراغم نیامده است.» (۲۴۰)

چهارم: از «علی بن جریر» روایت شده است که گفت: «نزد ابوجعفر فرزند رضا (علیه السلام) بودم. گوسفندی - که از آن یکی از کنیزان او بود - گم شد. چند از تن همسایگان را به اتهام دزدیدن گوسفند، کشان کشان نزد او آوردند. ابوجعفر فرمود: وای بر شما، از همسایگان ما دست بردارید، گوسفند در خانه فلان کس است (و نام او را برد)، بروید و آن را در خانه او بیابید!

آنان به خانه ای که ابوجعفر گفته بود رفتند و گوسفند را در آن خانه پیدا کردند. مرد را با خود برده، کتک می زدند و جامه هایش بر تن او پاره کردند، اما او سوگند یاد می کرد که گوسفند را ندزیده است. چون او را نزد ابوجعفر (علیه السلام) آوردند، به آنان گفت: وای بر شما، بر این مرد ستم روا داشتید. او از وجود گوسفند در خانه اش بی خبر بود، چرا که گوسفند دور از دیده او وارد خانه اش شده است.

آن گاه ابوجعفر (علیه السلام) آن مرد را خواست و در عوض جامه پاره شده اش و نیز ضربه هایی که بر او وارد شده بود او را از عطای خویش بهره مند فرمود.» (۲۴۱)

پنجم: از «قاسم بن الحسن» نقل کرده اند که گفت: «در میان مکه و مدینه بودم که مردی ضعیف الحال از بادیه نشینان از وی درخواست چیزی کرد و من بر او شفقت آورده، نانی به او دادم. چون از من دور شد، تندبادی برخاست و عمامه ام را از سر من برگرفت و ندانستم چه شد و کجا پنهان گشت. زمانی که وارد مدینه شدم، به حضور ابوجعفر فرزند رضا (علیه السلام) رسیدم. او به من فرمود: ای ابوالقاسم، عمامه ات را در میان راه از دست داده ای؟

گفتم: آری.

به خادم خود فرمود: ای غلام، عمامه اش را به او بده.

آن غلام عمامه ام را آورده، آن را به من داد. به ابوجعفر گفتم: ای پسر رسول خدا،

عمامه ام چگونه به دستت رسید؟

ابوجعفر فرمود: به مرد اعرابی صدقه دادی و خدا آن صدقه را پاس داشت و

عمامه ات را به تو بازگرداند و [آگاه باش که] خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.» (۲۴۲).

۲۴۰. همان جا.

۲۴۱. همان جا.

۲۴۲. همان / ۴۷ - ۴۸.

آنچه بیان شد قطره ای از دریای خدمت امامان (علیه السلام) به مردم و نشان دهنده اهمیت آن از نظر آن پاکان است. البته تأثیر بزرگ این کارها بر طبقات مردم - که زبان کردار را کارآمدتر از زبان گفتار می دانند - پوشیده نیست و از همین روست که امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «**كُونُوا دَعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ السُّنَّتِكُمْ**»؛^(۲۴۳) [با کردارتان و] نه [تنها] [با زبان هایتان مردم را] [به نیکی ها] دعوت کنید.

بخش دوم

امام جواد(علیه السلام) و نیازهای گروه صالحان

در این بخش چند موضوع مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱. امام جواد(علیه السلام) در مصاف پدیده تشکیک در امامت

امام جواد(علیه السلام) در سنین کودکی بار مسئولیت امامت به حق مسلمانان را بر دوش کشید و در این منصب به انجام وظیفه الهی خویش پرداخت. وجود رهبر و امامی خردسال پدیده تازه ای نبود که پیش از او عیسی بن مریم(علیه السلام) در گهواره به مقام رسالت رسید. اگرچه مسأله امامت زود هنگام امام جواد(علیه السلام) بی سابقه نبود، اما پدیده تشکیک، برخی از دوستداران اهل بیت(علیه السلام) و معتقدان به امامت آنان پس از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را فراگرفته بود و آنان از چگونگی امکان رسیدن خردسالی به امامت از خود پرسش‌هایی می‌کردند. امام جواد(علیه السلام) توانست با دانش، حکمت و کار آزمودگی، پرسش‌هایی که در این باره مطرح می‌شد و نیز آنچه در اذهان خلجان داشت، اما بر زبان رانده نمی‌شود، پاسخ گوید.

جانشینی کودکی نه ساله به جای پدر و به عنوان خلیفه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) برای برخی از پیروان اهل بیت(علیه السلام) پرسش‌انگیز و شك آفرین بود. البته پرسش‌های آنان در زمان حضرت رضا(علیه السلام) توسط آن حضرت و در قالب رهنمود، روایت و اشاره پاسخ داده می‌شد و این گفته‌ها به نزدیکان امام رضا(علیه السلام) و سران نیروهای پیرو اهل بیت(علیه السلام) که در مصر، حجاز، عراق، ایران و... به سر می‌بردند می‌رسید.

تشکیک در امامت آن حضرت موضوعی بود که خود امام جواد(علیه السلام) می‌بایست برای از میان برداشتن آن و زدودن روح شك و تردید که پس از وفات امام رضا(علیه السلام) بازار آن گرمتر و آتش آن شعله‌ورتر شده بود تلاش گسترده ای کند. روایات زیر، فضای شك آلود آن روز و اقدام‌های امام جواد(علیه السلام) را در زدودن آن فضا بیان می‌کنند:

الف) «سید مرتضی» در کتاب خود آورده است: «چون امام رضا(علیه السلام) به دیدار حق شتافت، ابوجعفر هفت ساله بود. مردم بغداد و دیگر شهرها در امر امامت دچار اختلاف نظر شدند. ریان بن الصلت، صفوان بن یحیی، محمد بن حکیم، عبدالرحمن بن حجاج، یونس عبدالرحمن و جمعی از بزرگان و افراد مورد اعتماد شیعه در خانه عبدالرحمن بن حجاج در «برکه زلول» گردآمده، در سوگ از دست دادن امام رضا(علیه السلام) می گریستند. یونس بن عبدالرحمن به آنان گفت: گریه را رها کنید. باید بدانیم تا بزرگ شدن این (امام جواد)(علیه السلام) در مسائل به چه کسی مراجعه کنیم؟

ریان بن الصلت برخاست و گلوی او را گرفته، بر صورت او سیلی می زد و به او می گفت: در حالی که درونی شرک آلود داری برای ما اظهار ایمان و دینداری می کنی؟ [آگاه باش که] اگر امامت او از سوی خدای - عزوجل - باشد، چنانچه طفلی يك روز باشد، به یقین در علم، فراتر از دانشمند کهنسال خواهد بود و اگر امامت او از سوی خدا نباشد، چنانچه هزارسال عمر کرده باشد، در شمار عامه مردم خواهد بود. این را نباید فراموش کرد.

دیگر حاضران نیز او را توبیخ کردند. چون موسم حج فرارسید، فقیهان و عالمان بغداد و دیگر شهرها که به هشتاد تن می رسیدند آهنگ حج کردند و [ابتدا] عازم مدینه شدند تا ابوجعفر(علیه السلام) را از نزدیک ببینند؛ پس از ورود به مدینه به سوی خانه امام صادق(علیه السلام) رفتند. خانه آن حضرت از افراد خالی بود و آنان وارد آن شده بر زیراندازی نشستند. در این هنگام عبدالله بن موسی وارد شد و در صدر مجلس نشست. جارچی برخاست و گفت: این، پسر رسول خداست، هر کسی سؤالی دارد از او بپرسد.

پرسش هایی از او کردند، اما پاسخ ها درست نبود. شیعیان از این ماجرا اندوهگین شدند و فقیهان برخاسته، آهنگ رفتن داشتند و با خویش در این گفت و گو بودند که: اگر ابوجعفر(علیه السلام) در سنی قرار داشت که بتواند پرسش ها را پاسخ دهد، چنین پاسخ های نادرستی از عبدالله نمی شنیدیم.

در این هنگام دری از قسمت صدر مجلس باز و «موفق» وارد شد و حاضران را از آمدن ابوجعفر(علیه السلام) آگاه کرد. حاضران همگی برخاسته، از آن حضرت استقبال کرده، بر او سلام دادند و آن حضرت وارد مجلس شد و در جمع آنان نشست. او دو پیراهن بر تن و عمامه ای بر سر، دو طره گیسو بر بناگوش فروهشته و پاپوش بر پا داشت. حاضران در مجلس در جای خود قرار گرفتند. کسی که پیشتر مسأله خود را با عبدالله بن موسی در میان گذارده بود، مجدداً آن را بازگفت و ابوجعفر(علیه السلام) پاسخ آن

را به درستی داد. جمع حاضر شادمان شده، او را دعا کرده، ستایش های خود را نثار حضرتش کردند. آن گاه به ابوجعفر گفتند: عموی تو فتواهایی چنین و چنان داد. ابوجعفر خطاب به او فرمود: «لا اله الا الله». ای عمو، سخت وضعیتی است که فردا [قیامت] در پیشگاه خدا قرارگیری و او به تو بگوید: در حالی که عالمتر از تو در میان امت وجود داشت، چرا به چیزی فتوا دادی که دانش آن را نداشتی؟!»^(۲۴۴)

(ب) روایت شده است که: «پس از شهادت امام رضا(علیه السلام) ابوجعفر(علیه السلام) خردسال به مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله) آورده شد. او در پله اول منبر قرار گرفت و فرمود:

«انا محمد بن علي الرضا، انا الجواد، انا العالم بأنساب الناس في الاصلاب، انا أعلم بسرائركم و ظواهركم و ما أنتم صائرون إليه، علم مُنحِنًا به قبل خلق الخلق أجمعين، و بعد فناء السماوات و الأرضين و لولا تظاهر أهل الباطل، و دولة الضلال و وثوب أهل الشك، لقلت قولاً تعجب منه الأولون و الآخرون...»;

من محمد بن علی الرضا، هستم، من جوادم، من نسب های مردم را [آن گاه که] در صلب ها [هستند] می شناسم و من از نهان و آشکار شما و فرجام کارتان آگاهم. پیش از آفرینش تمام آفریدگان، [این] دانش به ما [خاندان] ارزانی شده است و پس از نابودی آسمان ها و زمین ها [همچنان در اختیار ماست]. اگر پشتیبانی باطل کاران از یکدیگر نبود و حکومت گمراهی [در رأس قدرت قرار نداشت] و بیم یورش و تهاجم شکاکان نمی رفت، سخنی می گفتم که اولین و آخرین از آن سخن در شگفت می شدند.^(۲۴۵)

(ج) از «اسماعیل بن بزیع» نقل شده است که گفت: «از ابوجعفر(علیه السلام) پرسیدم: ممکن است امام کمتر از هفت سال داشته باشد؟

او فرمود: آری و کمتر پنج سال نیز [ممکن است]!»^(۲۴۶)

(د) از «علی بن اسباط» روایت شده است که گفت: «[در جایی بودم که] ابوجعفر(علیه السلام) بر من وارد شد. سر تا پای او را از نظر گذراندم، تا هنگام بازگشت به مصر، اوصاف ظاهری او را برای دوستان خود بازگویم. در همین حال بودم که نشست و فرمود: «یا علی، ان الله احتج في الامامة بمثل ما احتج في النبوة»، فقال: «...وَءَاتَيْنَهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»،^(۲۴۷) (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُوَاسْتَوَىٰ ءَاتَيْنَهُ حُكْمًا وَ عَلِمًا...)»^(۲۴۸) و (...بَلَغَ أَرْبَعِينَ

۲۴۴. بحار الانوار ۹۹/۵-۱۰۰ (به نقل از: عیون المعجزات).

۲۴۵. همان/۱۰۸.

۲۴۶. حلیة الابرار ۲/۳۹۸ (به نقل از: حیاة الامام محمد بن علی الجواد(علیه السلام)/۳۲-۳۳).

۲۴۷. مریم/۱۲.

سنّة... (۲۴۹) فقد يجوز أن يؤتي الحكمة و هو صبي و يجوز أن يؤتاها و هو ابن أربعين سنة»؛

ای علی، خدای - عزوجلّ - همان طور که در امر رسالت و پیامبری حجت تمام کرد، در امر امامت نیز چنین کرده است. حضرت حق تعالی در این باره می فرماید: «و از کودکی به او نبوت دادیم»، «و چون به رشد و کمال رسید، به او حکمت و دانش عطا کردیم» و «و به چهل سال برسد». بنابراین ممکن است امام در خردسالی موهبت حکمت را به دست آورد و هم در بزرگسالی و چهل سالگی. (۲۵۰)

پر واضح است که احراز منصب امامت در خردسالی و نیز چالش های علمی آن حضرت با یحیی بن اکثم، قاضی القضاة دستگاه عباسیان و دیگر فقیهان نامی که هر يك عمری دراز سپری کرده بودند، معجزه الهی به شمار می رود و نیز عمق پیوند و نزدیکی آن حضرت با خدای - عزوجلّ - و مددهای غیبی را که حضرتش از سوی خداوند برخوردار بود نشان می دهد. در بخش های بعدی به دانش و معارفی که از مبدأ وحی دریافته بود، بیان خواهد شد.

۲. امام جواد(علیه السلام) معمار فرهنگی جماعت صالحان

امامان(علیه السلام) با موضع گیری ها و اقدام های حکیمانه خود که رسیدن به هدف ها را تضمین می کرد، تحقق بخشیدن عزت اسلام و مسلمانان را سرلوحه کار خود قرار داده بودند. امام جواد(علیه السلام) نیز منش و روش پدران گرامی خود را در پیش گرفت و علیرغم شرایط سختی که حرکت و فعالیت های او را در بر گرفته بود، حضرتش به منظور عزت بخشیدن به جامعه اسلامی، تحرك و فعالیت گسترده و کارآمدی در پیش گرفت. در این باب به مواردی از تلاش های امام جواد(علیه السلام) در عرصه های گوناگون مورد توجه آن حضرت، از جمله آماده سازی هدفدار امت اسلامی و طلایه داران آن، می پردازیم:

پروراندن اندیشه

امام جواد(علیه السلام) توجه فوق العاده ای به پربار کردن مایه اعتقادی شخصیت مسلمانان داشت که نگرشی در تراث علمی و اعتقادی آن حضرت، این مطلب را به خوبی روشن و آشکار می کند؛ تراثی که دربردارنده عناصر اساسی تشکیل دهنده اعتقادات پاک است. در این جا به دو مورد از آن ها اشاره می کنیم:

دعوت به توحید ناب

توحید، اساس و سنگ بنای اعتقادات اسلامی است و سلامت تصور مسلمان از خدای متعال محور جوهری و زیربنای دیگر عناصر اعتقادات است. از این رو امام جواد(علیه السلام) در تبیین توحید و روشن کردن مفهوم آن سخت می کوشید و در این زمینه توجه همه جانبه ای به کار می بست. گفتوگوی آن حضرت با «داوود بن قاسم جعفری» گواه این گفتار است.

داوود بن قاسم جعفری می گوید: «به ابوجعفر ثانی(علیه السلام) (امام جواد) گفتم: معنای کلمه «احد» در آیه «(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)» بگو: او خدای یگانه است» چیست؟

فرمود: کسی [یا چیزی] که بر یگانگی اش به اجماع رسیده باشند آیا این گفته خدا را نشنید که می فرماید: «(وَلَنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ...):»^(۲۰۱) و اگر از ایشان بپرسی: چه کسی آسمان ها و زمین را آفرید و خورشید و ماه را [چنین] رام کرده است؟ حتماً خواهند گفت: الله... همین ها [که چنین اعترافی دارند] خواهند گفت که: خدا شريك و همسر دارد.

گفتم: معنی آیه «(لَا تَدْرِكُهُ الْإِبْصَارُ...):»^(۲۰۲) چشم ها او را در نمی یابند» چیست؟

فرمود: ای ابوهاشم، تصور دل ها از [قدرت] دیدگان برتر است، چرا که می توانی [سرزمین] سند و هند و دیگر سرزمین هایی که ندیده و وارد آن نشده ای تصور کنی، اما با نگاه نمی توانی آن را ببینی. [در مورد خدای - عزوجل - این گونه نیست، زیرا حتی تصور قلبی نمی تواند او را درك کند، چه رسد به این که دیدگاه او را ببینند!]

از امام جواد(علیه السلام) پرسیدند: می توان خدا را «شیء» خواند؟

امام فرمود: آری. [مشروط بر این که] او را خارج از دو حدّ بدانی: حد تعطیل و حد

تشبیه». ^(۲۰۳) - ^(۲۰۴)

نیز از ابوهاشم جعفری نقل شده است که گفت: «در حضور ابوجعفر ثانی(علیه السلام) بودم که شخصی به حضرتش گفت: از خدای - تبارک و تعالی مرا آگاه کن. آیا نام ها و صفات او در کتابش (قرآن) آمده است؟ و آیا نام ها و صفات او خود اوست؟

ابوجعفر(علیه السلام) فرمود: این گفته دو وجه دارد. اگر بگویی: این اوصاف; خود اوست، بنابراین، حضرتش متعدد و دارای کثرت است و خدای - عزوجلّ - از چنین چیزی برتر است و اگر بگویی: این نام ها و صفات همیشه بوده اند، این سخن دارای دو معنا خواهد بود، یعنی اگر آن ها را همچنان در علم حضرتش ماندگار بدانی و او را سزاوار چنین نام ها و صفاتی بدانی، سخنی نیکو و پسندیده گفته ای، اما اگر مفهوم نام ها و صفات او را به عنوان کلمه و حروف تقطیع شده ازلی بدانی، از بیان این که چیزی غیر از خدا با خدا وجود داشته، به خدا پناه می برم. [آگاه باشید که] خدا بود و خلقی وجود نداشت. آن گاه آن ها (حروف) را آفرید تا وسیله پیوندی میان خود و خلق باشند، بندگان به وسیله آن ها به درگاه او تضرع و بندگی کنند و همین نام ها و صفات وسیله ذکر اوست و خدا وجود داشت و زکری [در میان] نبود و آن که با ذکر یاد می شود، خدای قدیم لم یزل است.

نام ها و صفات، آفریدگان [خدا] بوده، معنایی هستند که از آن ها خدا اراده می شود و [تصور] اختلاف، ائتلاف و جدایی درباره او سزاوار نیست. از همین رو گفته نمی شود: خدا مؤتلف، کم یا زیاد است، بلکه خدای - جلّ و علا - در ذات خود قدیم است و یگانه جزء جزء ناشدنی است و غیر از او جزء جزء هستند و نیز تصور حضرتش به قلت و کثرت نشاید که تنها تجزیه پذیران که مخلوق بوده و بر خالق که آنان را آفریده دلالت دارند، به این اوصاف خوانده می شوند.

اما این که می گویی: خدا «قدیر» (توانا) است، خود خبر می دهی که چیزی او را ناتوان و درمانده نمی کند و به این ترتیب، با کلمه قدیر، ناتوانی و درماندگی را از او نفی کرده، آن را در خور غیر او خواندی.

همچنین او را «عالم» خواندی که با این توصیف، «جهل» را از او منتفی کرده، برای غیر حضرتش قراردادی. بنابراین، آن هنگام که خدا همه چیز را از بین ببرد،

۲۵۳. حد تعطیل به این معناست که: وجود، صفات کمالیه، فعلیه و اضافیه را برای خدا ثابت ندانند و حد تشبیه، حکم به اشتراک او با ممکنات در حقیقت صفات و عرض هاست.
۲۵۴. مستدرک عوالم العلوم ۲۳/۳۰۳-۳۰۴.

صورت و شکل حروف را نیز از بین خواهد برد و آن کسی که ازلی و جاودانه است، همچنان عالم است.

آن شخص گفت: چگونه (بر چه اساسی) خدای خود را «سمیع» (شنوا) خوانده ایم [و می خوانیم]؟

امام(علیه السلام) فرمود: از آن رو او را با این صفت خوانده ایم که آنچه با گوش [سر] شنیده می شود، از او پنهان نیست، اما او را به شنوایی با گوش سر توصیف نکرده ایم. همین طور او را «بصیر» (بینا) خوانده ایم که آنچه از رنگ، شخص و... را دیده می بیند، بر او مخفی نخواهد بود، اما وی را آن سان که به چشم [سر] و نگاه ببیند خوانده ایم. حضرتش را «لطیف» می نامیم که از وجود تمام اشیاء دقیق و ریز مانند پشه و کوچکتر از آن و محل پیدایش و پرورش، عقل [غریزی]، شهوت، آمیزش و مهرورزیشان نسبت به نسل شان، سلطه برخی از آن ها بر دیگر هم نوع ها، تهیه آب و خوراک برای بچه هایش در کوه ها، صحراها، بیشه ها و دره ها آگاه است. از این رو خالق و پدیدآورنده این موجودات ریز را لطیف اما بدون «کیف» (چگونگی) می دانیم و [می پذیریم که] کیف و کیفیت، صفت مخلوق کیفیت پذیر است.

حضرت باری تعالی را «قوی» (قدرتمند) می خوانیم، نه آن قوت انتقام گیری که از خلق سراغ داریم چه این که اگر قدرت او همانند قوت انتقام گیری خلق بدانیم، تشبیه حاصل می شود و در این حال او را در معرض زیادت قرار داده ایم و هر جا که احتمال زیادی برود، احتمال نقصان و کاستی نیز دارد که [در نتیجه] هر چیزی که ناقص باشد، «قدیم» (ازلی) نخواهد بود و هر چه قدیم نباشد عاجز و ناتوان است. لذا خدای - تبارک و تعالی - شبیه، ضد، شریک، کیف و نهایت و پایان ندارد، به چشم نیاید و تصور او با دل نشاید و اندیشه ها معین کردن حد و حدودی برای او نتوانند و بر دل ها ممنوع است که او را پدیده انگارند و خدای بزرگ از آنچه خلقتش پنداشته و می خوانند برتر و والاتر است». (۲۰۰)

مبارزه با پدیده غلو

پدیده غلو و گزافه گویی درباره اهل بیت(علیه السلام) یکی از انحراف های خطرآفرینی بود که گریبانگیر افرادی شد. امامان معصوم(علیه السلام) برای از میان برداشتن این پدیده

انحرافی، با کسانی که درباره این خاندان راه غلو و گزافه‌گویی در پیش گرفته بودند برخورد و با بیان حقیقت، آنان را محکوم و پندارشان را رد کردند و پیروان خویش را به دوری جستن از غلات فرمان دادند. امام جواد(علیه السلام) همانند پدران پاک خود با این فکر و پدیده برخوردی جدی داشت و همواره مترصد بود تا مبادا بذر غلو در جامعه اسلامی بر دهد و راه انحراف را پیش روی ساده اندیشان بگشاید. گواه این ادعا مطالبی است که تاریخ نگاران نقل کرده اند، از آن جمله از «حسین بن محمد اشعری» روایت شده است که گفت: «یکی از مشایخ اصحاب ما به نام «عبدالله بن رزین» برای من نقل کرد که: در مدینه منوره سکونت داشتم. ابوجعفر(علیه السلام) هر روز به هنگام ظهر به مسجد پیامبر(صلی الله علیه و آله) می آمد و به سمت صخره (که در محل ورود به مسجد قرار داشت) رفته، از آن جا کنار [قبر] پیامبر(صلی الله علیه و آله) قرار می گرفت و به آن حضرت سلام می داد، سپس به سمت خانه فاطمه می رفت و پاپوش از پای در می آورد و نماز می گذارد. شیطان مرا وسوسه کرد که چون به سمت پایین رفت، از جای پای او خاکی برگیرم.

آن روز در انتظار نشستم تا بیاید و من کاری که می خواستم انجام دهم. با فرارسیدن ظهر ابوجعفر(علیه السلام) سوار بر درازگوشی از راه رسید و بر خلاف معمول پیاده نشده، از آن جا گذشت تا به صخره درب مسجد رسید و آن جا پیاده شد. آن گاه وارد مسجد شد و بر پیامبر(صلی الله علیه و آله) سلام داد و به محلی که در آن نماز می گذارد بازگشت. این کار چند روزی ادامه داشت. این بار با خود اندیشیدم، چون پاپوش را از پای اندازد از ریگ‌هایی که بر آن گام نهاده بر می گیرم. روز دیگر حضرتش ظهر هنگام به مسجد آمده، وارد حرم رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شد و پس از سلام دادن بر آن حضرت به جایگاهی که در آن نماز می گزارد رفت، اما این بار کفش از پای خود برنگرفت و چند روزی به همین صورت عمل کرد.

با خود اندیشیدم که مراد من این جا حاصل نخواهد شد، پس باید به درب حمام بروم. از این رو در جست و جوی حمامی که حضرتش به آن می رفت برآمدم، گفتند: به حمامی که در بقیع قرار دارد و از آن یکی از نوادگان «طلحه» است می رود. روزی که ابوجعفر(علیه السلام) آهنگ حمام کرد، به سوی حمام رفتم و در انتظار او بر درب حمام نشستم و با صاحب حمام سرگرم گفتم و گو شدم. صاحب حمام به من گفت: اگر می خواهی به حمام بروی زودتر برو که پس از این وقت، فرصت حمام رفتن نخواهی داشت.

پرسیدم: چرا؟

گفت: ابن الرضا (امام جواد) (علیه السلام) به حمام می آید.

پرسیدم: ابن الرضا کیست؟

گفت: مردی است صالح و پرهیزگار از خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله).

پرسیدم: مگر با بودن او در حمام کسی نمی تواند به حمام برود؟

گفت: هنگامی که می آید حمام را برای او قرق می کنیم.

در حال گفتگو با صاحب حمام بودم که ابوجعفر (علیه السلام) با غلامان خود در رسید و در دست یکی از غلامان حصیری بود. غلام [جلوتر از امام] وارد سربینه (رختکن) شد و حصیر را گستراند و امام به درب حمام رسید و سلام داد و در حالی که همچنان بر درازگوش خود سوار بود، وارد حمام شد و بر حصیر نشست. به صاحب حمام گفتم: همین شخص را مردی صالح و پرهیزگار می خواندی؟!

گفت: ای مرد، به خدا سوگند تا به حال چنین رفتاری از او دیده نشده بود و این نخستین باری است که او را چنین دیدم.

با خود گفتم: به خدا سوگند او را آزار داده ام و دیگر آنچه را دنبال می کردم، هرگز پی نخواهم گرفت و بر این پیمان عزم خود را جزم کردم. همان روز به هنگام ظهر ابوجعفر (علیه السلام) سوار بر دراز گوشی به مسجد آمد و در جایی که همه روزه پیاده می شد، از مرکبش به زیر آمد، وارد مسجد شد و بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) سلام داد، سپس به محلی که نماز می گزارد رفت و پاپوش از پای درآورد و نماز گزارد». (۲۵۶)

عمق بخشیدن به بنیه علمی

از دیگر عرصه هایی که امام جواد (علیه السلام) در آن فعالیت و تلاش می کرد کامل کردن پیکره علمی ای بود که پدران گرامی اش پایه گذار آن بودند. در همین راستا و در قالب پاسخ به پرسش های علمی و فقهی روز شیعیان و امت اسلامی داده های گرانسنگی به محفل های علمی ارزانی داشت که مهمترین این فعالیت ها در کامل کردن ابزارها و شیوه علمی تبلور می یافت.

کامل کردن ابزارها و شیوه علمی

قواعد «اصولی» بخشی از شیوه رایج و عام برای فهم و استنباط احکام شریعت به شمار می‌رود. در این جا به اختصار شیوه امام جواد(علیه السلام) را در این زمینه بیان می‌کنیم:

الف) از منظر شیوه علمی آن حضرت، استنباط احکام نظری از ظاهر آیات مجاز نیست و فقط در صورت آگاهی یافتن از تفسیر امامان معصوم چنین کاری جایز است. مطلب زیر را که به همین امر پرداخته است می‌خوانیم:

حضرت امام جواد(علیه السلام) از امام صادق روایت کرد که فرمود: «شخصی از پدرم امام محمد باقر(علیه السلام) مسائلی پرسید. از جمله، گفتگوهایی که میان آن حضرت و آن مرد صورت گرفت از این قرار بود: به آنان بگو: آیا آنچه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از علم خدا بیان کرد اختلاف [و تناقض] داشت؟ اگر بگویند: نه، اختلافی در آن دیده نمی‌شد، به آنان بگو، اگر کسی حکم خدا را [نه آن سان که او حکم فرموده، بلکه] با اختلاف بیان کند با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مخالفت کرده است؟ اگر گفتند: آری، گفتار نخست خود را نقض کرده اند. در آن هنگام به آنان بگو: (...وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّسُخُونَ فِي الْعِلْمِ ...)؛^(۲۵۷) تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی‌داند.

اگر بگویند: ریشه داران در علم چه کسانی هستند، بگو: کسی است که علمش دچار اختلاف نمی‌شود. اگر بپرسند، او کیست؟ بگو: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) صاحب چنین علمی بود... و اگر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) کسی را در علم خود بر نمی‌گزید، به یقین کسانی را که پس از او به دنیا می‌آمدند تباه می‌کرد.

نیز فرمود: آیا قرآن برای آنان کافی نیست؟

گفت: آری بسنده است، مشروط بر این که مفسری برای آن بیابند.

امام(علیه السلام) فرمود: رسول خدا آن را تفسیر نکرد؟

گفت: چرا، آن را برای يك نفر تفسیر و آن مرد را به امت معرفی کرد که او همان علی بن ابی طالب(علیه السلام) است...^(۲۵۸)

نیز حضرتش فرمود: «محکم (صریح) [قرآن] دو چیز نیست و نبوده، بلکه يك چیز است. پس هر کس حکمی کند که در آن اختلافی [با محکم] وجود نداشته باشد، بر اساس

۲۵۷. آل عمران/ ۷.

۲۵۸. کافی/ ۱/ ۲۴۵.

حکم خدای - عزوجل - حکم نموده و هر کس در چیزی حکم کند که با محکم اختلاف داشته و حکم خود را درست بداند بر اساس حکم طاغوت حکم کرده است» (۲۵۹)

(ب) از دیگر روش های علمی آن حضرت واجب دانستن عمل به احادیث امامان (علیه السلام) بود که در کتاب های مورد اعتماد و مستند آمده بودند. در این باب روایتی را مرور می کنیم:

از «محمد بن حسن بن ابو خالد شنبوله» نقل شده است که گفت: «به ابوجعفر ثانی (علیه السلام) گفتم: فدایت گردم، مشایخ ما از ابوجعفر (باقر) و ابو عبدالله (صادق) روایت کرده اند و از آن جا که به شدت تقیه می کردند، کتاب های خود را پنهان کردند و چیزی از آنان برای ما روایت نشده است و چون از دنیا رفتند، کتاب های آنان به دست ما رسیده است [اکنون چه کنیم؟].

امام (علیه السلام) فرمود: آن ها را باز گوئید که حق است [و گزاف و باطل در آن ها راه نیافته است]» (۲۶۰)

(ج) جواز عمل به گفته کسی که از امام (علیه السلام) اجازه یافته است تا به رأی خود عمل کند.

در رجال کشی از «خیران» خادم نقل شده است که گفت: «هشت درهم برای سرورم فرستادم و [طی نامه ای از او] پرسیدم: فدایت گردم، بسا شخصی که به شما بدهکار است یا این که خود را بدهکار می داند نزد من می آید و درباره وظیفه اش می پرسد. رأی من این است که آنچه می خواهد بدهد در خفا بگیرم. او فرمود: «اعمل فی ذلك برأیک، فإن رأیک رأیی، و من أطاعک فقد أطاعنی»؛ به رأی خود عمل کن که رأی تو رأی من است و هر کس از تو اطاعت کند، به یقین از من اطاعت کرده است» (۲۶۱)

(د) از منظر روش علمی آن حضرت، فتوای بدون علم، جایز نیست.

واکنش امام جواد (علیه السلام) را در ماجرای بر خوردش با عموی خود عبدالله بن موسی پیشتر خواندیم که بدون علم، پاسخ فتواها را می داد و چون امام جواد (علیه السلام) از فتوا دادن عمویش آگاه شد به او فرمود: «لا اله الا الله. ای عمو، سخت هنگامه ای

۲۵۹. همان/۲۴۸.

۲۶۰. مراد از سرور در این روایت، امام رضا (علیه السلام)، امام جواد (علیه السلام) یا امام هادی (علیه السلام) است، زیرا او خادم هر سه امام بود و ممکن است که وجه را برای هر سه بزرگوار فرستاده باشد.

۲۶۱. رجال کشی/۶۱۰/ حدیث ۱۱۳۴. در این جا افزوده است: ابو عمر گفت: این امر (در خواست تکلیف و اجازه عمل به رأی) نشان می دهد که خیران خادم وکیل امام (علیه السلام) بوده است. مسائلی از او نقل شده است که از امام جواد (علیه السلام) و امام رضا (علیه السلام) نقل کرده است، نك: وسائل الشیعه ۲/۲۱۶/۱۲ حدیث ۶.

است فردا [قیامت] که در پیشگاه خدا بایستی و حضرتش به تو بگوید: در حالی که عالم وجود داشت، چرا بدون علم در میان بندگانم فتوا دادی؟^(۲۶۲)

پاسخ امام جواد (علیه السلام) به مسائل فقهی و علمی

پاسخ های امام جواد (علیه السلام) به مسائل فقهی و دیگر مباحث علمی، سهم بسزایی در ساختار بنیه علمی جماعت صالحان داشت که پاره ای از آن ها را ذیلا می خوانیم:

وقت نماز صبح

«حصین بن ابی الحصین» می گوید: «در نامه ای خطاب به ابوجعفر (علیه السلام) نوشتم: فدایت گردم، دوستان و پیروان تو در مورد وقت فریضه صبح دچار اختلاف نظر شده اند. برخی از آنان هنگامی که فجر اول - که مستطیل است - برآید نماز می گذارند و جماعتی از آن ها نماز را آن هنگام می خوانند که فجر به زمین نزدیک و آشکار گردد. نمی دانم که در کدام وقت، نماز گزاردن فضیلت بیشتری دارد. سرورم، فدایت شوم، خوب است با فضیلت ترین وقت را برای نماز صبح به من بشناسانی و این که در شب های مهتابی و زمانی که آسمان پوشیده از ابر است چگونه باید عمل کنم؟ دیگر این که زمان نماز صبح در سفر و در حضر را برای من روشن فرما.

امام (علیه السلام) با خط خود نوشت: خدایت مشمول رحمت خویش نماید، فجر، هنگام برآمدن رشته سپید است، اما نه آن مقدار که در بالا قرار گیرد و در سفر و حضر زمانی نماز بخوان که طلوع فجر را قطعی بدانی [و بدان] خدایت رحمت کند، خدا خلق خود را در این مسأله با شبهه و تردید به حال خود وانگذاشته، می فرماید: (...كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَبْيَنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ...)^(۲۶۳) و بخورید و بیاشامید تا رشته سپید بامداد از رشته سیاه [شب] بر شما نمودار شود.

بنابراین، رشته سپید همان فجر است که در آن هنگام خوردن و آشامیدن در روزه حرام است و همین طور بر آمدن آن موجب نماز است.^(۲۶۴)

بسمله نماز

۲۶۲. بحار الانوار ۹۹/۵۰.

۲۶۳. بقره/ ۱۸۷.

۲۶۴. مستدرک عوالم العلوم ۲۳/۳۸۲-۳۸۳.

از «یحیی بن ابی عمران همدانی» نقل شده است که گفت: «در نامه ای به ابوجعفر (علیه السلام) نوشتم: فدایت گردم، فردی در نماز تنها برای فاتحة الكتاب (حمد) بسم الله گفته، برای سوره آن را نمی خواند. عباسی^(۲۶۵) گفته است: ایرادی ندارد. شما در این باره چه می فرمایید؟ ابوجعفر (علیه السلام) به خط خود نوشت: علیرغم عباسی دو بار آن (بسم الله) را بخواند.»^(۲۶۶)

ازدواج اجباری

«علی بن مهزیار» از «محمد بن حسن اشعری» نقل کرده است که گفت: «یکی از عموزادگانم به ابوجعفر ثانی (علیه السلام) نامه ای نوشت که در آن آمده بود: دخترکی توسط عمویم به همسری کسی درآمده است و حال که بزرگ شده این ازدواج را نمی پذیرد. در این باره چه می فرمایید؟ ابوجعفر (علیه السلام) به خط خود نوشت: او را نباید به [پذیرش] ازدواج مجبور کرد و هر چه دختر در این باره خواهد همان کند.»^(۲۶۷)

حکم وقف

از «علی بن سلیمان نوفلی» نقل شده است که گفت: «طی نامه ای به ابوجعفر ثانی (علیه السلام) نوشتم: جدم زمینی را بر فرزندان [و نوادگان] مستمند فلان شخص (نام او را بردم) وقف کرده است. شمار موقوف علیهم بسیار است و در شهرها پراکنده هستند [وظیفه من در این مورد چیست؟]. ابوجعفر (علیه السلام) در پاسخ فرمود: زمینی را که جدت بر فرزندان مستمند فلان شخص وقف کرده است به کسانی تعلق می گیرد که در همان شهر زندگی می کنند و تو موظف نیستی در جستجوی کسانی برآیی که دور از دسترس هستند.»^(۲۶۸)

شهادت همسر و غیر همسر

از «محمد بن سلیمان» نقل شده است که گفت: «از ابوجعفر ثانی (علیه السلام) پرسیدم: چگونه است که اگر شوهر، زن خود را [به زنا] قذف کند، باید چهاربار خدا را به

۲۶۵. وی هشام بن ابراهیم عباسی بود و با امام رضا (علیه السلام) و امام جواد (علیه السلام) معارضه می کرد.

۲۶۶. همان/۱۶۳-۱۶۲.

۲۶۷. همان/۴۷۵.

۲۶۸. همان/۴۶۶.

شهادت بگیرد، اما اگر کسی غیر همسر، مثلاً فرزند، مادر خود یا برادر خواهر خود را چنین نسبتی دهد، حد بر خود او جاری می شود؟

ابوجعفر(علیه السلام) فرمود: همین مسأله را از ابوجعفر (باقر)(علیه السلام) پرسیدند، او فرمود: اگر مردی همسر خود را به زنا قذف کرد، از او پرسیده می شود: از کجا به این امر پی برده ای؟ و او خواهد گفت: آن را با چشم خود دیده ام. در آن صورت چهاربار سوگند به خدا به جای چهار شاهد از او پذیرفته می شود و این از آن روست که شوهر می تواند در شب و روز وارد خلوت زن شود، اما فرزند و پدر زن چنین حقی ندارند و لذا سوگند او به خدا به جای چهار گواه خواهد بود، اما اگر بگوید: خود ندیده ام، همسرش را قذف کرده و حد بر او جاری می شود، مگر این که بر ضد همسرش بینه ارائه کند.

اگر کسی غیر همسر نسبت زنا به زنی بدهد و مدعی شود که خود دیده است، به او گفته می شود: چگونه این عمل را دیده ای؟ و وارد جایی شده ای که به تنهایی عمل زنا [را دیده ای؟ بنابراین تو در ادعایت متهم [به دروغگویی] هستی و اگر راست گفته باشی نیز باید با حدی که خدا بر [کسانی چون] تو واجب کرده تو را تنبیه کرد.

آن گاه فرمود: شهادت شوهر چهاربار سوگند به خدا در عوض چهار شاهد مقرر شد که هر سوگند به جای يك شاهد [به شمار می رود]». (۲۶۹)

آنچه بیان شد نمونه هایی از رهنمودهای امام جواد(علیه السلام) بود که از طریق مکاتبه یا پرسش و پاسخ رودررو به منظور افزودن دانش شیعیان و دوستداران صورت می گرفت.

تقویت ساختار تربیتی

بالندگی اخلاق اسلامی در افراد و جامعه از موارد اساسی بود که حضرت امام جواد(علیه السلام) توجه فوق العاده به آن ابراز می نمود. حضرتش در راستای پرورش امت اسلامی احادیث پدران خود، به ویژه امیرالمؤمنین(علیه السلام) را که سرشار از مفاهیم و آموزه های تربیتی است برای امت بازمی گفت. در این مجال گفته های امام

جواد(علیه السلام) و برخی از آنچه از پدرانش به عنوان اصول توجیهی و هدایتگرانه برای امت بیان می کرد، مرور می کنیم.

حکمت عملی

امام جواد(علیه السلام) بر آن بود تا شیعیان را با ضرورت اتکای بر حکمت در مرحله عمل و لحاظ داشتن نقش زمان در روشن شدن مسائل آشنا کند. از نظر حضرتش تمام امور باید در فرصت های مناسب و درخور، عملی شوند و بی توجهی به این امر، عمل و برنامه تدارك دیده شده به سامان نرسیده، خنثی می شود. آن حضرت در این باره فرموده است: «**اظهار الشيء قبل أن يستحکم مفسدة له**»؛^(۲۷۰) آشکار کردن چیزی (کاری، طرحی و برنامه ای) را پیش از آن که قطعی شود (در آستانه تحقق گیرد) و استحکام یابد، مایه تباهی و عدم توفیق [آن خواهد شد.

در رهنمودی دیگر یادآوری می کند که سختی ها و آزمون ها، همانند بیماری دوره ای دارند که باید آن را پشت سر گذارند و نمی توان از زمان آن کاست. البته حضرتش در این رهنمودها بر آن نبود تا از چاره جویی برای رهایی از مشکلات پرهیز دهد، بلکه بنا به فرموده ایشان، باید اقدامی کارآمد و مطلوب کرد تا دوره مصیبت و بلا با تمام گرفتاری هایش را سبک کرده یا در صورت امکان آن را از بین برد. هنگامی که «قیس بن سعد» از مصر به حضور حضرت جواد(علیه السلام) رسید، آن حضرت پس از نقل حدیثی از جدش امیرالمؤمنین(علیه السلام) خطاب به قیس فرمود: ای قیس، محنت ها و سختی ها پایانی دارند که ناگزیر باید به آن برسند. پس بر [انسان] خردمند است که با گرفتاری ها کنار آید تا [آن گرفتاری] سرآید، زیرا چاره اندیشی [شتاب زده] به هنگام روبرو شدن با آن، بر سختی آن می افزاید.^(۲۷۱) نیز حضرتش از جدش امیرالمؤمنین(علیه السلام) عناصر تکمیل کننده اعمال را نقل کرده، می فرماید:

«**اربع خصال تعین المرء علی العمل: الصحة، والغنی، والعلم، والتوفیق**»؛^(۲۷۲)

چهار چیز است که انسان را در کارها یاری می دهد: سلامت، دارندگی و بی نیازی، دانش و توفیق

[الهی].

۲۷۰. تحف العقول/۱۴۵۷.

۲۷۱. همان/۲۷۶.

۲۷۲. همان جا.

تعامل با ستمگران

امام محمدجواد(علیه السلام) بر ضرورت دوری جستن مسلمانان از ستمگران و همدلی و گرایش به آنان تأکید می نمود و همواره مسلمانان را به رویگردانی از آنان فرامی خواند. آن حضرت در تبیین گرایش به ستمگران روایتی از امیرالمؤمنین(علیه السلام) نقل کرد که فرمود: «العامل بالظلم والمعین له والراضي به شركاء»؛^(۲۷۳) ستمگر، آن کس که او را یاری دهد و آن کس که به ستمگری او راضی باشد، در گناه شریک هستند.

نیز از امیرالمؤمنین(علیه السلام) روایت کرد که فرمود: «مَنْ استحسن قبیحا کان شریکا فیه»؛^(۲۷۴) هر کس کار زشتی را نیکو و پسندیده بخواند در آن [زشتی] شریک است.

از نظر امام جواد(علیه السلام) پیروی و فرمانبرداری از منحرفان همانند پیروی و گوش سپردن به سخنان شیطان است. از همین رو بر ضرورت پرهیز از پیروی منحرفان تأکید می نمود. آن حضرت در این باره فرمود:

«مَنْ أصغى إلى ناطق فقد عبده، فان كان الناطق عن الله فقد عبده، و ان كان الناطق ينطق عن لسان ابليس فقد عبد ابليس»؛^(۲۷۵)

هر کس به [سخنان] گوینده ای گوش فرادهد، به یقین بندگی او می کند. پس اگر گوینده از خدا بگوید [شنونده] خدا را بندگی کرده است و اگر گویند از زبان ابلیس سخن بگوید [آن بنده] سر به راه بندگی شیطان گذارده است.

حضرت امام جواد(علیه السلام) به منظور نفی همه جانبه ستمگران و محکوم کردن رفتارشان، مفهوم دینداری را از زبان حضرت حق (که در قالب حدیث قدسی خطاب به یکی از پیامبران بیان شده) فرمود:

خدا به یکی از پیامبران وحی فرمود: زهدورزی ات در دنیا، آسایش زودرس را برای تو به همراه دارد و از هر چیز بریدن و پیوستن به من، تو را عزت بخشیده است، اما آیا برای [خشنودی] من با دشمنی [از دشمنانم] دشمنی کرده ای؟ یا این که با دوستی [از دوستانم] دوستی نموده ای؟!^(۲۷۶)

بنابر این روایت، دینداری با دوستی دوستان و اولیای خدا و دشمنی نسبت به دشمنان خدا و نیز پرهیز از مسالمت و نرمی با آنان محقق می شود. امام جواد(علیه السلام) به منظور به جوشش درآوردن روح ظالم ستیزی در وجود امت احادیثی از امیرالمؤمنین(علیه السلام) نقل می نمود، از آن جمله سخن آن حضرت به ابونر بود، آن گاه

۲۷۳. همان، ص ۲۷۸.

۲۷۴. همان/۲۸۰.

۲۷۵. تحف العقول/۴۵۶.

۲۷۶. همان/۴۵۵-۴۵۶.

که فرمود: [ای ابوذر،] برای خدای - عزوجل - خشمگین شدی و امید به همو دار. این قوم از تو بر دنیای خود بیمناک شدند و تو از آنان بر آخرت خویش ترسیدی. به خدا سوگند، اگر راه آسمان ها و زمین بر بنده ای بسته شود و او تقوای الهی را در پیش گیرد، خدای متعال راهی پیش روی او می گشاید. [ای ابوذر،] جز با حق انس مگیر و جز از باطل گریزان و بیمناک مباش. (۲۷۷)

فعالیت های اجتماعی

هر چه موقعیت اجتماعی انسان و تأثیرگذاری او در جامعه بیشتر باشد، فعالیت فراگیرتر و پردامنه تری از او انتظار می رود. امام جواد(علیه السلام) با توجه به همین معنا، طلایه داران مؤمن را با این بخش از فعالیت ها و مفاهیم آن آشنا کرد. در این بحث به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. به همان اندازه که انسانی و صاحب شخصیتی در جامعه جایگاه و منزلت می یابد و منشأ آثار می شود، مردم بیشتر او را مورد توجه قرار داده، نیازهای خود را با او در میان می گذارند و برآوردن نیازها و برطرف کردن گرفتاری های خود را از چنین کسی می خواهند. بر اساس روایات اهل بیت(علیهم السلام) چنین موقعیتی، موهبتی است الهی که در اختیار افراد قرار می گیرد. امام جواد(علیه السلام) در این باب روایتی از طریق پدرانش از امیرالمؤمنین(علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: هر گاه نعمت خدا بر بنده ای فرونی گیرد، وظیفه او در برآوردن نیازهای مردم نیز سنگینی می شود. پس هر کس بار نیازهای مردم را بر دوش نکشد (از آنچه خدا بدو داده، مردم را بهره مند نکند) بی تردید نعمت [خدا داده] را در معرض فنا و نابودی قرار داده است. (۲۷۸)

۲. از نظر امامان معصوم(علیه السلام) میزان پایداری و ماندگاری نعمت هایی که در اختیار انسان قرار دارد به میزان احسان و خدمت به نیازمندان بستگی دارد. امام جواد(علیه السلام) روایت دیگری از امیرالمؤمنین(علیه السلام) نقل کرده است که به همین امر تصریح دارد. آن حضرت فرموده است: خدای را بندگانی است که آنان را از نعمت ها برخوردار می نماید و تا زمانی که آن را [در راه خدا و برطرف کردن نیازهای بندگان] بذل کنند، آن نعمت را در اختیار خواهند داشت و چون از دادن آنچه در اختیار دارند دریغ کنند، [خدا] آن را از ایشان ستانده، به دیگران وامی گذارد. (۲۷۹)

۲۷۷. مستدرک عوالم العلوم/ ۲۳، ص ۲۵۷.

۲۷۸. همان/ ۲۷۶.

۲۷۹. همان جا.

نیز از امیرالمؤمنین(علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: نیکوکاران، بیش از نیازمندان، محتاج نیکی خود هستند، زیرا افتخار، پاداش و ماندگاری نامشان به همراه دارد. پس هر گاه انسان کاری نیک انجام دهد، نیکی را در حق خود آغاز کرده است و از همین رو از دیگران سپاسگویی نخواهد. (۲۸۰)

۳. سپاس گزاری از نیکوکار، دیگری رهنمودی است که مورد توجه و تأکید امامان قرار داشته است. در این مورد امام جواد(علیه السلام) از امیرالمؤمنین(علیه السلام) روایتی نقل کرده است که فرمود: ناسپاسی نعمت، فراخواننده ناخشنودی و خشم است و هر کس در عوض داده ات تو را سپاس گوید، به یقین بیش از آنچه از تو گرفته، به تو داده است. (۲۸۱)

۴. روابط افراد جامعه و نیز تعامل مثبت دوستان از دیگر مسائل اجتماعی و مفاهیم اسلامی است که امام جواد(علیه السلام) بر آن تأکید می نمود و راه های رسیدن به آن را برای همگان روشن کرد. او به همین منظور روایتی از جدش امیرالمؤمنین(علیه السلام) نقل کرد که فرمود:

«ثلاث خصال يجتلب بهن المحبة: الإنصاف في المعاشرة، والمواساة في الشدة، والإنطواع والرجوع إلى قلب سليم.» (۲۸۲)

با سه خصلت، محبت جلب می شود: انصاف در معاشرت، همدردی در گرفتاری و تن دادن به آن و رجوع کردن به قلب [و اندیشه] سلیم.

آن بزرگوار درباره روابط میان دوستان و معاشرت با برادران دینی فرموده است:

[مبادا] گمان [بد، اندیشه] تو را بر دوستی که با یقین [به درست بودنش] برگزیده ای، فاسد کند. هر کس برادر [دینی] خود را در نهان پند دهد، به یقین او را گرامی داشته [و بها بخشیده است] و هر کس در انظار و جمع مردم او را پند دهد، بی تردید او را خدشه دار کرده است. به راه آوردن خوبان با نیکی و اشرار با تنبیه و تأدیب [میسر] است و مرگ [خود] نگاهبان [و حفاظت کننده ای] بسنده است. عقل و نادانی بر انسان تا هجده سالگی در ستیز و کشاکش هستند و چون انسان به این سن برسد، هر کدام که در او بیشتر باشد، همان بر او چیره خواهد شد.

هر گاه خدای - عزوجل - نعمتی بر بنده ای ارزانی دارد و بنده آن نعمت را از خدا بداند، پیش از آن که سپاس آن را گوید، به یقین خدای - جل و علا - شکری در نامه اعمال او ثبت می کند و هر گاه بنده ای گناهی مرتکب شود و بداند که خدا بر اعمال او مطلع و آگاه است و اگر بخواهد کیفر می کند و اگر بخواهد می آمرزد، پیش از آن که از خدا طلب آمرزش کند، به یقین خدا او را می آمرزد. (۲۸۳)

۲۸۰. همان جا.

۲۸۱. همان/۲۸۰.

۲۸۲. همان/۲۷۹.

۲۸۳. همان/۲۸۰.

۵. امام جواد(علیه السلام) همچنین بر ضرورت گزینش همنشین صالح و درستکار تأکید داشت، چرا که همنشین تأثیرگذار بوده و منش و رفتار او چه خوب و چه بد انسان را تحت تأثیر می گذارد. آن حضرت از امیرالمؤمنین(علیه السلام) روایت کرد که فرمود: همنشینی با نادانان اخلاق را فاسد می کند و به دست آوردن همنشین عاقل، مایه صلاح و درستی اخلاق است و خلق [خدا] گوناگون بوده، هر يك بر اساس ویژگی اش رفتار می کند. مردم برادران [یکدیگر] هستند، پس هر کس برادری اش برای غیر خدا باشد از این برادری دشمنی می درود. خدای - عزوجلّ - در این باره می فرماید^(۲۸۴): «در آن روز، یاران - جز پرهیزگاران - بعضی شان دشمن بعضی دیگرند.^(۲۸۵)»

همچنین حضرتش از امیرالمؤمنین(علیه السلام) روایت کرده که فرمود: پیامبر(صلی الله علیه وآله) مرا به یمن فرستاد و به منظور سفارش، به من فرمود: ای علی، هر کس [از خدا] طلب خیر کند، سرگردان نشود و هر کس مشورت کند، پشیمان نگردد.

نیز فرمود: هر کس برادری در راه خدا به دست آورد و برگزیند، به یقین خانه ای در بهشت به دست آورده است.^(۲۸۶)

بدین ترتیب آن امام بزرگوار تمام جوانب زندگی اجتماعی و وظایف متقابل افراد را متذکر شدند و در قالب عبارات های نورانی، به انسان ها یادآوری می کردند که داشتن برادرانی مخلص که تنها با انگیزه های خدایی تن به دوستی و برادری می دهند، رستگاری بزرگ است و باید از وجود چنین برادرانی بهره گرفت و از آنان مشورت و پند و اندرز خواست.

سفارش های امام جواد(علیه السلام)

امام جواد(علیه السلام) پیوسته روح امید و صبر در جان مؤمنان می دمید تا آنان را در چالش با ظلم و سرکشی و جنبش علیه آن ها به سلاحی کارآمد مسلح کند. حضرتش فرجام ستمگران را و این که به هنگام پیروزی و اقتدار دولت عدل، از ظالم انتقام سخت تری به نفع مظلوم ستانده می شود، با آنان در میان می گذارد و همین امر از مستضعفان تحت ستم ظالمان، خروشی توفنده و قدرتی انعطاف ناپذیر می ساخت.

۲۸۴. زخرف/ ۶۷.

۲۸۵. همان/ ۲۷۹.

۲۸۶. همان/ ۲۷۵.

حضرت امام جواد(علیه السلام) در این راستا روایتی از امیرالمؤمنین(علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: روز داد[خواهی]، بر ظالم سخت تر از روز [اقتدار] ستمگر بر مظلوم است.^(۲۸۷) نیز فرموده است: صبر مؤمن در بلاها و سختی ها، سخت ترین و بُرنده ترین سلاحی است [که] بر ضد ستمگر [به کار می رود].

و نیز می فرماید: صبر در مصیبت ها برای شمامت کننده مصیبتی است [طاعت سوز].^(۲۸۸) امام جواد(علیه السلام) با بیان روایاتی از جدش امیرالمؤمنین(علیه السلام) راه رسیدن به اهداف عالی را - که در پی آن بودند - پیش روی مؤمنان می گذارد. وی از امیرالمؤمنین(علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «مَنْ وَثِقَ بِاللَّهِ أَرَاهُ السَّرُورَ، وَ مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ كَفَاهُ الْأُمُورَ، وَالثِّقَةُ بِاللَّهِ حِصْنٌ لَا يَتَحَصَّنُ فِيهِ إِلَّا مُؤْمِنٌ أَمِينٌ، وَالتَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَ حِرْزٌ مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ، وَالدِّينُ عِزٌّ، وَالعِلْمُ كَنْزٌ، وَالصَّمْتُ نُورٌ، وَ غَايَةُ الزُّهْدِ الْوَرَعُ، وَالْأَهْدَمُ لِلدِّينِ مِثْلُ الْبَدْعِ، وَ لِأَفْسَدِ لِلرِّجَالِ مِثْلُ الطَّمَعِ، وَ بِالرَّاعِي تَصْلِحُ الرَّعِيَّةُ، وَ بِالدَّعَاءِ تَصْرَفُ الْبَلِيَّةُ، وَ مَنْ رَكِبَ مَرْكَبَ الصَّبْرِ اهْتَدَى إِلَى مَضْمَارِ النَّصْرِ، وَ مَنْ عَابَ عَيْبَ، وَ مَنْ شَتَمَ أَجِيبَ، وَ مَنْ غَرَسَ أَشْجَارَ التَّقَى اجْتَنَى ثَمَارَ الْمَنَى»^(۲۸۹).

هر کس به خدا اعتماد کرد [خدا] شادمانی را به او می نمایاند و هرکس بر خدا توکل کرد، در کارهایش او را بسنده خواهد بود. اعتماد به خدا دژی است که جز مؤمن امین در آن پناه نمی گیرد، و توکل بر خدا [مایه و وسیله] نجات از هر بدی و نگاهدارنده ای از [گزند و خطر] هر دشمنی است. دین [داری] عزت، دانش گنج و خموشی نور است و پرهیزگاری منتها مرتبه زهد است. هیچ چیزی مانند بدعت، دین را ویران نمی کند و هیچ عاملی چون طمع و آزمندی انسان ها را به تباهی نمی کشاند. با بودن سرپرست [حاکم] رعیت سامان می گیرد و با دعا بلاها دفع می شوند. هر کس بر مرکب صبر سوار شود، به پیروزی دست می یابد، هر کس عیبجویی کند از او عیبجویی خواهند کرد، هر کس دشنام دهد، دشنام شنود و هر کس نهال تقوا بکارد، محصول [رسیدن به] آرزوها برگردد.

تشویق به دانش اندوزی

امام جواد(علیه السلام) در قالب روایاتی از جدش امیرالمؤمنین(علیه السلام) و نیز با تبیین فضل و جایگاه والای عالمان، همگان را به فراگیری دانش تشویق و ترغیب می نمود.

۲۸۷. همان جا.

۲۸۸. همان / ۲۷۸.

۲۸۹. همان/۲۷۶.

آنچه خواهیم خواند، از جمله روایاتی است که آن حضرت در فضیلت دانش اندوزی بیان نموده است:

۱. امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود: دانش فراگیرید، که دانش اندوزی واجب و در پی آن به جستجو شدن مستحب است. دانش [وسیله] پیوند میان برادران [دینی]، نشانه مروت و جوانمردی، ارمغان محافل و مجالس، همسفر و مونس در غربت است.^(۲۹۰)

۲. نیز فرموده است: «**العلم علمان: مطبوع و مسموع، و لاینبغ المسموع اذا لم یکن مطبوع، و من عرف الحکمة لم یصبر علی الإزدیاد منها، الجمال فی اللسان، و الکمال فی العقل**»؛^(۲۹۱)

دانش دو گونه است: دانشی [که در وجود انسان] سرشته شده و دانشی شنیده شده (اکتسابی) و اگر دانش سرشته شده (که بدان وسیله دانش به کار گرفته می شود) نباشد، دانش شنیدنی سودی نمی بخشد و هر کس [ارزش و جایگاه] دانش و حکمت را بشناسد در افزون خواهی آن صبر نتواند. [بدانید که] زیبایی در زبان [گویا] است و کمال [یافتگی] در عقل است.

نیز از کتاب امیرالمؤمنین(علیه السلام) نقل کرده است که حضرت فرمود: به یقین آدمی زاده شبیه ترین چیزها به ترازو هست که کفه آن به دانش (و در موردی فرمود: به عقل) رجحان و برتری می یابد یا به دلیل نادانی کاستی می گیرد.^(۲۹۲)

نیز فرموده است: به هنگام پیش آمدن شبهه، آهنگ عالمان کن که راه [روشن] و دستاویز [محکم] در اختیار دارند. هر کس در یافتن راه های درست [رسیدن به] خواسته ها به خطا رود چاره جویی ها او را کارساز نباشد. انسان آزمند در بند خواری [گرفتار] است و هر کس ماندن [در دنیا] را دوست بدارد برای رویارویی با بلاها قلبی صبور و مقاوم فراهم آورد (خویش را آماده تحمل سختی ها کند).^(۲۹۳)

امام محمد جواد(علیه السلام) از گسترش جهل و فراوانی نادانان و نیز گرفتار بودن عالمان با این جماعت در رنج بود. از نظر امام(علیه السلام) سؤال های جاهلانه ای که نادانان مطرح می کردند دلیل رنجش خاطر عالمان از يك سو و ایجاد اختلاف میان مردم از دیگر سو بود. وی در این معنا روایتی از جدش امیرالمؤمنین(علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «**العلماء غرباء لکثرة الجهال بینهم**»؛^(۲۹۴)

به دلیل فراوانی جاهلان، عالمان غریب و تنها هستند.

و نیز نقل نموده است که فرمود: «**لو سکت الجاهل ما اختلف الناس**»؛^(۲۹۵)

۲۹۰. همان/۲۷۷.

۲۹۱. همان جا.

۲۹۲. همان/۲۷۵.

۲۹۳. همان/۲۷۸.

۲۹۴. همان جا.

۲۹۵. همان/۲۷۹.

اگر جاهل خموشی گزیند [و از سر نادانی مطلبی اختلاف‌آمیز مطرح نکند] مردم دچار اختلاف نخواهند شد.

تشویق به توبه

از دیگر گزینه‌های امام جواد(علیه السلام) برای ارشاد مردم و هدایت آنان به سوی خدای متعال مسأله توبه و راه‌های آن بود. آن حضرت با نقل روایاتی از امیرالمؤمنین(علیه السلام) درباره توبه مردم را به آن فرا می‌خواند، از جمله:

۱. امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود: «التوبة على أربعة دعائم: ندم بالقلب، و استغفار باللسان، و عمل بالجوارح، و عزم على أن لا يعود»؛

توبه بر چهار ستون استوار است: پشیمانی در دل، استغفار با زبان، عمل با اندام‌ها [برای جبران گذشته] و تصمیم [قاطع و خلل‌ناپذیر] بر عدم بازگشت به گناه.

«و ثلاث يبلغن بالعبد رضوان الله: كثرة الإستغفار، و خفض الجانب، و كثرة الصدقة»؛

و سه چیز انسان را به رضوان و خشنودی خدا می‌رساند: بسیار استغفار کردن، فروتنی و مهربانی بودن و بسیار صدقه دادن.^(۲۹۶)

آن حضرت همچنین بر ضرورت شتاب در توبه کردن و پرهیز از تأخیر و به زمان دیگری افکندن توبه تأکید نموده، فرمود: «تأخير التوبة إغترار، و طول التسوية حيرة، و الإعتلال على الله ملكة، و الإصرار على الذنب أمن لمكر الله» «فلا يأمن مكر الله إلا القومُ الحسرون»؛^(۲۹۷)

به تأخیر افکندن توبه، خودفریبی و توبه را بسیار به تأخیر انداختن سرگشتگی است، بهانه تراشی برای خدا تباهی است و اصرار بر گناه، احساس ایمنی از مکر خداست [آن‌گاه این آیه را تلاوت نمود]: «آیا از مکر خدا خود را ایمن دانستند؟»^(۲۹۸).

۳. تکمیل ساختار جماعت صالحان و آماده‌سازی‌شان برای عصر غیبت

این مبحث را در چند بند بیان می‌کنیم:

تشکیلات نمایندگان و اقدام دقیق

۲۹۶. همان جا.

۲۹۷. اعراف (۷)/ ۹۹.

۲۹۸. همان جا.

ایجاد و تنظیم امور جماعت صالحان و فعالیت امامان معصوم از طریق این جماعت، هدف اساسی اهل بیت(علیه السلام) بود. این خاندان در روزگار امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(علیه السلام) پیکره جماعت صالحان را بنیان نهادند و تا روزگار امام حسن عسکری(علیه السلام) و فرزندش امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه) مشغول به کمال رساندن این ساختار و نهادینه کردن و وسعت بخشیدن به دایره فعالیت آن بودند. آنچه تکمیل این ساختار را ضروری می نمود، نظارت و کنترل شدیدی بود که از سوی حاکمیت بر فعالیت و تحرکات اهل بیت(علیهم السلام) اعمال می شد. وانگهی اصحاب، افراد مورد اعتماد و شاگردان امامان(علیهم السلام) نقش متعهدانه ای در تحقق بخشیدن به برخی از اهداف امامان اهل بیت(علیهم السلام) داشتند. از دیگر سو گسترش دایره جماعت صالحان و نیز متعدد بودن مرکز فعالیت ها و اجتماع آنان در سراسر جهان اسلام اقدامی در ایجاد و توسعه دامنه تشکیلات نمایندگی بود.

شایان توجه است که وجود تشکیلات نمایندگی و داشتن نمایندگان، یکی از ضرورت های فعالیت امامان(علیه السلام) به شمار می رفت و همین افراد می بایست امامان(علیه السلام) را در امر ارتباط با شیعیان و شتاب دادن به فعالیت هایشان یاری می دادند.

نظارتی که از سوی حاکمان بر امام رضا(علیه السلام) و پس از آن حضرت بر امام جواد(علیه السلام) اعمال می شد، ضرورت ایجاد نهاد نمایندگی را که به طور مستقیم زیر نظر امام(علیه السلام) اداره می شد، محسوستر می کرد. فراموش نشود در آن شرایط که امام کاملاً تحت نظر بود و شرایط سختی را می گذراند، ارتباط با نمایندگان دقت فوق العاده ای را می طلبید.

فعالیت حساب شده امام جواد(علیه السلام) پس از آن که حاکمان وقت امامتش را پذیرفته و او را رهبر شرعی امت اسلامی - که دانش و خط مستقیم را از پدران و الامامش به دست آورده است - دانستند، بحثی تمام شده و مفروغ منه است، اما بررسی زندگی امام جواد(علیه السلام) اوج دقت و استحکام در فعالیت های آن حضرت را به طور روشن و بدون ابهام برای پژوهشگر آشکار می کند. در واقع هر اقدام امام(علیه السلام) با اقدام دیگرش پیوند و با شرایط همگونی داشت و تعبیرکننده رأی هدفدار امام(علیه السلام) در همان موضوع بود.

هنگامی که از روش های فعالیت از دیدگاه امام(علیه السلام) سخن به میان می آید دقت در فعالیت و تحرك امام(علیه السلام) و نیز چگونگی برقراری ارتباط از سوی ایشان با

نمایندگان و جماعت صالحان نیز به ذهن می‌رسد. به منظور روشن شدن این حقیقت نمونه‌هایی از فعالیت‌های امام(علیه السلام) در زمینه روابط با پایگاه‌های مردمی‌اش برمی‌شمریم:

نامه نگاری مخفیانه

بی‌تردید، ارتباط امام(علیه السلام) و یارانش همچنان پابرجا بود و جریان داشت، اما پاره‌ای از ارتباط‌های امام(علیه السلام) می‌بایست پنهان می‌ماند، چرا که بیم آن می‌رفت نام فرستادگان نامه‌ها فاش شود، به ویژه این که امام جواد(علیه السلام) در خانه‌اش نیز توسط همسرش ام‌الفضل زیر نظر قرار داشت. شکل دیگر ارتباط امام جواد(علیه السلام) با یاران و نمایندگان به این صورت بود که نامه‌های رسیده به امام(علیه السلام) فاقد نام و مشخصات فرستنده بود و امام به شیوه خود، فرستنده هر نامه‌ای را می‌شناخت.

بعید به نظر نمی‌رسد که میان فرستنده نامه و امام رمزی وجود داشته که حضرتش از طریق آن رمز نویسنده نامه را می‌شناخته است. البته این برداشت در صورتی است که بر آن نباشیم بگوییم: امام(علیه السلام) از طریق عالم غیب، مبدأ نامه‌ها را می‌شناخت چه این که «اگر امام(علیه السلام) بخواهد چیزی را بداند، خداوند او را از آن آگاه می‌کند».^(۲۹۹)

«ابوهاشم، داوودبن قاسم جعفری» می‌گوید: «به حضور ابوجعفر ثانی(علیه السلام) رسیدم. سه رقعہ (نامه) برای ابوجعفر آورده بودم، اما از آن جا که رقعہ‌ها نام فرستنده نداشتند، نتوانستم آن‌ها را از یکدیگر بازشناسم و از این رو اندوهگین شدم. ابوجعفر یکی از نامه‌ها را از من ستاند و فرمود: این، رقعہ ریان بن شیبیب است. دیگری را گرفت و فرمود: این، رقعہ محمدبن حمزه است و سومین رقعہ را گرفت و فرمود: این، رقعہ فلان است [و نام او را گفت]. از دیدن چنین چیزی سخت مبهوت شدم و او در من نگریست و لبخند زد».^(۳۰۰)

بنابر آنچه در «موسوعة الامام الجواد(علیه السلام)» آمده، ۷۲ مکاتبه امام جواد(علیه السلام) ثبت شده است.^(۳۰۱)

۲۹۹. ر.ک: کافی: ۲۰۱/۱.

۳۰۰. إعلام الوری بأعلام الهدی ۹۸/۲.

۳۰۱. ر.ک: موسوعة الامام الجواد(علیه السلام) ۴۱۳/۲-۴۱۵.

اشراف بر امور اجتماعی

امام جواد(علیه السلام) دور از جامعه خود زندگی نمی کرد، بلکه همراه با مردم بود و نیازها و خواسته های آنان را می شناخت و با تمام وجود لمس می کرد. البته این شیوه رفتاری جزئی از زندگی دیگر امامان(علیه السلام) بود و امام جواد(علیه السلام) نیز به پیروی از پدران ارجمند خود از مسائل و نیازهای مردم غافل نبود. در این جا مطلبی را نقل می کنیم که دنباله روایت قبلی است.

ابوهاشم گوید: «... و ابوجعفر بدره ای حاوی سیصد دینار به من داد و از من خواست تا آن را برای یکی از عموزادگانش ببرم، آن گاه فرمود: او به تو خواهد گفت: بازرگانی را به من نشان ده تا با این دینارها کالایی برای من بخرد، تو نیز چنان کن. کیسه دینارها را برای عموزاده ابوجعفر بردم. او به من گفت: ای ابوهاشم، بازرگانی به من معرفی کن تا با این دینارها کالایی برای من بخرد و من چنان کردم».(۳۰۲)

این داستان به خوبی نشان می دهد که امام جواد(علیه السلام) نیازهای مردم را می دانست و می کوشید تا آن را برطرف کند.

پرورش افراد

از دیگر مسائلی که امام جواد(علیه السلام) خود به انجام آن همت می گمارد، تربیت نمودن شیعیان براساس آموزه های دینی بود. یکی از این موارد، رهنمود تربیتی آن حضرت به شاعر معروف، دعبل بن علی خزاعی بود. دعبل می گوید: «به حضور [امام] رضا(علیه السلام) رسیدم. آن حضرت فرمود تا به من هدیه ای بدهند، آن را گرفته، اما حمد خدا را نگفتم. آن حضرت به من فرمود: چرا خدای را سپاس و حمد نگفتی؟ بعدها بر ابوجعفر وارد شدم و آن حضرت دستور داد تا هدیه ای به من داده شود. چون آن را گرفتم گفتم: الحمدالله.

ابوجعفر فرمود: تربیت شدی (نیکو فراگرفتی)...(۳۰۳)

این داستان و موارد مشابه آن، اوج توجه و عنایت امام(علیه السلام) را نسبت به تکامل فرهنگی و معنوی پیروان خود نشان می دهد.

۳۰۲. إعلام الوری بأعلام الهدی ۹۸/۲.

۳۰۳. كشف الغمة ۳۶۳/۲.

۴. زمینه سازی برای امامت زود هنگام حضرت هادی (علیه السلام)

از دیگر وظایفی که امامان معصوم (علیه السلام) به يك اندازه نسبت به آن مسئول و مأمور بودند، آشنا کردن مردم با امام پس از خویش و فراخواندن به پذیرش امامت او بود. این بزرگان که امام جواد (علیه السلام) نیز همانند آنان به انجام مسئولیت پای بند و متعهد بود و همان راه را می پیمود، مسأله امام پس از خویش را در میان مسلمانان مؤمن و طلایه دار، ترسیخ کرده، بدان دعوت می کردند. در این مبحث به مواردی از موضوع جانشینی که می بایست توسط امام حاضر مطرح و در میان افراد مؤمن استوار می شد بیان می کنیم:

الف) «خیرانی» از پدرش نقل کرده است که گفت: «بنا به وظیفه خدمت که بر عهده من گذارده شده بود، ملازم خانه ابوجعفر (علیه السلام) بودم. «احمد بن محمد بن عیسی اشعری» همه شب به هنگام سحر به خانه ابوجعفر (علیه السلام) می آمد تا از وضعیت بیماری او مطلع شود و چون واسطه میان خیرانی و ابوجعفر وارد می شد، احمد مجلس را ترك گفته، آن دو را تنها می گذاشت.

خیرانی می گوید: یکی از شب ها فرد واسطه، از حضور امام خارج شد و احمد بن محمد بن عیسی نیز از آن جا بیرون شد. واسطه با من در کناری خلوت کرد و احمد به گونه ای که بتواند سخنان ما را بشنود، پشت به ما کرد و به گوش ایستاد. واسطه میان امام و من می گفت: مولایت سلام می رساند و می گوید: من به دیدار خدا خواهم شتافت و امر [امامت] به فرزندم علی می رسد و هر حقی که من پس از پدرم بر شما داشتم، او پس از من بر شما خواهد داشت.

پس از این سخنان، واسطه رفت و احمد نزد من بازگشت و گفت: پیک چه چیزی به تو گفت؟

گفتم: خیر بود.

احمد گفت: آنچه را که گفت شنیدم، آن گاه شنیده خود را بازگفت.

گفتم: کاری را که کردی خدا حرام کرده است، آن جا که می فرماید: (...وَلَا تَجَسَّسُوا...); (۳۰۴) و جاسوسی مکنید. حال که سخنان او را شنیده ای نگاه دار تا روزی که بدان نیاز پیدا کنیم و تو گواهی دهی، پس مبادا تا آن هنگام این مطلب را آشکار کنی!

چون صبح شد پیام امام(علیه السلام) را در ده نسخه نوشتم و تمام آن ها را مهر کرده، آن ها را در اختیار ده تن از بزرگان اصحاب قرار داده، به آنان گفتم: چنانچه پیش از گرفتن نامه از دنیا رفته، آن را گشوده به آنچه در آن نوشته شده عمل کنید.

ابوجعفر(علیه السلام) رخ در نقاب خاک کشید و هنوز از خانه ام بیرون نشده بودم که دریافتم سران قوم نزد «محمد بن الفرَج»^(۳۰۵) گرد آمده، درباره امامت به گفتگو پرداخته اند. محمد بن فرج [کسی را با] نوشته ای نزد من فرستاد که در آن آمده بود: اگر بیم آشکار شدن [راز] نبود خود با جمع حاضر به سراغ تو می آمدم. دوست دارم نزد من بیایی.

من نیز سوار مرکب شده، به خانه او رفتم و با جمع حاضر در مورد جانشینی ابوجعفر(علیه السلام) گفتگو کردیم، اما بیشتر آن افراد را اسیر شک و تردید دیدم. رو به کسانی که نامه ها را به آنان سپرده بودم کردم و از آنان خواستم نامه را تحویل دهند و آنان نامه ها را دادند و به آن ها گفتم: این همان [روزی] است که به شما سفارش کرده بودم.

یکی از آنان گفت: دوست می داشتیم تا کسی دیگر نیز گواهی می داد تا گفته تو را اعتبار بخشد.

گفتم: آنچه را که می خواهیم خدا فراهم نموده است. این ابوجعفر اشعری، شنیدن محتوای این نامه را گواهی می دهد. از او بپرسید [تا حقیقت برای شما روشن شود].

جماعت حاضر از او درباره محتوای نامه پرسیدند، او از شهادت دادن خودداری کرد. او را به مباحله خواندم، اما به آن تن نداده، از آن ترسیده بود. از این رو گفتم: این مطلب را خود شنیده ام و آن را شرافت والایی می دانم که دوست دارم از آن مردی عرب باشد، اما حال که سخن از مباحله به میان آمد، دیگر جایی برای پنهان کردن حقیقت وجود ندارد [و آنچه در نامه آمده و خیرانی می گوید حقیقت است].

حاضران فرصت را از دست نداده به حضور ابوالحسن (امام هادی)(علیه السلام) رسیده، بر حضرتش به عنوان امام سلام دادند»^(۳۰۶).

ب) از اسماعیل بن مهران نقل شده است که گفت: «نخستین باری که ابوجعفر(علیه السلام) از مدینه روانه بغداد شد، به حضرتش گفتم: فدایت گردم، در این سفر بر [جان] تو

۳۰۵ . محمد بن الفرَج الرُّحَیّی از اصحاب امام رضا(علیه السلام)، امام جواد(علیه السلام) و امام هادی(علیه السلام) بود.

۳۰۶ . الارشاد ۲/۲۹۸-۳۰۰.

بیم دارم. امامت پس از تو بر عهده کیست؟ ابوجعفر (علیه السلام) رو به من کرد و فرمود: آن گونه که می پنداری غیبت (وفات) من در این سال نیست.

دومین باری که ابوجعفر (علیه السلام) از سوی معتصم فراخوانده شد، نزدش رفته عرضه داشتیم: فدایت گردم، تو می روی [بگو تا بدانیم که] امامت پس از تو بر عهده کیست؟

او آن چنان گریست که محاسنش تر شد، سپس به من فرمود: از این [سفر] بر [جان] من بیم می رود. امامت پس از من بر عهده فرزندم علی است. (۳۰۷)

ج) از «محمد بن حسین واسطی» نقل شده است که از «احمد بن ابی خالد» غلام ابوجعفر (علیه السلام) شنیده است که می گفت: «ابوجعفر مرا بر این وصیت که نوشته شده بود به گواهی گرفت که: احمد بن ابی خالد، غلام ابوجعفر، محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) او را به شهادت گرفت که نسبت به فرزندش علی (امام هادی) خواهرانش و نیز موسی (۳۰۸) تا آن هنگام که بالغ شود وصیت کرده است و کار سرپرستی مزرعه ها، دارایی ها، هزینه ها، غلامان و کنیزان و... را به «عبدالله بن مساور» سپرد، تا آن هنگام که علی بالغ شود، عبدالله تمام آنچه را بدو سپرده شده بود به علی واگذار و او خود به کار خود و خواهران خویش بپردازد. چون موسی به بلوغ رسید، علی، کار موسی را به خودش واگذار تا خود به کارهای خویش بپردازد و پس از آن دو (پدرش امام جواد (علیه السلام) و برادرش امام هادی) (علیه السلام) بنا به شرطی که پدرشان برای صدقاتی که مقرر داشته است، عمل کند. آن [شهادت و وصیت] در روز يك شنبه سه روز گذشته از ماه ذی حجه سال ۲۲۰ بوده (نوشته شده) است. احمد بن خالد گواهی خود را با خط خویش نوشت و حسن بن محمد بن عبدالله بن الحسن بن علی بن الحسین بن ابی طالب (معروف به جوّانی) با خط خود همانند شهادت احمد بن ابی خالد بر بالای [وصیت] نامه نوشت و نصر خادم نیز شهادت خود را با خط خود نگاشت. (۳۰۹)

مرحوم طبری پس از نقل سه نص پیش گفته شده، می گوید: «اخبار، در این باب بسیار است و اجماع شیعه بر امامت آن حضرت و نیز عدم وجود کسانی که امامت را از آن غیر او بخوانند، ما را از بیان دیگر نصوص در مورد امامت او بی نیاز می کند.

۳۰۷. کافی/۱/۳۲۳.

۳۰۸. منظور موسی مبرقع است که در قم مدفون است.

۳۰۹. همان/۲۶۱.

وانگهی به دلیل بیم امامان از دشمنانشان در آن روزگار و نیز تقیه و به منظور دورماندن از گزند آنان، شیعیانشان را در شناخت امام جانشین، به داشتن دست نوشته و نصی بر جای مانده از امام پیشین نیازمند می کند. همان طور که بیان کردیم، محکمترین وجه لزوم وجود امام، دلایلی عقلی است که وجود امام را لازم می داند و نیز وجود روایاتی است که امامان را از نسل امام حسین(علیه السلام) می خواند. باطل و نادرست بودن گفته و آرای صاحبان مذهب های باطل نیز دلیل محکم دیگری است که بر لزوم وجود امام دلالت دارد و بالله التوفیق... (۳۱۰)

۵. امام جواد(علیه السلام) و مهدویت

مسأله مهدویت اساسی ترین اصل در حرکت و روند اسلامی است که در میان پیروان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و امامان(علیه السلام) حتی يك مورد یافت نمی شود که از دعوت به آن غفلت کرده یا آن را نادیده گرفته باشد.

امام جواد(علیه السلام) نیز در مسأله مهدویت همین شیوه را در پیش گرفت و با انگیزه عمق بخشیدن به این موضوع در جان و اندیشه امت و آماده کردن آنان برای امامت حضرت مهدی موعود، این مسأله را در میان امت اسلامی مطرح کردند. در این جا مواردی از موضوع مهدویت و انتظار را که حضرتش بیان داشته است می خوانیم:

الف) از حضرت «عبدالعظیم بن عبدالله حسنی» نقل شده است که گفت: «به محمد بن علی بن موسی (امام جواد)(علیه السلام) گفتم: مولای من، امیدوارم همان قائم از خاندان محمد باشی که زمین را، پر از داد می کند! همچنان که آکنده از ستم و بیداد شده است.

او فرمود: هر يك از ما قائم (برپاخاسته) به فرمان خدا و راهنمایان به دین خداست، اما آن قائمی که زمین خدا را از وجود کافران و منکران پاک و آن را پر از داد و عدالت می کند، هموست که ولادتش از مردم پوشیده خواهد مانده و وجودش از دیدگان پنهان خواهد بود. به نام خواندش بر مردم روانباشد و هم نام و هم کنیه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است.

زمین برای او در نور دیده می شود و هر سختی برای او رام می شود. به شمار اهل بدر ۳۱۳ تن از یاران او از سراسر جهان در کنار او حضور خواهند یافت و خدای - عزوجلّ - در این باره می فرماید: «هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را باز می آورد، در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست» (۳۱۱).

هر گاه این شمار از مخلصان فراهم آمدند، خدا امر او را آشکار خواهد نمود و چون یاران او به ده هزار تن رسد، به فرمان خدا قیام خواهد کرد و همچنان دشمنان خدا را خواهد کشت تا خدای - عزوجلّ - راضی شود. (۳۱۲)

ب) از «ابوتراب، عبدالله موسی الرویانی» نقل شده است که گفت: «عبدالعظیم حسنی فرزند عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) برای ما گفت: بر سرورم محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) وارد شدم تا از او بپرسم: «قائم» همان «مهدی» یا شخص دیگری است؟ او سخن آغاز کرد و فرمود: ای ابوالقاسم، قائم از ما خاندان، همان مهدی است که واجب است در دوران غیبت در انتظار او بود و در زمان ظهورش سر به فرمان او نهاد.

او سومین از فرزندان من است. سوگند به آن [خدایی] که محمد (صلی الله علیه و آله) را به رسالت برانگیخت و امامت را ویژه ما گرداند، اگر تنها یک روز از عمر دنیا مانده باشد، خدا آن روز را چنان طولانی می کند تا مهدی قائم ظهور کرده، زمین را همچنان که از ستم و بیداد آکنده شده است، پر از داد کند. [و بدان که] به یقین خدای - تبارک و تعالی - کار [ظهور] او را یک شبه سامان می دهد، همان سان که کار هم سخن خود موسی را سامان داد، آن هنگام که برای برگرفتن آتشی برای خانواده اش [به سوی درخت] رفت و پیامبر و حامل رسالت الهی بازگشت.

آن گاه فرمود: «أفضل اعمال شیعتنا انتظار الفرّج»؛ انتظار فرج برترین و بافضیلت ترین اعمال شیعیان ما است. (۳۱۳)

ج) از «حمدان بن سلیمان» نقل شده است که گفت: «صقر بن ابی دلف» گفت: از ابوجعفر، محمد بن علی رضا (علیه السلام) شنیدم که فرمود: به یقین امام پس از من فرزندی علی است. فرمان او فرمان من، سخن او سخن من و فرمانبرداری از او فرمانبرداری از من است و امام بعد از او فرزندش حسن است. فرمان او فرمان پدرش، سخن او سخن پدرش و فرمانبرداری از او فرمانبرداری از پدرش است. آن گاه حضرت ابوجعفر خاموش شد.

گفتم: ای پسر رسول خدا، پس از امام حسن چه کسی امام است؟

ابوجعفر سخت گریست، سپس فرمود: پس از حسن فرزندش قائم به حق و هموست که انتظارش بکشند.

گفتم: ای پسر رسول خدا، چرا او «قائم» خوانده شده است؟

فرمود:

[از آن رو قائم خوانده می شود] که پس از آن که یادش فراموش شود و بیشترین کسانی که امامت او را پذیرفته اند [از اعتقاد خود] برگردند، او قیام (ظهور) خواهد نمود.

پرسیدم: چرا «منتظر» خوانده می شود؟

فرمود: [از آن رو منتظر خوانده می شود که] غیبتی طولانی دارد و مخلصان [در ایمان] در انتظار آمدنش هستند، شکاکان منکر [وجود] او می شوند و منکران با شنیدن نام او [یا آمدنش] را استهزاء می کنند. دوران غیبت او تعیین کنندگان زمان ظهورش را تکذیب کرده، آن هایی که در آمدنش شتاب داشته [هم به همین دلیل دنباله رو مدعیان هستند] به تباهی می کشاند و آنان که تسلیم بوده [و به انتظار ظهورش نشسته اند و ادعای مدعیان باطل را نمی پذیرند، دین به سلامت برند و] نجات یابند. (۳۱۴)

بخش سوم

مدرسه و میراث علمی امام جواد(علیه السلام)

این بخش را در چند مبحث بررسی می کنیم:

مبحث اول: اصحاب امام جواد(علیه السلام)

جمع زیادی از عالمان و راویان گرد وجود امام جواد(علیه السلام) فراهم آمده، از چشمه جوشان دانش او که از جدش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به ارث برده بود بهره می گرفتند. آنان احادیث، گفته و نکته های بدیع و حکیمانه آن حضرت را تدوین می کردند و میراث ارجمند و گرانسنگی که از اندوخته های پربها و کم نظیر اندیشه اسلامی در دست داریم به لطف زحمات آن بزرگان فراهم آمده است. آن بزرگان با الهام گرفتن از اعتقادات دینی خود مبنی بر حفاظت از احادیث امامان معصوم به تدوین آن پرداختند و با اقدام خود تراش علمی اهل بیت(علیهم السلام) را از گزند حوادث روزگار و تطاول دست بدخواهان و منحرفان ایمنی بخشیدند.

تلاش بی دریغ آنان این فرصت را برای فقیهان شیعه فراهم آورد تا با مراجعه به این میراث سترگ علمی، احکام شرعی را به دست آورند. اگر این میراث در دسترس نبود بی تردید مدرسه اهل بیت(علیهم السلام) از فقهی این چنین پویا و سترگ - که اندیشمندان و حقوقدانان مسلمان و غیرمسلمان به اصالت و ژرفنای بودن آن اعتراف دارند - خبری نبود.

در روزگاری که حاکمان ستمگر عباسی و اموی امامان معصوم(علیه السلام) را تحت شدیدترین محدودیت ها قرار می دادند و ارتباط با آنان را منع می کردند تا امت اسلامی را از دنباله روی آنان و پیروی از ایشان بازدارند، پای بندی یاران امامان(علیه السلام) که در آن دوره های سخت، با امامان رابطه داشته و در تدوین احادیث آن بزرگان می کوشیدند، شایسته قدردانی و افتخار است.

این عالمان و راویان که از یاران امامان بودند، آن چنان زیر فشار قدرت حاکم قرار داشتند که نمی توانستند به طور صریح از امامی نام ببرند که از وی حدیثی یا مطلبی

داشتند، با اشاره و بیان برخی اوصاف آن امام، او را معرفی کرده، حدیث یا مطلب خود را از او باز می‌گفتند. از آن رو این پنهان کاری صورت می‌گرفت که زندان و مرگ در انتظار کسانی بود که از امامان مطالبی نقل می‌کردند.

از آن جا که امام جواد(علیه السلام) نیز در محاصره جاسوسان دستگاه خلافت قرار داشت، از اصحاب خود خواست تا در عرصه‌هایی که خود به دلایل امنیتی توان فعالیت در آن‌ها را ندارد، به فعالیت بپردازند. بنابراین، عرصه‌های اصلی فعالیت‌های اصحاب امام جواد(علیه السلام) نمایانگر فعالیت‌های آن حضرت بود، زیرا آنان تنها با پیروی از آن حضرت و به کار بستن رهنمودهایش اقدام کرده، کاری خودسرانه انجام نمی‌دادند. از آن رو در این جا به اصحاب امام جواد(علیه السلام) پرداخته ایم که فعالیت‌های علمی و فکری آنان، از گرایش‌ها و فعالیت‌های طلایه داران بیدار دل روزگار تحت رهبری امام جواد(علیه السلام) خبر می‌دهد. در این جا فعالیت‌های علمی‌تنی چند از این اصحاب روایتگر را که به تمام معنا و بدون اغراق گستردگی فعالیت‌های مدرسه علمی امام جواد(علیه السلام) را به نمایش گذارده اند، بررسی می‌کنیم:

حسین بن سعید اهوازی

حسین بن سعید حمّاد اهوازی، ثقه بود و از امام رضا(علیه السلام)، ابوجعفر(علیه السلام)، و ابوالحسن ثالث (امام هادی)(علیه السلام) روایت کرده است.^(۳۱۵)

حسن بن سعید اهوازی

حسن، برادر حسین بن سعید و از اصحاب امام رضا(علیه السلام) و امام جواد(علیه السلام) بود.^(۳۱۶) هر دو برادر در حرکت سیاسی و علمی امام رضا(علیه السلام) و امام جواد(علیه السلام) و نیز در عرصه تصنیف و تألیف شرکت داشتند و نقش قابل توجهی در هدایت برخی افراد ایفا کردند.

اسحاق بن ابراهیم حضینی، و پس از او علی بن الریان به واسطه حسن بن سعید اهوازی به حضور امام رضا(علیه السلام) رسیدند و همو وسیله آشنایی آنان با مدرسه اهل بیت(علیهم السلام) بود. از وی حدیث شنیدند و هم به [نام] او شناخته شدند. حسن بن سعید همچنین عبدالله بن محمد حضینی و دیگران را با مدرسه اهل بیت(علیهم السلام) آشنا

۳۱۵. حیاة الامام محمد الجواد(علیه السلام)/۳۹-۱۴۱.

۳۱۶. همان جا.

کرد که بعدها منشأ خدمات شدند و کتاب های زیادی تألیف و تصنیف کردند. گفته می شود که حسن بن سعید پنجاه کتاب تصنیف کرد. (۳۱۷)

شیخ الطائفه، محمد بن حسن طوسی هنگامی که به حسین بن سعید اهوازی می رسد درباره اش می گوید: او «ثقه» است و از [امام] رضا، ابوجعفر ثانی و ابوالحسن ثالث (علیه السلام) حدیث روایت کرده است. او از مردم کوفه بود و همراه برادرش حسن به اهواز کوچ کرد، سپس به قم رفت. در آن جا بر حسن بن ابان وارد شد و در همان سامان درگذشت.

حسین بن سعید اهوازی سی کتاب به شرح زیر نوشت:

۱. کتاب الوضوء;
۲. کتاب الصلاة;
۳. کتاب الصوم;
۴. کتاب الزکاة;
۵. کتاب الحج;
۶. کتاب النکاح والطلاق;
۷. کتاب الوصایا;
۸. کتاب الفرائض;
۹. کتاب التجارات;
۱۰. کتاب الإجازات;
۱۱. کتاب الشهادات;
۱۲. کتاب المناقب;
۱۳. کتاب الأیمان والنذور والكفارات;
۱۴. کتاب البشارات;
۱۵. کتاب الحدود والديات;
۱۶. کتاب الزهد;
۱۷. کتاب الأشربة;
۱۸. کتاب المكاسب;
۱۹. کتاب التقیة;

۲۰. کتاب الخمس؛
 ۲۱. کتاب المروة والتجمل؛
 ۲۲. کتاب الصيد والذباحة؛
 ۲۳. کتاب المثالب؛
 ۲۴. کتاب التفسیر؛
 ۲۵. کتاب المؤمن؛
 ۲۶. کتاب الملاحم؛
 ۲۷. کتاب المزار؛
 ۲۸. کتاب الرد علی الغالیة؛
 ۲۹. کتاب الدعاء؛
 ۳۰. کتاب العتق والتدبیر. (۳۱۸)

محمد بن اسماعیل

وی محمد بن اسماعیل [معروف به] ابن بزیع است. شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام رضا (علیه السلام) و امام جواد (علیه السلام) خوانده است. (۳۱۹) وی از نظر پرهیزگاری و تقوا، در شمار بهترین اصحاب امامان (علیه السلام) بود. دو ویژگی او را به اختصار بیان می کنیم:

نخست: پیوند ابن بزیع با امام رضا (علیه السلام) بود. او رابطه تنگاتنگی با امام رضا (علیه السلام) داشت و آن حضرت او را سخت بزرگ و گرامی می داشت. نقل شده است: زمانی نام ابن بزیع در حضور امام رضا (علیه السلام) برده شد. آن حضرت فرمود: دوست می داشتم چونان او در میان شما وجود داشت. (۳۲۰)

دوم: پیوند و ارتباط او با امام جواد (علیه السلام) بود. او همان سان که به امام رضا (علیه السلام) پیوسته بود و ارتباط داشت، با امام جواد (علیه السلام) نیز رابطه تنگاتنگی داشت. ابن بزیع از امام جواد (علیه السلام) روایاتی در زمینه احکام شرعی نقل کرده است. وی از امام جواد (علیه السلام) خواست پیراهنی [که خود بر تن می کرد] به او بدهد تا آن را کفن خویش قرار دهد و امام جواد (علیه السلام) پیراهنی برای او فرستاد. (۳۲۱)

۳۱۸. شیخ طوسی، الفهرست/۵۸.

۳۱۹. رجال طوسی/۴۰۵.

۳۲۰. حیاة الامام الجواد (علیه السلام) / ۱۶۴.

۳۲۱. حیاة الامام محمد الجواد (علیه السلام)/۱۶۴.

احمد بن ابی عبدالله برقی

او ابوجعفر، فرزند محمد بن خالد بن عبدالرحمن بن محمد بن علی برقی است. شیخ طوسی زمانی او را با نام احمد بن محمد بن خالد برقی و از اصحاب امام جواد(علیه السلام) خوانده و در جایی دیگر او را با نام احمد بن ابی عبدالله برقی یاد کرده و از اصحاب امام هادی شمرده است. (۳۲۲)

یکی از نوشته های بلندآوازه و ماندگار علامه بزرگ، برقی کتاب «المحاسن» اوست. این کتاب مرجع مورخان، جغرافی دانان، شرح حال نویسان و محدثان بود که این مطلب خود بهترین گواه بر عظمت و گستردگی دامنه دانش، روایت و اطلاعات اوست. برقی از بزرگان عالمان شیعه و افراد مورد اعتماد امام جواد(علیه السلام) و امام هادی(علیه السلام) بود. (۳۲۳)

علی بن مهزیار

علی بن مهزیار درخشانترین اصحاب امام جواد(علیه السلام) و در تقوا و فضل و دانش از عالمان نامی روزگار خود بود. در این جا به نکته های برجسته ای از زندگی او می پردازیم:

نخست: علی بن مهزیار مسیحی بود و به لطف هدایت خداوند مسلمان شد و اسلامش خالص بود. (۳۲۴)

دوم: وی در عبادت و بندگی خدا سرآمد عابدان بود، به گونه ای که در بندگی و تقوا همانند او دیده نمی شد. او آن چنان شیفته عبادت بود که [همه روزه] هنگام برآمدن خورشید سر به سجده می نهاد و همان سان که برای خود دعا کرده بود برای هزار تن از برادران خود دعا می کرد، آن گاه سر از سجده برمی داشت. در اثر سجده های فراوان [و طولانی] پیشانی اش همانند زانوی شتران پینه بسته بود. (۳۲۵)

سوم: تمام ترجمه نگاران وثاقت او را در نقل روایات تأیید کرده اند. نجاشی درباره علی بن مهزیار گفته است: او در نقل روایت ثقه بوده و مطعون نیست. (۳۲۶)

۳۲۲. سید محمدصادق بحر العلوم، مقدمه کتاب المحاسن.

۳۲۳. همان جا.

۳۲۴. حیاة الإمام محمد الجواد(علیه السلام)/۱۰۶.

۳۲۵. رجال کشی ص ۵۴۸.

۳۲۶. رجال نجاشی ص ۲۵۳.

چهارم: علی در عرصه تألیف با نوشتن شمار زیادی کتاب، گستردگی دانش خود را ثابت کرد که از آن جمله است:

۱. کتاب الوضوء; ۲. کتاب الصلاة;
۳. کتاب الصوم; ۴. کتاب الخمس;
۵. کتاب الزکاة; ۶. کتاب الحج;
۷. کتاب الطلاق; ۸. کتاب الحدود;
۹. کتاب الديات; ۱۰. کتاب التفسیر;
۱۱. کتاب الفضائل; ۱۲. کتاب العتق و التدبیر;
۱۳. کتاب المکاسب; ۱۴. کتاب المثالب;
۱۵. کتاب الدعاء; ۱۶. کتاب التجمل و المروءة;
۱۷. کتاب المزار; ۱۸. کتاب الرد علی الغلاة;
۱۹. کتاب الوصایا; ۲۰. کتاب الموارث;
۲۱. کتاب الشهادات; ۲۲. کتاب فضائل المؤمنین و برّهم;
۲۳. کتاب الملاحم; ۲۴. کتاب التقیة;
۲۵. کتاب الصيد و الذباجة; ۲۶. کتاب الزهد;
۲۷. کتاب الأشربة; ۲۸. کتاب النذور و الأیمان و الکفارات;
۲۹. کتاب الحروف; ۳۰. کتاب القائم;
۳۱. کتاب البشارات; ۳۲. کتاب الأنبیاء;
۳۳. کتاب النوادر; ۳۴. رسائل علی بن أسباط. (۳۲۷)

آثاری که بر شمردیم، در مباحث فروع فقه، اعتقادات، تفسیر و اخلاق نوشته شده است که البته بخش عمده آن به فقه اسلامی اختصاص دارد و این خود نشان می دهد که علی بن مهزیار از فقیهان بزرگ اسلام بوده است.

پنجم: طرف مکاتبه امام جواد(علیه السلام) بودن، ویژگی دیگر علی بود. نامه های امام جواد(علیه السلام) به علی نشان دهنده ارتباط محکم او با امام جواد(علیه السلام) و منزلت والایش نزد آن حضرت است. در یکی از نامه ها آمده است: نامه ات به دستم رسید و از

محتوای آن با خبر شدم. [با نامه ات] مرا از شادمانی سرشار کردی، خدایت شادمان کند. از کفایت کننده و دفع کننده [هر شر و خطر] امید دارم که مگر هر نیرنگ بازی را از تو دور کند، ان شاء الله. (۳۲۸)

این نامه بیانگر خدمتی است که علی بن مهزیار برای امام جواد(علیه السلام) انجام داده و از همین رو حضرتش خرسندی خویش را از علی آشکار، برای او دعا کرده، از خدا برایش اجر فراوان خواسته است.

در نامه دیگری که حضرت امام جواد(علیه السلام) به علی بن مهزیار نوشته، آمده است: از آنچه درباره قمی ها - که خدایشان نجات دهد و برای آنان فرجی حاصل کند - باز گفتم آگاه شدم. با کارت که همچنان دنبال می کنی، من را خشنود کردی که خدا تو را با [پاداش] بهشت، خشنود کند و به واسطه رضامندی من از تو، نسبت به تو خشنود شود. از خدا برای تو عفو و مهربانی امید دارم و [در پایان] می گویم: خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است. (۳۲۹)

متن این نامه روشن می کند که علی بن مهزیار مردم قم را که در سختی و گرفتاری به سر می بردند، رهایی بخشید و همین اقدام، امام(علیه السلام) را شادمان کرده بود و حضرتش به پاس آن خدمت، برای او دعا کرد و نیل به بهشت را برای علی مسئلت فرمود.

امام جواد(علیه السلام) در یکی از نامه های خود که به علی بن مهزیار نوشت او را مخاطب قرار داد و فرمود:

به سوی خانه خویش روان شو. خدا تو را به بهترین خانه در دنیا و آخرت رهنمون شود. (۳۳۰)

پس از آن که علی خدمت به امام(علیه السلام) را به پایان رساند، امام جواد(علیه السلام) او را با عبارت های یاد شده فرمان رفتن به خانه اش داد.

در نامه دیگری امام جواد(علیه السلام) خطاب به علی فرمود: از خدا می خواهم تا تو را از پیش رو و از پشت سر و در تمام احوال، حفظ کند، تو را بشارت باد که امید دارم خدا [بلا را] از تو دور کند و از حضرت احادیث مسئلت دارم در آنچه که برای آن آهنگ رفتن در روز يك شنبه کرده ای خیر قرار دهد. این [سفر] را به روز دوشنبه واگذار - ان شاء الله - خدا همسفر تو و در نبودت سرپرست خانواده ات باشد، امانتت را از طرف تو ادا کند و در پناه قدرتت به سلامت باشی. (۳۳۱)

علی بن مهزیار نامه ای به امام جواد(علیه السلام) نوشت و از آن حضرت خواست تا دست او را باز گذارد و اجازه دهد مقداری از آنچه در اختیار دارد هزینه زندگی خویش

۳۲۸. رجال کشی ص ۵۵۰.

۳۲۹. همان جا.

۳۳۰. همان جا.

۳۳۱. همان/۵۵۱.

کند. امام جواد(علیه السلام) در پاسخ او نوشت: خدا بر تو و خاندان و خانواده ات که برای آنان طلب وسعت در زندگی کرده ای وسعت [و آسایش] دهد. ای علی، تو بیش از [درخواست] توسعه در زندگی نزد من داری. از خدا مسئلت می نمایم که توسعه [در زندگی] و عافیت و تندرستی را با تو همراه کند، مقدمات بدارد و با عافیت تو را [از گزند بیماری ها] بپوشاند که همو شنوای [هر] دعاست. (۳۳۲)

بدین ترتیب امام جواد(علیه السلام) او را در استفاده از اموالی که در اختیار داشت مجاز داشت و با بهترین جملات او را دعا کرد.

نیز علی بن مهزیار نامه ای به امام جواد(علیه السلام) نوشت و از حضرتش خواست تا در حق او دعا کند. امام(علیه السلام) در پاسخ نوشت: اما درباره دعا که از من خواستی [باید بگویم: [تو هنوز نمی دانی که خدا تو را چگونه نزد من [محبوب] گردانده است. نظر به محبت و عنایتی که به تو دارم و منزلت تو را می دانم، گاهی تو را با نام و نسب می خوانم، پس خدا بهتر از آنچه [از منزلت والا] به تو داده روزی ات کند و از تو خشنود شود، بهترین نیت های تو را محقق کند و به رحمت خود تو را در فردوس اعلا جای دهد که او شنوای دعاست. خدا تو را حفظ کند و سرپرست تو باشد و به رحمت خویش بدی ها و بلاها را از تو دور گرداند. [این را] به خط خودنوشتم. (۳۳۳)

همچنین امام جواد(علیه السلام) در نامه ای دیگر خطاب به علی بن مهزیار نوشت: ای علی، خدا پاداش تو را نیکو گرداند، در بهشت خویش جاییت دهد، خواری دنیا و آخرت را از تو دور گرداند و با ما محشورت نماید. ای علی، تو را در خیرخواهی، خدمت و فرمانبرداری، احترام به خویش و انجام وظیفه آزمودم. اگر بگویم: کسی را چون تو نیافته ام، امیدوارم که گزاف نگفته باشم، پس خدا [به پاس آنچه برشمردم] بهشت را پاداش تو قرار دهد. منزلت تو و نیز خدمتی که در سرما و گرما و شب و روز در حق ما کرده ای، از ما پنهان نمانده است. از خدا مسئلت دارم، چون تمام خلق را در قیامت گرد آورد، تو را آن سان از رحمت خود برخوردار کند که [خلق] غبطه تو را بخورند. او شنوای دعاست. (۳۳۴)

آنچه در نامه های امام جواد(علیه السلام) خطاب به علی بن مهزیار آمد، هر يك توصیف درخشانی از جایگاه والای او نزد امام(علیه السلام) است. یگانگی علی بن مهزیار در تقوا و پرهیزگاری، دیگر نشان لیاقتی است که حضرت امام جواد(علیه السلام) در نامه های خود بدو داده است.

صفوان بن یحیی

۳۳۲. همان جا.

۳۳۳. همان جا.

۳۳۴. حیاة الإمام محمد الجواد(علیه السلام)، ۱۵۹/.

او ابو محمد، صفوان بن یحیی، معروف به «بیاع السابری» (فروشنده نوعی پارچه) از مردم کوفه و «ثقه» است. پدرش از ابو عبدالله (امام صادق) (علیه السلام) روایت حدیث کرد و خود او از امام رضا (علیه السلام) روایت حدیث کرده است. وی جایگاه والایی نزد امام رضا (علیه السلام) داشت. نجاشی او را در شمار رجال حدیث ابوالحسن، موسی بن جعفر [علیه السلام] خوانده است. وی وکیل امام رضا (علیه السلام) و ابوجعفر (علیه السلام) بود. واقفیه اموال فراوانی به او دادند تا وی را به خود متمایل کنند، اما او به مذهب «وقف» نگرید و در زهد و بندگی خدا جایگاهی والا داشت. صفوان شریک عبدالله بن جندب و علی بن نعمان بود.

نقل شده است: آن سه تن در بیت الله الحرام هم پیمان شدند هر کس زودتر بمیرد، آن که زنده مانده به جای متوفا نماز گزارد، روزه بگیرد و زکات بدهد. عبدالله بن جندب و علی بن نعمان مردند و صفوان زنده ماند. او به منظور وفای به عهد، همه روزه یکصد و پنجاه رکعت نماز می خواند، هر سال سه ماه روزه می گرفت و همه ساله سه بار زکات می داد و هر گاه غیر از موارد یاد شده، چیزی در راه خدا می داد از طرف آنان نیز می بخشید.

یکی از اصحاب ما می گفت: کسی از صفوان خواست تا دو دینار با خود به کوفه ببرد و آن را به خانواده اش برساند. صفوان به آن مرد گفت: شتران من در کرایه دیگران هستند و باید از آنان اجازه بگیرم.

هیچ يك از افراد طبقه او در پرهیزگاری و بندگی خدا به او نمی رسیدند. اصحاب ما سی کتاب برای او برشمرده اند که آنچه در زیر می آید در دست است:

۱. کتاب الوضوء؛ ۲. کتاب الصلاة؛
۳. کتاب الزکاة؛ ۴. کتاب الحج؛
۵. کتاب النکاح؛ ۶. کتاب الطلاق؛
۷. کتاب الفرائض؛ ۸. کتاب الوصایا؛
۹. کتاب لشري و البيع؛ ۱۰. کتاب العتق و التدبير؛
۱۱. کتاب البشارات و النوادر.

صفوان بن یحیی به سال ۲۲۰ ق. رخ در نقاب خاک کشید. (۳۳۵)

امام جواد(علیه السلام) برای صفوان طلب مغفرت کرد و گواهی داد که او از حزب (جماعت) پدران ارجمندش - که حزب رستگار خداست - بوده است.

عبدالله بن الصلت

او ابوطالب، عبدالله بن الصلت قمی، مولای بنی تیم اللات ابن تغلبه بود. حمدان بن احمد النهدی گفت: «ابوطالب قمی ما را گفت: به ابوجعفر فرزند رضا نوشتیم و از او خواستیم اجازه دهد تا بر ابوالحسن (پدر امام جواد«ع»)) مرثیه بخوانم، در پاسخ نامه ام نوشت: بر من و بر پدرم مرثیه بخوان و مویه کن.^(۳۳۶)

علی بن اسباط

وی علی بن اسباط بن سالم کندی کوفی [معروف به] «بیاع الزطی» بود. کشی می نویسد: او (علی بن اسباط) فطحی مذهب بود و علی بن مهزیار در رساله ای [که در رد افکار او نوشت،] او را نقض کرد.

نجاشی می نویسد: او فطحی مذهب بود. میان وی و علی بن مهزیار درباره مذهب او نامه هایی نوشته شد که آن دو در نهایت به ابوجعفرثانی(علیه السلام) رجوع کردند و [پس از روشن شدن حقیقت برای علی بن اسباط] او از اعتقاد خویش دست برداشت. پیش از آن [که از اعتقاد خویش دست بردارد] از امام رضا(علیه السلام) روایت می کرد. وی ثقة و موثقتترین و راست گفتارترین مردم بود. من روایت او را درست دانسته، بر آن اعتماد دارم. یکی از اصول چهارصدگانه و روایاتی از اوست.^(۳۳۷)

کتاب های زیر از آثار اوست:

۱. کتاب الدلائل;

۲. کتاب التفسیر;

۳. کتاب المزار;

۴. کتاب نوادر مشهور.^(۳۳۸)

ابراهیم بن ابی محمود خراسانی

۳۳۶. همان/۲۷۵.

۳۳۷. جامع الرواة/۱/۵۵۴.

۳۳۸. رجال نجاشی/ ۱۹۰.

بنابر نقل کثی در رجال خود، او از راویان ثقه بود که از امام جواد(علیه السلام)روایت کرده است. وی از امام موسی کاظم(علیه السلام) و امام رضا(علیه السلام) روایت حدیث کرده است.

ابراهیم بن محمد همدانی

او از راویان جلیل القدر بود. از امام رضا(علیه السلام)، امام جواد(علیه السلام) و امام هادی روایت حدیث کرده است.

احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی کوفی

احمد، جلیل القدر بود و نزد امام امام رضا(علیه السلام) و امام جواد منزلتی بس والا و عظیم داشت.

احمد بن معافی

احمد از اصحاب امام جواد(علیه السلام) بود.

جعفر بن محمد بن یونس احوّل

جعفر از اصحاب امام رضا(علیه السلام)، امام جواد(علیه السلام) و فرزندش امام هادی بود.

حسین بن بشار مدائنی

وی از اصحاب حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام)، امام رضا(علیه السلام) و امام جواد(علیه السلام)بود.

حکم بن علیاء اسدی

حکم از اصحاب امام جواد(علیه السلام) بود.

حمزة بن یعلی اشعری قمی

ابویعلی، حمزة بن یعلی اشعری قمی، ثقه، نیک نام و سرشناس بود. وی از امام رضا(علیه السلام) و امام جواد(علیه السلام) روایت حدیث کرده است.

داوود بن قاسم

داوود بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب جعفری، کنیه اش ابوهاشم و از مردم بغداد بود. از نظر امامان (علیهم السلام) ثقه، جلیل القدر و دارای منزلتی عظیم و از اصحاب امام جواد (علیه السلام) بود. داوود از امام جواد (علیه السلام)، فرزندش امام هادی (علیه السلام) و نواده اش امام عسکری (علیه السلام) روایت حدیث کرده است.

صالح بن محمد همدانی

صالح از اصحاب امام جواد (علیه السلام) و فرزندش امام هادی بود.

عبدالجبار بن مبارک نهاوندی

وی از اصحاب امام رضا (علیه السلام) و امام جواد (علیه السلام) بود.

عبدالعظیم بن عبدالله

ابوالقاسم، عبدالعظیم [حسنی] بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) عابد و پرهیزگار و از خواص اصحاب امام جواد (علیه السلام)، امام هادی (علیه السلام) و امام حسین عسکری بود. امام هادی، فضیلت زیارت قبر او را همانند فضیلت زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) خوانده است.

عثمان بن سعید عمری

ابوعمر و، عثمان بن سعید عمری، «سمّان» (روغن فروش) و «زیات اسدی» لقب داشت. او ثقه، جلیل القدر و از اصحاب امام جواد (علیه السلام) بود. در روزگار امام حسن عسکری می زیست و در شمار وکیلان آن حضرت درآمد.

علی بن جعفر

علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن (علیه السلام) بسیار پرهیزگار بود، دانش و فضل فراوان داشت. و روایات زیادی از امامان (علیه السلام) نقل کرد. وی از اصحاب امام صادق (علیه السلام)، امام کاظم (علیه السلام)، امام رضا (علیه السلام) و امام جواد (علیه السلام) به شمار می رفت.

علی بن بلال بغدادی

وی فقط مصاحبت امام جواد(علیه السلام) را داشت.

فضل بن شاذان

ابومحمد، فضل بن شاذان بن خلیل ازدی نیشابوری، ثقه، ارجمند و بزرگوار، فقیه و متکلم بود. امام حسن عسکری(علیه السلام) برای او طلب رحمت نمود. وی از امام جواد(علیه السلام) حدیث روایت کرده است. نیز گفته شده است که از امام رضا(علیه السلام) حدیث روایت کرده است.

محمد بن عبدالجبار

وی ابن ابی الصهبان قمی، از اصحاب امام جواد(علیه السلام)، امام هادی(علیه السلام)، و امام حسن عسکری بوده است.

محمد بن عیسی

ابوعلی، محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد بن مالک اشعری، شیخ و بزرگ قمی ها بود. از امام رضا(علیه السلام) روایت شنید و از امام جواد(علیه السلام) حدیث روایت کرد.

نوح بن شعیب بغدادی

وی فقیهی عالم، صالح و پسندیده و از اصحاب امام جواد(علیه السلام) بود.

یعقوب بن اسحاق

ابویوسف، یعقوب بن اسحاق سِگّیت، لغت شناس و از اصحاب امام جواد(علیه السلام) بود. نزد آن حضرت و نیز امام هادی(علیه السلام) گرامی و ارجمند بود. به جرم تشیع و دوستی اهل بیت(علیه السلام) به فرمان متوکل عباسی کشته شد.

یعقوب بن یزید

ابویوسف، یعقوب بن یزید بن حماد انباری، معروف به کاتب،، ثقه و راست گفتار بود. وی از امام جواد حدیث روایت کرد و پیش از آن حضرت از اصحاب پدرش علی بن موسی الرضا(علیه السلام) بود.

ابوالحصین حنینی

ابوالحصین بن الحصین الحنینی، از اصحاب امام جواد(علیه السلام) و فرزندش امام هادی(علیه السلام) بود.

شایان توجه است ۱۲۱ راوی از امام جواد روایت کرده اند که در میان آنان وکلا، اصحاب و خاصان آن حضرت دیده می شدند و جماعتی از فقیهان بزرگ و چهره های معروف و مردان و زنان طالبی را تشکیل می دادند. شاعرانی که امام را مدح گفته، آنان که افتخار خدمت به امام جواد(علیه السلام) را - چه در زمان پدرش و چه در روزگار حضرتش - یافته بودند، نیز در شمار راویان از آن حضرت قرار داشتند.^(۳۳۹)

در جای دیگری ۲۷۵ زن و مرد به عنوان اصحاب امام جواد(علیه السلام) نام برده شده اند.^(۳۴۰)

امام جواد(علیه السلام) از اصحاب مخلص و پاکباخته خود که راوی، فقیه، متکلم، مبلغ فضیلت ها، مصلحان اجتماعی و آن دسته از افرادی که خواهان اصلاح اوضاع نابسامان جامعه اسلامی بودند، جریانی برای نشر رسالتش به وجود آورد. آن حضرت هر چه در توان داشت در راه اسلام و حرکت بزرگ آن، بی دریغ به کار بست تا از فرصت پیش آمده، با حکمت و خردورزی به جبران فرصت های از دست رفته ای که بر او تحمیل شده بود بپردازد.

شاگردان و دست پروردگان آن حضرت در گستراندن فضایل انسانی، حق، خوبی ها و هدایت مردم به وسیله روایاتی که از امام(علیه السلام) نقل می کردند و نیز با رهنمودها و تألیفات گرانسنگ خود، در تحقق بخشیدن به هدف امام جواد(علیه السلام) نقشی کارآمد داشتند.

مبحث دوم: میراث امام جواد(علیه السلام)

۳۳۹. نك: عطار دی، مسند الإمام الجواد(علیه السلام).
۳۴۰. سید محمد کاظم قزوینی، الإمام الجواد من المهد إلى اللحد.

در بحث های پیشین گفته شد که امام جواد(علیه السلام) تنها ۲۵ سال زندگی کرد و این کوتاه ترین عمر در میان امامان معصوم بود و میانگین عمر پدران ارجمندش دو برابر این مدت بود. در مجال مقایسه میان تراث علمی امام جواد(علیه السلام) با تراث علمی پدران گرامی اش می بینیم تراث علمی آن حضرت به عرصه های گوناگون دانش پرداخته، از نظر سطح علمی مسائلی که در آن ها مطرح یا پاسخ داده شده و از نظر حجم بی نظیر است و زمانی که توجه خود را معطوف منشأ این دانش ها کنیم و دریابیم چنین دانشی از امامی(علیه السلام) به دست ما رسیده که از بدو تولد تا آغاز امامتش - که به يك دهه نمی رسيد - آن چنان در عرصه دانش درخشیده است، بی تردید آن را چالشی آشکار با حریفان و مدعیان دانش خواهیم یافت.

در بحث های گذشته به گوشه هایی از تراث علمی امام جواد(علیه السلام) اشاره شد و در این بخش و به منظور کامل کردن مطلب و نیز اتمام بحث به موارد دیگری از این دریای ژرف که بخشی از زندگی علمی امام جواد(علیه السلام) را نشان می دهد می پردازیم.

۱. میراث تفسیری

الف) از داوود بن قاسم جعفری نقل شده است که گفت: «به ابوجعفر(علیه السلام) گفتم: فدایت گردم، معنی «صمد» چیست؟

فرمود: **السيد المصمود إليه في القليل و الكثير**; [صمد] سرور و مهتری است که در [نیازها و مسائل] خرد و کلان بدو رجوع شود [و جز او گشایشگری نباشد]». (۳۴۱)

ب) نیز از او نقل شده است که گفت: «از ابوجعفر ثانی(علیه السلام) پرسیدم: معنی «واحد» چیست؟

فرمود: «**الذي اجتماع الألسن عليه بالتوحيد، كما قال الله - عز وجل - : «وَأَنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»**; (۳۴۲)

همانی است که زبان ها بر یگانگی اش متفق هستند و خدای - عز و جل - می فرماید: «اگر از آنان بپرسی: آسمان ها و زمین را چه کسی آفرید؟ قطعاً خواهند گفت: آن ها را خدای آفرید.

ج) از جعفر بن محمد صوفی نقل شده است که گفت: «از ابوجعفر، محمدبن علی الرضا(علیه السلام) پرسیدم: ای پسر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، چرا رسول خدا «امی» خوانده شده است؟ از آن رو که چیزی نمی نوشت [به این نام خوانده اند]؟

او فرمود: آنان [که چنین نسبتی به پیامبر(صلی الله علیه وآله) داده اند] دروغ گفته اند، خدایشان لعنت کند. چگونه چنین چیزی ممکن است؟ حال آن که خدای - تبارك و تعالی - می فرماید: «اوست آن کس که در میان بیسوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد.»^(۳۴۳)

[اگر آنچه می گویند درست باشد] چگونه او که خود چیزی را نیک نمی دانست، به آنان می آموخت؟ به خدا سوگند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به هفتاد و دو یا هفتاد و سه زبان می خواند و می نوشت. [بدانید،] از آن رو امی خوانده شد که از مکه (یکی از شهرهای بزرگ) بود. خدای متعال در این باره فرموده است^(۳۴۴): «و برای این که [مردم] ام القری (مکه) و کسانی که پیرامون آنند هشدار دهی.»^(۳۴۵)

شایان ذکر است که امام جواد(علیه السلام) با این پاسخ، ملاکی را در اختیار همگان قرار داد تا برای شناخت معنی اصطلاحات و مفاهیم قرآن از خود قرآن مدد جویند؛ روش و شیوه ای که بعدها «تفسیر قرآن با قرآن» نامیده شد. وانگهی این معنایی که از واژه «امی» شده، عدم فراگیری خواندن و نوشتن پیامبر(صلی الله علیه وآله) را از کسی نفی نمی کند که این خود نقطه اعجازی در زندگی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به شمار می رود. از آن رو پیامبر به مکتب نرفته، توانست چنان مراتبی بلند را در آموختن به دیگران درنوردد و این خود دلیلی محکم بر ارتباط آن حضرت با خدای دانا و تعلیم دهنده است که نادانسته ها را به انسان آموخت.

د) از عمرو بن ابی المقدام نقل شده است که گفت: «از ابوالحسن(رضا)(علیه السلام) و ابوجعفر(علیه السلام) شنیدم که در تفسیر آیه «...وَلَا يَعْصِيكَ فِي مَعْرُوفٍ...»^(۳۴۶) و در [کار] نیک از تو نافرمانی نکنند» به فاطمه زهرا(علیها السلام) فرمود: چون مردم [در سوگ من] بر من گونه نخراشی، گیسوان پریشان نکنی، بانگ درماندگی برنیاری و بر من شیون سر ندهی! آن گاه امام(علیه السلام) فرمود: این همان معروف (نیکی) است که خدای - عزوجل - در کتابش به آن اشاره فرموده است.»^(۳۴۷)

۳۴۳. جمعه/ ۲.

۳۴۴. انعام/ ۹۲.

۳۴۵. بصائر الدرجات ص ۲۵۵ و علل الشرایع/ ۱۱۸/۱.

۳۴۶. ممتحنه/ ۱۲.

۳۴۷. معانی الأخبار/ ۳۹۰.

هـ) مرحوم کلینی از امام جواد(علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «قال الله - عزوجل - في ليلة القدر: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»^(۳۴۸) يقول: ينزل فيها كل أمر حكيم. و المحكم ليس بشيين، إنما هو شيء واحد، فمن حكم بما ليس فيه اختلاف فحكمه حكم الله - عزوجل - و من حكم بأمر فيه اختلاف فرأى أنه مصيب فقد حكم بحكم الطاغوت. إنه لينزل في ليلة القدر إلى ولي الأمر تفسير الأمور سنة سنة، يؤمر فيها في أمر نفسه بكذا و كذا، و في أمر الناس بكذا و كذا.

و إنه ليحدث لولي الأمر سوى ذلك كل يوم علم الله - عزوجل - الخاص و المكنون العجيب المخزون، مثل ما ينزل في تلك الليلة من الأمر، ثم قرأ: (وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)^{(۳۴۹) - (۳۵۰)}

خدای - عزوجل - درباره شب قدر می فرماید: «در آن [شب] هر [گونه] کاری [به نحوی] استوار فیصله می یابد» یعنی در آن شب هر امر استواری نازل می شود.

[بدانید که] امر محکم و استوار دو تا نبوده و نیست و فقط یکی است. پس هر که [در آن،] حکم بی اختلاف کند، [به یقین] حکمش، حکم خدای - عزوجل - است و هر که حکمی کند که در آن اختلاف باشد و در این حکم، خود را درستکار بداند به حکم طاغوت حکم نموده است:

به یقین در شب قدر تفسیر و بیان همه امور [ی که در] سال [رخ می هد] بر ولی امر (امام) نازل و آنچه به وی و مردم مرتبط است [به تفصیل] به وی ابلاغ می شود. جز این [ابلاغ سالانه] همه روزه علم مخصوص و نهفته و شگفت خدای - عزوجل - برای ولی نازل می شود [با همان تفصیلی] که در شب قدر نازل می شود. آن گاه حضرت جواد(علیه السلام) این آیه را تلاوت فرمود: «و اگر آنچه درخت در زمین است، قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، سخنان خدا پایان نپذیرد. قطعاً خداست که شکست ناپذیر حکیم است».

۲. میراث کلامی

در این بخش از تراث امام جواد(علیه السلام) چند موضوع محوری را بیان می کنیم:

الف) ضرورت استحکام بخشیدن به عقاید

روایتی از امام جواد(علیه السلام) در این معنا آمده که می فرماید: آن کسی که سرپرستی [آن دسته از] بئیمان (محبان و شیعیان) آل محمد(صلی الله علیه وآله) را که از امام خود دورند، در نادانی خود

۳۴۸. دخان/ ۴.

۳۴۹. لقمان/ ۲۷.

۳۵۰. کافی ۱/ ۲۴۸.

سرگردانند و در بند شیطان ها و دشمنانی که پرچم دشمنی علیه ما افراشته اند، گرفتارند بر عهده گیرد و با حجت خدایشان و نشانه های هدایت امامانشان آنان را از سرگردانی شان و چیرگی شیطان نجات دهد و وسوسه های شان و چیرگی دشمنان رهایی بخشد و [با این کار بر آن باشد تا] پیمانی که خدا با بندگان دارد به بهترین وجه حفظ کنند، [به یقین چنین کسی] منزلتی والاتر از برتری آسمان بر زمین، عرش بر کرسی و حُجُب بر آسمان دارد. برتری چنین کسانی نسبت به دیگر بندگان خدا، همانند برتری ماه شب چهارده بر دورافتاده ترین و کم سوترین ستارگان آسمان است.^(۳۰۱)

ب) توحید

از ابوداؤد بن قاسم جعفری روایت شده است: «به ابوجعفر ثانی (علیه السلام) گفتم: معنای «احد» [در آیه] (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) چیست؟ فرمود: [احمد همانی است] که بر یگانگی اش اتفاق نظر وجود دارد و خدای - عزوجل - در این باره می فرماید: «(وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ)^(۳۰۲) ثم يقولون بعد ذلك: له شريك و صاحبة»؛ و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را [چنین] رام کرده است؟ حتماً خواهند گفت: الله.

همین ها پس از چنین اقراری، برای خدا شريك و همسر قائل می شوند.

گفتم: معنای آیه (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ...)^(۳۰۳) چشم ها او را در نمی یابند چیست؟

فرمود: ای ابوهاشم، تصور دل ها از [قدرت] دیدگان برتر است، زیرا می توانی [سرزمین] هند و سند و دیگر سرزمین هایی که ندیده و وارد آن نشده ای تصور کنی، اما با نگاه نمی توانی آن را ببینی. [در مورد خدای - عزوجل - این گونه نیست، زیرا حتی] تصور قلبی نمی توانند او را درك کند، چه رسد به این که دیدگان او را ببینند!^(۳۰۴)

ج) نبوت

۳۰۱. الاحتجاج ۹/۱.

۳۰۲. عنکبوت/ ۶۱.

۳۰۳. انعام/ ۱۰۳.

۳۰۴. همان ۳۳۸/۲.

حسن بن عباس بن حریش از ابوجعفر (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): إن أرواحنا و أرواح النبیین توافی العرش كل ليلة جمعة، فتصبح الأوصیاء و قد زید فی علمهم مثل جم الغفیر من العلم»؛^(۳۵۵)

جان ما و جان پیامبران هر شب جمعه به عرش می روند و چون اوصیا صبح کنند، دانش فراوانی بر دانش آنان افزوده می شود.

د) امامت

نیز از آن حضرت روایت شده است که فرمود: امیر المؤمنین (علیه السلام) به ابن عباس فرمود: شب قدر در هر سال [یک شب] است و در این شب امور (مقدرات) سال فرو فرستاده می شود که آن را متولیانی است.

ابن عباس پرسید: [این متولیان] چه کسانی هستند؟

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: من هستم و یازده فرزند امام از نسل من. [آنان همگی] طرف صحبت [فرشتگان] هستند.^(۳۵۶)

ابوهاشم جعفری از امام جواد (علیه السلام) پرسید: «آیا در «محتوم» (آنچه باید بشود) برای خدا «بداء» حاصل می شود؟
فرمود: آری.

گفتیم: بیم آن داریم که در ظهور و قیام «قائم» (عجل الله تعالی فرجه) برای خدا بداء حاصل شود.

ابوجعفر (علیه السلام) فرمود: [ظهور و قیام] قائم از وعده های الهی است و خدا در وعده اش خلاف نمی کند.^(۳۵۷)

نیز «بنان بن نافع» از ابوجعفر ثانی (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: [چون هر يك از] ما امامان در شکم مادر شکل می گیرد و چهل روز بگذرد صدا [ها] را می شنود و آن گاه که به چهار ماهگی برسد، خدای - عزوجل - کوه ها و برجستگی ها زمین را برمی دارد و بدین ترتیب دورترین نقطه [برای او نزدیک می شود و قطره بارانی، سودمند باشد یا زیانبار، از نظر او پنهان نخواهد ماند].^(۳۵۸)

همچنین از «عمر بن الفرج الرخجی» نقل است که: «در کنار دجله بودیم، به ابوجعفر (علیه السلام) گفتیم: شیعیان تو مدعی هستند که [منشأ] تمام آب های دجله و وزن آن را می دانی [چنین مطلبی درست است؟]

۳۵۵. بصائر الدرجات/ ۱۳۲.

۳۵۶. کافی ۱/ ۵۳۲.

۳۵۷. نعمانی، الغیبه/ ۳۰۲.

۳۵۸. المناقب ۲/ ۴۳۲.

او فرمود: خدا می تواند دانستن حجم و وزن آن را به پشه ای بدهد؟
گفتم: آری می تواند.

او فرمود: من نزد خدا از يك پشه و از بیشتر خلق او گرامیترم [و از همین رو به دانستن حجم آب
دجله سزاوارترم].^(۳۵۹)

۳. میراث فقهی

امام جواد(علیه السلام) در مدت کوتاه زندگی خود بدون استثنا پرسش های فقهی را
پاسخ دادند. در این جا مواردی از پاسخ ها را نقل می کنیم.

الف) از «ابو خدش مهربی» نقل شده که: «شخصی بر علی [بن موسی] الرضا(علیه
السلام) وارد شده، سه پرسش از امام کرد و پاسخ آن ها را شنید، سپس به حضور
ابوجعفر رسید و همان پرسش ها را مطرح کرد و همان پاسخی را شنید که از حضرت
رضا(علیه السلام) شنیده بود.

او می گوید: به ابوجعفر گفتم: فدایت گردم، ام ولدی دارم که از شیر پسرم کنیزك
مرا شیر داده است. حال این کنیزك بر من حرام است [یا این که می توانم او را به
همسری گیرم]؟

ابوجعفر(علیه السلام) فرمود: پس از گرفتن شیرخواره از شیر «رضاع» محقق
نمی شود.

پرسیدم: نماز در حرمین [چگونه است]؟

فرمود: اگر خواهی قصر کن و اگر خواهی تمام بگزار.

گفتم: اگر خادم [خواجه شده] بر زنان وارد شود [چه حکمی دارد]؟

او رو به من کرد و مرا نزدیک خود خواند و فرمود: جز توانایی جنسی اش چیزی
از او کاسته نشده [و نباید بر زنان وارد شود].^(۳۶۰)

ب) علی بن مهزیار می گوید: «در نامه ای خطاب به ابوجعفر، محمد بن علی بن
موسی الرضا(علیه السلام) نوشتم: فدایت شوم، پشت سر کسی که خدا را جسم می خواند و
کسی که قائل به گفته «یونس بن عبدالرحمن» است نماز بگزارم؟

آن حضرت در پاسخ نوشت: پشت سر آنان نماز نگزارید، به ایشان زکات ندهید و از آنان بیزاری
جویید که خدا از آنان بیزار است.^(۳۶۱)

۳۵۹. بحار الانوار ۱۰۰/۵۰.

۳۶۰. دلائل الإمامه/۲۰۶.

۳۶۱. امالی صدوق/۱۶۷.

ج) شخصی از امام جواد(علیه السلام) پرسید: «ناخدای کشتی نماز را در کشتی شکسته بخواند؟»

فرمود: نه، زیرا کشتی به منزله خانه اوست و از آن بیرون نمی رود». (۳۶۲)

د) صالح بن محمد سهل، متولی از سوی امام جواد(علیه السلام) بر موقوفه های قم، بر حضرت جواد(علیه السلام) وارد شد و گفت: «سرورم، ده هزار دینار از عایدات موقوفه ها هزینه زندگی خود کردم، مرا از این جهت حلال کن. امام(علیه السلام) به او فرمود: تو را حلال کردم.

چون از نزد امام(علیه السلام) بیرون شد، آن حضرت به «ابراهیم بن هاشم» فرمود: یکی از آنان اموالی را که حق آل محمد، یتیمان، مستمندان، بینوایان و در راه ماندگان این خاندان است، به غارت برده آن گاه می گوید: مرا حلال کن.

او چه می پندارد؟ می اندیشید که به او خواهم گفت: حلال نمی کنم؟ به خدا سوگند در روز قیامت خدای - عزوجل - درباره آن از آنان بکه این گونه مال ضعیفان را به یغما می برند] بدون هیچ سستی بازخواست خواهد کرد». (۳۶۳)

ه) علی بن مهزیار گفت: «به ابوجعفر ثانی(علیه السلام) گفتم: در کلام خدا آمده است: (وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَىٰ وَ النَّهَارُ إِذَا تَجَلَّىٰ)؛ (۳۶۴) سوگند به شب چون پرده افکند و سوگند به روز چون جلوه گری آغازد» و در جای دیگر می فرماید: (وَ النَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ)؛ (۳۶۵) سوگند به اختر چون فرود آید» و مانند آن [این چگونه سوگندی است؟].

فرمود: خدای - عزوجل - به هر يك از آفریدگان که خواهد سوگند یاد می کند، اما خلق جز به خدای - عزوجل - نباید سوگند خورند». (۳۶۶)

و) امام جواد(علیه السلام) فرمود: «هر گاه دو تن در دین و حسب همسان باشند، برترین آن دو نزد خدای - عزوجل - کسی است که ادب پذیرتر باشد.

راوی می گوید: به حضرت گفتم: فدایت شوم، برتری چنین کسی را در میان مردم می دانم، اما فضیلت و برتری اش نزد خدا در چیست؟

فرمود: برتری او نزد خدا [از آن روست که] قرآن را آن گونه که نازل شده بخواند و آن گونه که باید [و بدون غلط لفظی] به درگاه خدا دعا کند، زیرا دعایی که چنین نباشد به سوی خدا - عزوجل - بالا نمی رود». (۳۶۷)

۳۶۲. الثاقب في المناقب ص ۲۰۹.

۳۶۳. کافی ۱، ۵۴۸.

۳۶۴. لیل / ۱ - ۲.

۳۶۵. نجم / ۱.

۳۶۶. من لایحضره الفقیه ۳/ ۳۷۶.

۳۶۷. عدة الداعی/ ۱۸.

۴. میراث تاریخی

تاریخ از دیگر موضوع هایی بود که حضرت جواد(علیه السلام) بدان پرداخته و به سؤال ها پاسخ می داد.

الف) علامه مجلسی از مرحوم شیخ صدوق و او از حضرت عبدالعظیم حسنی نقل کرده که گفت: «نامه ای به ابوجعفر ثانی(علیه السلام) نوشتم و در آن نامه از حضرتش جویای نام «ذوالکفل» [پیامبر] شدم. او - که درود خدا بر او باد - در پاسخ نوشت: خدای متعال یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر برانگیخت. از میان آنان سیصد و سیزده تن مرسل بودند که «ذوالکفل» - که درود خدا بر او باد - یکی از آنان است. او پس از سلیمان بن داوود(علیه السلام) می زیست و همانند داوود(علیه السلام) میان مردم داوری می کرد و جز برای خدا و در راه خدا خشم نمی گرفت. نامش «عویدیا» بود و هموست که خدای بلندمرتبه در کتاب خود از او نام برده، می فرماید: (وَ اذْكُرْ اِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلٌّ مِّنَ الْاٰخِيَارِ)؛^(۳۶۸) و اسماعیل و یسع و ذوالکفل را به یاد آور [که] همه از نیکانند.^(۳۶۹)

ب) مسعودی با اسناد خود از ابوجعفر ثانی، محمد بن علی الرضا(علیه السلام) و او از پدرش - که درود خدا بر آنان باد - نقل کرده است: «امیرالمؤمنین(علیه السلام) به همراه فرزندش ابومحمد (امام حسن مجتبی)(علیه السلام) و سلمان فارسی وارد مسجد شد و [در جای خود] نشست و مردم گرد او فراهم آمدند. در همین حال مردی خوش سیما که تن پوش آراسته ای بر تن داشت وارد مسجد شد و به حضرتش سلام داد و نشست، آن گاه گفت: ای امیرالمؤمنین، نزد تو آمده ام تا درباره سه مسأله از تو بپرسم. اگر مرا از آن ها آگاه کنی می پذیرم که به حق جانشین رسول خدا هستی و در غیر این صورت، تو را با آنان (مدعیان جانشینی) همسان می دانم.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) به او فرمود: هر چه می خواهی بپرس.

آن مرد گفت: چون انسان به خواب رود روح او به کجا می رود؟ انسان چگونه [مطلبی را] به یاد می آورد و فراموش می کند؟ و چگونه فرزند انسان به عموها و دایی ها شباهت پیدا می کند؟

امیرالمؤمنین(علیه السلام) رو به ابومحمد(علیه السلام) کرد و فرمود: ای ابومحمد، پاسخ او را بده.

۳۶۸. سوره ص/ ۴۸.

۳۶۹. بحار الانوار ۱۳/ ۴۰۵.

ابومحمد(علیه السلام) فرمود: چون انسان به خواب برود، روح او به باد می پیوندند و باد در فضا قرار می گیرد. زمانی که صاحب آن روح جنبیده، آماده بیدار شدن شود، اگر خدای به روح اجازه بازگشت بدهد، باد خود را از فضا جدا کرده و روح خود را از باد جدا کرده و در نهایت روح به بدن صاحبش باز می گردد و اگر خدا اجازه بازگشت ندهد آن باد روح را جذب کرده با خود می برد.

این که [پرسیدی] چگونه انسان فراموش می کند [بدان که] قلب (حافظه) انسان در ظرفی است و بر آن طبقی (سرپوشی) قرار دارد. پس هر گاه انسان به هنگام فراموشی خدا را یاد کند و بر محمد و خاندان او درود فرستد، آن سرپوش که در حکم پرده است به کناری رفته، دل روشن می شود و انسان آنچه را فراموش کرده، به یاد خواهد آورد و اگر پس از یاد خدا بر محمد و خاندان او درود نفرستد، آن حجاب و پرده همچنان بر دل او خواهد ماند و دل در تاریکی مانده، انسان چیزی را به یاد نخواهد آورد.

دیگر این که شباهت فرزند به عموها و دایی ها از آن روست که چون مرد آهنگ همسر خود کند و با آرامش با او درآمیزد و نطفه در رحم قرار گیرد [در چنین حالتی] فرزند به پدر و مادرش شبیه خواهد بود و اگر با نآرامی با همسر خود درآمیزد، این نآرامی بر نطفه اثر خواهد گذارد. حال اگر این نآرامی عصب [شباهت به] عموها را در برگیرد، فرزند شبیه عمو خواهد بود و اگر عصب [شباهت به] دایی را تحت تأثیر قرار دهد، فرزند به دایی شبیه خواهد شد.

آن مرد گفت: گواهی می دهم و همچنان گواهی خواهم داد که: خدا یگانه است و خدایی جز او نیست و نیز گواهی می دهم که بر این گواهی استوار خواهم بود که محمد فرستاده خداست و تو [ای امیرالمؤمنین] وصی و جانشین او هستی و حجت او را برپا می داری و تو [ای حسن وصی علی هستی] و برادرت حسین وصی پدرت و وصی تو و پس از تو برپا دارنده حجت او خواهد بود و علی بن الحسین، امام پس از حسین و محمد بن علی، امام پس از او خواهد بود و جعفر بن محمد پس از پدرش امام و برپادارنده امر خدا و حجت او خواهد بود و موسی بن جعفر پس از پدرش برپا دارنده امر خدا خواهد بود و علی بن موسی پس از پدرش برپا دارنده امر خدا خواهد بود و محمد بن علی پس از پدرش برپا دارنده امر خدا خواهد بود و علی بن محمد پس از پدرش برپا دارنده امر خدا خواهد بود و حسن بن علی پس از پدرش برپا دارنده امر خدا خواهد بود.

و گواهی می دهم که مردی از فرزندان حسین بن علی که نباید نام او برده شود، بلکه به کنیه خوانده می شود، آن زمان که خدا خواهد امر [قیام] او را آشکار می کند و او

زمین را همچنان که پر از بیداد و ستم شده باشد، آکنده از عدل خواهد کرد. [سپس خطاب به امیرالمؤمنین گفت:] «السلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته». آن گاه آن جا را ترك گفت.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) به فرزندش فرمود: ای ابومحمد، به دنبال او برو و بنگر به کجا می رود.

[امام] حسن بن علی در پی او روان شد و چون آن مرد پا از مسجد بیرون نهاد، ناگهان ناپدید شد. حسن بن علی نزد پدر بازگشت و او را از ماجرا آگاه کرد.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) به او فرمود: ای ابومحمد، آیا او را می شناسی؟

گفت: خدا و رسولش و امیرالمؤمنین او را بهتر می شناسند.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود: او خضر پیامبر بود». (۳۷۰)

ج) ابوجعفر مشهدی با اسناد از ابوجعفر ثانی(علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) سلمان را برای انجام کاری نزد فاطمه(س) فرستاد. سلمان می گوید: بر در سرای فاطمه(س) ایستادم و سلام دادم. دیدم که فاطمه(س) قرآن می خواند و آسیای دستی، به تنهایی در حال چرخش بود و کسی در آن جا حضور نداشت. نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) بازگشتم و به حضرتش گفتم: ای رسول خدا، فاطمه را دیدم که قرآن می خواند و آسیا به خودی خود در حال چرخش بود.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) لبخندی زد و فرمود: ای سلمان، خدای متعال قلب و تمام جوارح دخترم فاطمه را از ایمان و یقین لبریز کرد و او خود را برای بندگی و فرمانبرداری خدا وقف کرد. از این رو خدا فرشته ای به نام «دوفائیل» و به نقلی «رحمت» برای او فرستاد تا آسیا را به حرکت درآورد [و بدین ترتیب] حضرت حق کار دنیا و آخرت او را کفایت کرد». (۳۷۱)

د) «حافظ ابونعیم» روایت کرده است: «احمدبن اسحاق از ابراهیم بن نائله و او از جعفر بن محمد بن مزید برای ما نقل کرد که گفت: در بغداد بودم. محمد بن منده بن مهر بزدیه می گفت: مایلی تو را نزد ابن الرضا (امام جواد)(علیه السلام) ببرم؟ گفتم: آری.

با محمد نزد او رفته سلام دادیم و در حضور او نشستیم. آن حضرت این حدیث پیامبر(صلی الله علیه وآله) را خواند که فرموده بود: «إن فاطمة أحصنت فرجها فحرم الله ذریتها

۳۷۰. اثبات الوصیه/ ۱۵۷.

۳۷۱. الثاقب فی المناقب (خطی)/ ۱۹۹ و با (اندکی تفاوت) دلائل الامامه/ ۴۸.

علی النار؛ فاطمه(علیها السلام) دامن خود را پاك نگاه داشت و از همین رو خدا فرزندان او را بر آتش [دوزخ] حرام گرداند.

آن گاه گفت: «**خاص للحسن و الحسین رضی الله عنهما**»؛ [این ویژگی و ذریه بودن] تنها به حسن و حسین - که خدا از آنان خشنود باد - اختصاص دارد. (۳۷۲)

هم) نیز با اسناد از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت کرد که گفت: «به ابوجعفر، محمد بن علی الرضا(علیه السلام) گفتم: گروهی از مخالفان شما مدعی هستند: از آن رو مأمون پدرت را «رضا» نامید که به ولایت عهدی رضایت داده [و بدان خشنود] بود.

ابوجعفر(علیه السلام) فرمود: به خدا دروغ گفته، فسق و گناه ورزیده اند. [این گونه نیست که می گویند،] بلکه خدا - عزوجل - او را رضا خواند که در آسمان مورد رضایت خدا بود و در زمین مورد رضای پیامبر خدا و امامان پس از او بود.

گفتم: آیا هیچ يك از پدران تو مورد رضایت خدا و پیامبرش قرار نداشتند؟

فرمود: همین طور است.

گفتم: چرا از میان آنان فقط پدر تو رضا خوانده شده است؟

فرمود: از آن رو که مخالفان دشمن، همانند موافقان دوستدار او در مورد حضرتش رضامند بودند، در حالی که هیچ يك از پدران من از چنین موقعیتی برخوردار نبودند و از همین رو رضا خوانده شد». (۳۷۳)

۵ . طب در میراث امام جواد(علیه السلام)

امامان معصوم(علیه السلام) به لطف داده های خدای - عزوجل - و گشودن درهای غیب بر روی آنان و نیز بهره مند شدنشان از نور الهی، در تمام عرصه های دانش از جمله طب سرآمد بودند و امام جواد(علیه السلام) نیز از این اصل مستثنا نبود. آنان این دانش را از خدای منان به الهام گرفته و از دانش پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) به ارث برده بودند. ایشان بیماران را گاهی با قرآن، دعا، حرز و صدقه درمان می کردند، زمانی به آنان فرمان می دادند تا برای رهایی از بیماری ها بهداشت را رعایت کنند و زمانی دیگر با گیاهان و داروها که تأثیر بسزایی در بهبود بیماران داشت، آنان را درمان می کردند. این بزرگواران بدون این که از امکاناتی که امروز با آن آشنا هستیم برخوردار باشند،

بیماری‌ها را می‌شناختند و دانش و آگاهی گسترده‌ای در شناخت بیماری‌ها و تأثیر مستقیم داروها بر بیماری داشتند.

آنچه جالب توجه است این که چندین قرن پس از روزگاران آن بزرگواران دانش نوین پزشکی پا به عرصه وجود گذارد و با امکانات گسترده‌ای که در اختیار دارد به حقیقت روایاتی که از امامان معصوم (علیه السلام) در زمینه پزشکی آمده، پی برد، بلکه بسیاری از آن روایات را مورد استفاده قرار داد. به عنوان مثال می‌توان از حجامت و فصد (رگ‌گشودن) نام برد که دانش پزشکی روز آن را در درمان بیماری یا درمانی مکمل برای رسیدن به سلامتی و تندرستی راه کاری اساسی می‌داند و این بهترین گواه بر ادعای ماست.

بسیاری از دانشمندان و خاورشناسان در تحقیقات و مطالعات خود حقایق و اخبار رسیده از آن معصومان (علیه السلام) را پذیرفته، یکصدا آیه (...**كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا**...) (۳۷۴) بخورید و بیاشامید، و [لی] زیاده روی نکنید» را جامع اصول طب دانسته اند.

به جاست به اختصار تعریفی از فصد و حجامت داشته باشیم. در روزگاران گذشته، عمل فصد به وسیله بیشتر و با گشودن رگ انجام می‌شد، اما امروزه و با وجود امکانات پیشرفته، این کار به وسیله سرنگ و از طریق ورید انجام می‌گیرد. مقدار خونی که در فصد گرفته می‌شود ۳۰۰ - ۵۰۰ میلی‌لیتر است و باید این عمل خیلی سریع صورت گیرد و در نهایت از مقدار خون می‌کاهد و باید خون جدید تولید شود. در مقابل فصد که خون هرچه باشد - خواه سالم خواه غلیظ و فاسد - گرفته می‌شود، عمل حجامت قرار می‌گیرد که با ابزار مکنده، خون غلیظ و ناسالم را از مویرگهای گسترده در بدن می‌گیرند. در این روش، بدن انسان مقدار اندکی از خون را از دست داده و در عوض حجامت، گردش خون را فعال کرده، آن را از زواید موجود در خون پاک می‌کند و آن سان که فصد باعث ضعف بدن می‌شود، نیست. از دیرباز حجامت به عنوان ضرورتی موسمی و راه کاری موفق برای پیشگیری از سکته قلبی، لخته شدن خون و پاره شدن رگ‌های مغز به کار می‌رفته است.

این شیوه درمانی در روایات معصومان (علیه السلام) نیز جایگاه والایی دارد. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) درباره حجامت فرموده است: «**عليكم بالحجامة، لا يتبيخ الدم بأحدكم**

فیقتله»: (۳۷۰) بر شما باد به حجامت [کردن و هشیار باشید] مبدا خون بر یکی از شما سرکشی کند که [در آن حال] او را می کشد.

جالینوس نیز در باب خطرهایی که از خون متوجه انسان می شود گفته است: «خون تو برده توست و بسا که برده آقای خود را می کشد. پس [با فصد مهار] آن را آزاد کن و اگر آن را سالم و پاک یافتی مهارش نما».

البته احادیث و مطالب زیادی درباره حجامت و خواص آن در دست است. زانو از دیگر وسایل خون گیری است. این کرم آیزی در درمان موضعی بسیاری از گونه های لخته شدن خون در بدن، اهمیت فراوانی دارد، زیرا زانو بنا به غریزه اش، تنها خون فاسد را از بدن مکیده، همزمان هوا را به زیر پوست می فرستد.

عمل فصد در موارد زیر کاربرد دارد:

۱. به هنگام افت عملکرد بطن چپ قلب که به آماس کردن دیه و در نهایت سختی تنفس می انجامد;

۲. فشار بالای خون در مغز به دلیل غلظت خون;

۳. افزایش گویچه های نوع اول خون;

۴. احتقان در ریه.

عمل فصد بر روی رگ های مشخصی انجام می شود، مانند: رگ «زاهر» و رگ «اکحل». همچنین براساس روایاتی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم (علیه السلام) آمده است، برای فصد زمان خاصی معین کرده اند. حجامت نیز در مواضع خاصی از بدن صورت می گیرد، مانند: فرق سر و گودی میان دو شانه که برای این نوع خون گیری نیز از سوی پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امامان (علیه السلام) زمان خاصی معین شده است. در این جا شماری از روایات حجامت و فصد را مرور می کنیم:

ابن شهر آشوب در کتاب «معرفة ترکیب الجسد» از حسین بن احمد تمیمی نقل کرده است که گفت: «روایت شده است: ابوجعفر ثانی (علیه السلام) در روزگار مأمون فصد کننده ای را طلبید و به او فرمود: رگ زاهر مرا بگشا و مرا فصد کن. آن مرد گفت: ای سرورم، چنین رگی را نمی شناسم و نام آن را نیز نشنیده ام.

ابوجعفر (علیه السلام) جای فصد را به او نشان داد و چون آن مرد رگ را گشود آبی زرد از رگ جریان گرفت و طشت (پیمانه) پر شد. در این هنگام حضرت به او فرمود: رگ را نگاه دار، سپس دستور داد طشت را خالی کردند.

حضرت از مرد خون گیر خواست تا رگ را رها کند و این بار از نوبت قبلی [زردابه] کمتری خارج شد. آن گاه ابوجعفر (علیه السلام) به او فرمود: رگ را ببند و چون رگ را بست، ابوجعفر، صد دینار به او داد.

آن مرد دینارها را گرفته و نزد «یوحنا بن بختیشوع»^(۳۷۶) رفت و ماجرای فصد ابوجعفر (علیه السلام) را با او در میان گذاشت. ابن بختیشوع گفت: به خدا سوگند، از روزی که با علم طب آشنا شده ام نام چنین رگی را نشنیده ام، اما اسقفی که نسال وجود دارد شاید بتوان در آن زمینه از او چیزی به دست آورد و اگر او پاسخی نداشته باشد دیگر کسی را نمی شناسم که در این باب به ما کمک کند.

آن گاه هر دو نزد او رفته ماجرای فصد ابوجعفر (علیه السلام) را برای او بازگفتند. او مدتی سر فرو افکند، سپس سر برداشت و گفت: این مرد [که چنین چیزی را از وی نقل می کنید] پیامبر یا نواده پیامبر است».^(۳۷۷)

رجال کشی، در باب شرح حال علی بن جعفر (علیه السلام) عموی امام جواد (علیه السلام) ضمن بیان ماجرای بالا آورده است: «چون طبیب نزدیک شد تا رگ امام جواد (علیه السلام) را بگشاید، علی بن جعفر (علیه السلام) به امام جواد (علیه السلام) گفت: سرورم، اول رگ مرا بگشاید تا پیش از شما درد تیزی تیغ را در خود حس کنم».

درمان تب نوبه و تب ربع^(۳۷۸)

۱. از «حسین بن شاذان» روایت شده است که گفت: «ابوجعفر (علیه السلام) برای ما گفت: از پدرش ابوالحسن الرضا (علیه السلام) درباره درمان تب نوبه پرسیدند، ایشان فرمود: [آمیخته] عسل و شونیز (سیاه دانه) تهیه کرده سه [پیمانه از آن] خورده شود که تب را

۳۷۶. یوحنا بن بختیشوع، پزشک برادر معتمد بود و در سال ۸۹۳ م / ۲۷۹ ق. به عنوان اسقف موصل بدان سامان فرستاده شد. این تاریخ با زمان حیات امام جواد (علیه السلام) و تاریخ شهادت آن حضرت که در ۲۲۰ ق. فاصله زیادی دارد. ظاهراً باید طبیب مورد اشاره در متن، جبرئیل بن بختیشوع بن جرجیس، پزشک مأمون باشد که در سال ۸۲۸ م / ۲۱۲ ق. چشم از جهان فرو بست. خاندان بختیشوع همگی طبیب، نسطوری و از مردم جندی شاپور بودند. آنان حدود سه قرن به خلیفگان عباسی خدمت کردند. جرجیس بن جبرئیل و بختیشوع بن جبرئیل شهرت بسزایی یافتند.

۳۷۷. مناقب ۳ / ۴۹۵؛ بحار الانوار ۵۷ / ۵۰؛ حدیث ۳۱ و مدینه المعاجز / ۵۳۳ / حدیث ۶.

۳۷۸. تب نوبه يك روز در میان و تب ربع هر چهار روز يك بار به سراغ فرد می آید.

ریشه کن می کند و این دو (عسل و شونیز) خجسته هستند. خدای متعال درباره عسل می فرماید: (... يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ...); (۳۷۹) از درون [شکم] آنان، شهدی که به رنگ های گوناگون است بیرون می آید. در آن، برای مردم درمانی است.»
رسول گرامی اسلام فرمود: شونیز، جز [بیماری] «سام» هر دردی را درمان می کند.

پرسیدند: ای رسول خدا، [بیماری] «سام» کدام است؟

حضرت فرمود: مرگ است.

آن گاه فرمود: طبع این دو (عسل و شونیز) نه گرم است، نه سرد و نه به دیگر طبیعت ها [ی سودایی، بلغمی و...] متمایل است و هر جا قرار گیرند (هر کسی آن را بخورد) شفا خواهند بود. (۳۸۰)

۲. همچنین از او نقل شده است که گفت: «ابوجعفر (علیه السلام) برای ما از پدرش ابوالحسن (۳۸۱) نقل کرد که فرمود: بهترین چیز برای [درمان] تب ربع این است که بیمار فالودج (فالوده = حلوایی که از آرد و آب و عسل فراهم آید) که زعفران آن زیاد باشد بخورد و در آن روز چیز دیگری نخورد.» (۳۸۲)

درمان یرقان (زردی)

محمدبن یحیی از محمدبن عیسی و او از علی بن مهزیار نقل کرده است که گفت: «با ابوجعفر (علیه السلام) همسفر شدم. حضرتش «قطاة» (مرغی شبیه فاخته و قمری که طوقی بر گردن دارد) پخته ای آورد و فرمود: این [مرغ] مبارک و خجسته است و پدرم آن را خوش می داشت و می پسندیدند. او برای درمان بیماری یرقان، قطاة کباب شده تجویز می کرد.» (۳۸۳)

درمان باد پلید (سکته عضلانی)

۳۷۹. نحل/ ۶۹.

۳۸۰. رجال کشی/ ۶۵؛ وسائل الشیعه ۱۷/ ۷۶؛ حدیث ۱۵ (به نقل از: همان)؛ بحار الانوار ۶۲/ ۱۰۰؛ حدیث ۲۳ و ص ۷۲۷/ حدیث ۳.

۳۸۱. در متن کلمه «ثالث» آمده که به قرینه سند حدیث پیشین و این که امام جواد (علیه السلام) از فرزندش امام هادی (علیه السلام) (ملقب به ابوالحسن ثالث) روایت نکرده است تصحیف «ثانی» است. از دیگر سو حسن بن شاذان با امام رضا (علیه السلام) مکاتبه داشته است. بنابراین روایت کرده این شاذان از ابوالحسن ثالث درست به نظر نمی رسد و احتمال که «ثانی»، «ثالث» شده باشد وجود دارد. نک: معجم رجال الحدیث ۴/ ۳۶۷.

۳۸۲. رجال کشی/ ۶۵ و بحار الانوار ۶۲/ ۱۰۰؛ حدیث ۲۴ (به نقل از: همان).

۳۸۳. کافی ۶/ ۳۱۲؛ حدیث ۵؛ بحار الانوار ۶۵/ ۴۳؛ حدیث ۲ (به نقل از: همان) و وسائل الشیعه ۱۷/ ۳۳؛ حدیث ۲.

احمدبن ابراهیم بن ریاح» از «صباح بن محارب» نقل کرده است که گفت: «نزد ابوجعفر ابن الرضا(علیه السلام) بودم. گفته شد که «شبيب بن جابر» گرفتار باد پلید گشته و صورت و چشمانش کج شده است. ابوجعفر(علیه السلام) فرمود: «پنج مثقال قرنفل (گل میخک) در ظرفی قرار داده، دهانه آن را محکم ببندند و آن را گل اندود کنند. اگر فصل تابستان باشد يك روز و چنانچه زمستان باشد دو روز در آفتاب قرار دهند. آن گاه قرنفل را از آن ظرف خارج کرده، کاملاً بسایند، سپس با آب باران بیامیزند به گونه ای که قوام یابد. آن گاه بیمار به پشت بخوابد و از خمیر قرنفل بر ناحیه بیمار شده بمالند و بیمار همچنان باید بماند تا خمیر قرنفل خشک شود و چون چنین شد، خدای - جل و علا - بیماری را از او برخواهد گرفت و بیمار به اذن خدا به بهترین وضعیت [طبیعی] خود باز خواهد گشت.

صبح می گوید: یارانمان شتابان نزد شبيب بن جابر رفته، مژده درمان [پذیری] را به او دادند. او نیز به همان صورتی که دستور داده شده بود عمل کرده و به یاری خدا به بهترین حالات خود بازگشت».^(۳۸۴)

درمان خونریزی مداوم

محمدبن یحیی از محمدبن عیسی از علی بن مهزیار نقل کرده است که گفت: «کنیزکی داشتم که در نوبتی، خون عادت ماهانه اش بند نمی آمد و در آستانه مرگ قرار گرفت. ابوجعفر(علیه السلام) فرمود تا سویق (حلیم) عدسی به او خورانده شود و چون سویق به او داده شد، خونریزی اش متوقف گردید و سلامت خود را بازیافت».^(۳۸۵)

درمان سردی معده و تپش قلب

از «محمدبن علی ذنجویه» (یا رنجومه) طبیب نقل شده است که گفت: «عبدالله بن عثمان برای ما نقل کرد که: از سردی معده و تپش قلب به ابوجعفر، محمدبن علی بن

۳۸۴. کافی ۶ / ۸۱؛ بحار الانوار ۶۲، ۱۸۶ / حدیث ۲ (به نقل از: همان) و مستدرک الوسائل ۱۶ / ۴۴۶ / حدیث ۱۱.
 ۳۸۵. کافی ۷ / ۳۰۷ / حدیث ۲، و وسائل الشیعه، ۱۷ / ۱۰ / حدیث ۲ (به نقل از: همان). از امام صادق(علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «سویق عدس، تشنگی را فرو می نشاند، معده را تقویت می کند، شفای هفتاد درد است، صفرا را از بین می برد و درون را خنک می کند. هرگاه امام صادق(علیه السلام) به سفر می رفت سویق عدس با خود می برد و هرگاه یکی از اطرافیان و خدم امام(علیه السلام) دچار غلیان (بالا رفتن فشار) خون می شد، به او می گفت: سویق عدس بخورد که غلیان خون را آرام می کند و حرارت بدن را فرو می نشاند. مرحوم مجلسی در توضیح این حدیث آورده است: ... سویق عدس به دو دلیل حرارت و صفرا را فرو می نشاند: یکی از جهت کاستن دما در مزاج های گرم و دیگری به جهت کاهش فشار خون است که از جریان آن در عروق می کاهد و از همین رو خون حیض را - که در حدیث آمده است - بند می آورد (بحار ۶۶ / ۶۳).

موسی(علیه السلام) شکایت بردم، حضرت فرمود: تو را چه می شود که داروی جامع پدرم را نادیده گرفته ای؟

گفتم: ای پسر رسول خدا، این دارو کدام است؟

فرمود: تمام شیعیان، آن را می شناسند.

گفتم: مولای من، من نیز یکی از آنان هستم دستور تهیه آن را به من بده تا خود آن را به کار گیرم و به دیگر مردم نیز بدهم.

حضرت فرمود: زعفران، عاقرقرا، سنبل، قاقله، بنگ، خربق سفید و فلفل سفید به مقدار مساوی و ابرفیون (فریبون) دو برابر تهیه کرده، ساییده به صورت نرم درآورده، از پارچه ای ابریشمین گذرانده، صاف کنید، سپس با دو برابر وزن آن ها عسل تصفیه شده مخلوط کنید. چنانچه از این معجون به اندازه يك حب با آب زیره^(۳۸۶) به کسی که از سردی معده و تپش قلب رنج می برد خوراند شود، به اذن خدا شفا خواهد یافت»^(۳۸۷)

درمان درد سنگ (کلیه و مثانه)

«محمدبن حکام» از «محمدبن النضر» (معلم فرزندان امام جواد) نقل کرده است که گفت: از درد سنگ [کلیه یا مثانه] نزد امام جواد(علیه السلام) شکایت بردم. حضرتش فرمود: وای بر تو، چرا از داروی جامع پدرم غافلای؟

گفتم: سرورم، طریقه تهیه آن را به من بیاموز.

فرمود: این دارو را داریم. آن گاه کنیزیکی را فراخواند و فرمود: ای کنیزك، ظرف سفالین سبز رنگ را نزد من بیاور.

کنیزك ظرف را حاضر کرد و آن حضرت به اندازه يك حب از محتویات ظرف را درآورد و به من فرمود: این حب را با آب سداب (اسفند - سداب کوهی) یا آب ترب پخته بخور که از این بیماری شفا خواهی یافت»^(۳۸۸)

محمدبن النضر گفت: آن حب را با آب سداب خوردم به خدا سوگند، تا به امروز از جهت سنگ دردی در خود حس نکرده ام»^(۳۸۹)

۳۸۶. طبیعتی گرم دارد و قولنج و بادهای شکم را برطرف می کند. چنانچه در سرکه خیس و خورده شود، عادت خوردن گل و خاک را از بین می برد. در روایت است: هر چیزی که وارد شکم شود تغییر حالت می دهد، جز زیره [که تأثیر گذار بوده و تأثیر نمی پذیرد] (الطب فی الكتاب و السنه/ ۱۴۷).

۳۸۷. ر. ک: مستدرک عوالم العلوم و المعارف و ۲۳ / ۳۶۱ - ۳۶۸.

۳۸۸. ر. ک: مستدرک عوالم العلوم و ۲۳ / ۳۸۵ - ۳۷۰ (بخش امام محمدبن علی الجواد)(علیه السلام).

۳۸۹. بحار الانوار ۶۲ / ۲۴۹ / حدیث ۱۱ و مستدرک الوسائل ۱۶ / ۴۶۵ / حدیث ۲۵.

۶. دعا و نیایش در میراث امام جواد(علیه السلام)

آنچه در این میان ارائه می شود، مجموعه ای گرانسنگ از دعا و نیایش هایی است که امام جواد(علیه السلام) از پدران بزرگوارش و آنان از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) روایت کرده اند و حضرت ختمی مرتبت آن ها را از خدای - عزوجل - دریافت کرده است که می توان آن ها را «صحیفه امام جواد(علیه السلام)» دانست. سیدبن طاووس با اسناد خود از ابوجعفر بن بابویه از ابراهیم بن محمدبن حارث نوفلی روایت کرده است که گفت: «پدرم - که خادم محمدبن علی جواد(علیه السلام) بود - برای من نقل کرده، گفت: هنگامی که مأمون، دختر خود را به همسری ابوجعفر، محمدبن علی جواد(علیه السلام) درآورد، ابوجعفر(علیه السلام) به مأمون نوشت: برای هر زنی مهر و صدیقی است که از دارایی شوهر گرفته می شود. خدا اموال و دارایی ما را در آخرت قرار داده و در آن جا برای ما اندوخته است و اموال شما را در دنیا مقرر فرموده و گنجینه آن در این جهان است.

از این رو «الوسائل الی المسائل» (وسیله های رسیدن به نیازها و خواسته ها) را صدیق دخترت قرار می دهم. [این صدیق] مجموعه، مناجات هایی است که پدرم آن را به من داد و گفت: از پدرش موسی گرفته است و پدرش گفته است آن را از پدرش جعفر گرفته و او گفته، آن را از پدرش محمد و ایشان گفته است از پدرش علی بن الحسین دریافت داشته و او گفته است که از پدرش حسین بن علی دریافت کرده و او گفته از برادرش حسن بن علی دریافت کرده است. او نیز گفته است که آن را از پدرش علی بن ابی طالب(علیه السلام) دریافت کرده است و آن حضرت گفته است آن را از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دریافت کرده است و آن حضرت فرمود: جبرئیل آن را به من داد و گفت: ای محمد،... خدای صاحب عزت، تو را سلام رسانده، می فرماید: این [دعاهای] کلیدهای گنجینه دنیا و آخرت است. از این رو آن ها را وسیله خود برای رسیدن به خواسته ها و نیازهایت قرار ده که [هم به وسیله این ها] به خواسته هایت خواهی رسید. مبادا آن ها را وسیله رسیدن به نیازهای دنیایی قرار دهی که از بهره ات در آخرت کم خواهد شد. این ها ده وسیله [برای رسیدن به ده خواسته] است که [می توانی] درهای خواسته های خویش را با آن بکوبی و نیازهای خود را بخواهی و به آن ها بررسی. و اینك نسخه ای از آن [را پیش رو داری]:

۱. نیایش برای طلب خیر

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اللَّهُمَّ إِنَّ خَيْرَتَكَ فِيمَا اسْتَخَرْتُكَ فِيهِ تُنِيلُ الرِّغَابَ، وَ تَجْزِلُ
المَوَاهِبَ، وَ تَغْنَمُ المَطَالِبَ، وَ تَطْيِبُ المَكَاسِبَ، وَ تَهْدِي إِلَى أَجْمَلِ المَذَاهِبِ، وَ تَسْوِقُ إِلَى أَحْمَدِ
العَوَاقِبِ، وَ تَقِي مَخَوفَ النُّوَابِ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ فِيمَا عَزَمَ رَأْيِي عَلَيْهِ، وَ قَادَنِي عَقْلِي إِلَيْهِ، فَسَهِّلْ اللَّهُمَّ مِنْهُ مَا تَوَعَّرَ، وَ
يَسِّرْ مِنْهُ مَا تَعَسَّرَ، وَ اكْفِنِي فِيهِ المَهْمَ، وَ ادْفَعْ عَنِّي كُلَّ مَلَمٍ، وَ اجْعَلْ يَا رَبِّ عَوَاقِبَهُ غَنَمًا، وَ
مَخَوفَهُ سَلَمًا، وَ بَعْدَهُ قَرَبًا، وَ جَدْبَهُ خَصْبًا.

وَ أَرْسَلِ اللَّهُمَّ إِيَّاجَتِي، وَ أَنْجِحْ طَلِبَتِي، وَ اقْضِ حَاجَتِي، وَ اقْطَعْ عَنِّي عَوَاقِبَهَا، وَ امْنَعْ عَنِّي
بِوَأَنْقَاهَا، وَ اعْظِنِي اللَّهُمَّ بِالنَّجَاحِ، وَ خَصَّهُ بِالصَّلَاحِ، وَ أَرْنِي أَسْبَابَ الخَيْرَةِ فِيهِ وَاضِحَةً، وَ أَعْلَامَ
غَنَمِهَا لِانْحَةِ، وَ اشْدُدْ خَنَاقَ تَعَسَّرِهَا، وَ أَنْعَشْ صَرِيحَ تَيْسَرِهَا.

وَ بَيِّنْ اللَّهُمَّ مَلْتَبِسَهَا وَ أَطْلِقْ مَحْتَبِسَهَا، وَ مَكِّنْ أَسْهَأَ حَتَّى تَكُونَ خَيْرَةً مَقْبَلَةً بِالْغَنَمِ مَزِيلَةً
لِلْغُرْمِ، عَاجِلَةً لِلنَّفْعِ، بَاقِيَةَ الصَّنْعِ، إِنَّكَ مَلِيٌّ بِالمَزِيدِ، مُبْتَدِئٌ بِالجُودِ»;

به نام خدای بخشایگر مهربان. بارخدایا، در آنچه از تو طلب خیر کردم، خیری برای من خواستی
(گزیدی) که به وسیله آن خواسته های والا به دست می آید، موهبت ها و دَهش را فراوان می کند، و به سوی
بهترین فرجام ها پیش می فرستد و از مصیبت های مخوف و هولناک ایمن می گرداند.

بارخدایا، در چیزی که رأی من بر آن تعلق گرفته و خرد من به سوی آن روانم ساخته، از تو طلب خیر
می کنم، پس [خداوند] آنچه از آن ناهموار است هموار گردان، و سختی های آن را آسان نما، و مهم آن را
[که از من برنیاید] خود کفایت فرما، و هر مصیبت و بلا را از من دور ساز و - بارالها - فرجام آن را
سودبخش، بیم آن را به ایمنی، دوری آن را نزدیک و بی حاصلی آن را به باروری مبدل فرما.

بارخدایا، سؤال مرا اجابت فرما، و در خواست مرا به ثمر برسان نیازم را برآورده گردان، و موانع
آن ها را از سر راه من برگیر و بدبختی های آن را از من دور ساز. بار خداوند، پرچم فیروزی را به دستم
ده، و در آنچه از تو طلب خیر کردم، خیرم عطا کن، و در آنچه به درگاه تو دعا کردم، فراوانی عطایم نما، و
آنچه [در رسیدن آن] به تو امید بسته ام مرحمت فرما و - بار خداوند - آن ها را با پیروزی قرین گردان، و با
صلاح و نیکی ویژه اش نما، و اسباب خیر را در آن ها به روشنی به من بنمایان، و نشانه های بهره مندی را
در آن ها آشکار گردان، و ستیز و خشم سختی های آن را در بند کش و آسانی از پای در آمده آن را سرزندگی
ببخش.

بارخداوند، موارد تردیدآمیز و آمیخته به سردرگمی آن را روشن، و [آن دسته از] نعمت های دربند شده
را آزاد نما، و بنیان آن را استواری و استحکام بخش تا خیری باشد که با

غنیمت و سودمندی روی آورد و بدهی ها را بزداید، آن سان که سودش زود هنگام و وجودش پایدار باشد که تو با افزون دهی [بندگان را از نعمت ها] سرشار می کنی و در بخشش آغازگری.

۲. نیایش برای طلب درگذشتن از لغزش ها

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اَللّٰهُمَّ اِنِ الرَّجَاءُ لِسَعَةِ رَحْمَتِكَ اَنْطَقَنِيْ بِاسْتِقَالَتِكَ وِ الْاَمَلُ لِاُنَاتِكَ، وِ رَفَقِكَ شَجَعَنِيْ عَلٰى طَلْبِ اَمَانِكَ وِ عَفْوِكَ، وِ لِيْ يَا رَبَّ ذُنُوبٍ قَدْ وَاجَهْتَهَا اُوْجِهَ الْاِنْتِقَامِ، وِ خَطِيَا قَدْ لَاحَظْتُهَا اَعْيْنَ الْاِصْطِلَامِ، وِ اسْتَوْجِبْتَ بِهَا عَلَيَّ عِدْلَكَ اَلِيْمَ الْعَذَابِ، وِ اسْتَحَقَّقْتَ بِاجْتِرَاحِهَا مَبِيْرَ الْعِقَابِ، وِ خَفْتَ تَعْوِيْقَهَا لِاجَابَتِيْ، وِ رَدَّهَا اِيَّايْ عَنِ قَضَاءِ حَاجَتِيْ، وِ اِبْطَالِهَا لِطَبْتِيْ، وِ قَطْعِهَا لِاَسْبَابِ رَغْبَتِيْ، مِنْ اَجْلِ مَا قَدْ اَنْقَضَ ظَهْرِيْ مِنْ ثَقْلِهَا، وِ بَهْظِنِيْ مِنَ الْاِسْتِقْلَالِ بِحَمْلِهَا، ثُمَّ تَرَاجَعْتَ رَبَّ اِلَى حَلْمِكَ عَنِ الْخَاطِنِيْنَ، وِ عَفْوِكَ عَنِ الْمَذْنِبِيْنَ، وِ رَحْمَتِكَ لِلْعَاصِيْنَ، فَاَقْبَلْتَ بِثِقَّتِيْ مَتَوَكَّلًا عَلَيْكَ، طَارِحًا نَفْسِيْ بَيْنَ يَدَيْكَ، شَاكِيًا بِئِيَّ اَيْلِكَ، سَائِلًا مَا لَا اسْتَوْجِبُهُ مِنْ تَفْرِيجِ الْهَمِّ، وِ لَا اسْتَحِقُّهُ مِنْ تَنْفِيْسِ الْغَمِّ، مَسْتَقِيْلًا لَكَ اِيَّايْ، وِ اِتِّقًا مَوْلَايْ بِكَ.

اللّٰهُمَّ فَاْمُنْ عَلَيَّ بِالْفَرْجِ، وِ تَطَوَّلْ بِسَهْوَلَةِ الْمَخْرَجِ، وِ اِدْلُنِيْ بِرَأْفَتِكَ عَلٰى سَمْتِ الْمَنْهَجِ، وِ اَزْلِقْنِيْ بِقُدْرَتِكَ عَنِ الطَّرِيْقِ الْاَعْوَجِ، وِ خَلِّصْنِيْ مِنْ سَجْنِ الْكَرْبِ بِاِقَالَتِكَ، وِ اَطْلِقْ اسْرِيْ بِرَحْمَتِكَ، وِ طَلِّ عَلَيَّ بِرِضْوَانِكَ، وَجِدْ عَلَيَّ بِاِحْسَانِكَ، وِ اَقْلِنِيْ عَشْرَتِيْ، وِ فَرِّجْ كَرْبَتِيْ، وِ اِرْحَمْ عِبْرَتِيْ، وِ لَا تَحْجِبْ دَعْوَتِيْ، وِ اَشْدِدْ بِالْاِقَالَةِ اَزْرِيْ، وِ قَوِّ بِهَا ظَهْرِيْ، وِ اَصْلِحْ بِهَا اَمْرِيْ، وِ اَطْلِ بِهَا عَمْرِيْ، وِ اِرْحَمْنِيْ يَوْمَ حَشْرِيْ وِ وَقْتِ نَشْرِيْ، اِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيْمٌ، غَفُوْرٌ رَحِيْمٌ»;

به نام خداوند بخشایشگر مهربان. بار خداوند، امید به رحمت گسترده ات و آرزوی [بهرمندی از] بردباری ات [زبان] مرا به خواستن گذشت از تو گویا ساخت، و بردباری ات مرا به طلب امان و گذشت تشویق و ترغیب کرد.

بار پروردگارا، گناہانی دارم که انواع انتقام پیش رو دارد، و لغزش هایی از من سرزده است که از دیدگان بنیان سوز پنهان نمانده است و هم از این جهت و بر اساس داوری عادلانه ات سزاوار عذاب دردناک هستم، و به دلیل ارتکاب چنین گناہان و لغزش هایی مستحق کیفر نابودکننده می باشم. [هم با بودن این گناہان که] سنگینی آن کمرم را شکسته و مرا از کشیدن بار آن ها خسته کرده، ترس آن دارم که اجابت [دعای] من به تأخیر افتد، و مانع برآورده شدن حاجتم گردد، و خواسته هایم را باطل (بی اثر) گرداند و رشته رسیدنم به خواہشم هایم را بگسلد، اما هنگامی که به بردباری ات در مورد خطاکاران، و گذشتت از گناه کاران، و رحمتت نسبت به عصیانگران نگریستم، با اعتماد و وثوق بر تو توکل کرده به سویت آمدم، و خویش را در درگاه تو افکندم (قرار دادم)، و از اندوهم به تو شکایت آوردم، و برطرف شدن اندوهی که مستحق آن نیستم و

گشایش غصه ای که نه سزاوار آنم از تو می خواهم [و هم] به درگاه تو درخواست گذشت می کنم و از تو درخواست گذشت دارم و به تو - ای سرورم - اعتماد و وثوق دارم.

بار خداوندا، با گشایش بر من منت گذار، و با آسان گرداندن راه نجات، بر من تفضل فرما، و با مهربانی ات به راه [راست] هدایتم نما، و با قدرت خود از [پیمودن] راه کج بازم دار، و با گذشتت از زندان اندوه رهایی ام بخش، و به رحمتت مرا از بند اسارت و ارهان، و با رضایت خویش بر من تتعم کن، و با احسانت مرا از جودت بهره مند ساز، و از لغزش هایم درگذر، و گرفتاری ام را بر طرف فرما، و بر اشک [ندامت من] ترحم نما، و دعایم را ناشنیده مگیر، و با توبه پذیری ات پشتم را استوار و محکم ساز، و کارم را به سامان آر، و عمرم را دراز گردان و آن گاه که [در قیامت] مرا زنده کنی، بر من ترحم کن که تو بخشنده باکرامت و آمرزنده و مهربان هستی.

۳. نیایش به هنگام سفر

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أُرِيدُ سَفْرًا فخر لي فيه، و أوضح لي فيه سبيل الرأى، و فهمنيه، و افتح عزمي بالإستقامة، و اشملني في سفري بالسلامة، و أفدني جزيل الحظ و الكرامة، و اكأني بحسن الحفظ و الحراسة، و جنبني اللهم و عشاء الأسفار، و سهّل لي حزونة الأوعار، و أطو لي بساط المراحل، و قرّب منّي بُعد نأى المناهل، و باعدني في المسير بين خُطى الرواحل، حتّى تقرب نياط البعيد، و تسهّل و عور الشديد.

و لقتي اللهم في سفري نجح طائر الواقعة، و هبني فيه غنم العافية، و خفير الإستقلال، و دليل مجاوزة الأهوال، و باعث وفور الكفاية، و سائح خفير الولاية، و اجعله اللهم سبب عظيم السلم حاصل الغنم.

واجعل الليل علىّ سترًا من الآفات، و النهار مانعًا من الهلكات، و اقطع عني قطع لصوصه بقدرتك، و احرسني من وحوشه بقوتك، حتى تكون السلامة فيه مصاحبتي، و العافية مقاربتني، و اليمن سانقي، و اليسر معانقي، و العسر مفارقي، و الفوز موافقي، و الأمن مرافقي، إنك ذوالطول والمن، و القوة و الحول، و أنت على كلّ شيء قدير، و بعبادك بصير خبير»؛

به نام خدای بخشایشگر مهربان. بار خداوندا، آهنگ سفر دارم، پس در این سفر برای من خیر مقرر فرما، و راه درست را برای من آشکار و مرا با آن آشنا ساز، و عزم [سفر] مرا با استقامت بگشا، و در سفرم سلامت را همراه من فرما، و از بهره و کرامت فراوانت بر من ارزانی دار، و در نگرهبانی و حفاظت نیکویت حفظم نما، و - بار خداوندا - از سختی ها و ناهنجاری های سفر دورم دار، و سختی و ناهمواری دشت ها را بر من

آسان گردان، و راه طولانی را برای من درنورد، و دوری آبشخور را برای من نزدیک نما، و گام های مرکب ها را بلند کن تا مقصد دور را نزدیک و ناهنجاری های سخت [سفر] را آسان فرمایی.

بار خداوندا، خجستگی سفرم را به من الهام فرما، و در آن از عافیت و سلامت بهره مند نما و ایمنی ام ده، و راه گذشتن از هراس ها به من بنمایان، و وسایل بی نیازی کامل بر من ارزانی دار و فرخنده [طایر] نگهبان به من عطا فرما.

بار خداوندا، این سفر را وسیله سلامت سترگ و سودمند قرار ده، و شب را برای من پوششی از آفت ها، و روز را مانعی از هلاکت ها گردان، و گزند راه زنان را به قدرت خود از من باز دار، و با توان خود از ددگان مرا محافظت فرما تا این که در این سفر، سلامت، مرا همراهی کند، و تندرستی و عافیت، در کنارم باشد، و سعادت و خجستگی مرا به پیش برد، و سختی ها از من دوری جویند، و پیروزی با من باشد و امنیت و امان قرین من گردد که تو صاحب لطف و حول و قوت هستی و تو بر هر چیز توانا و از [حال] بندگان آگاه و بینایی.

۴. نیایش در طلب روزی

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَللّهُمَّ ارْسَلْ عَلَيَّ سَجَالَ رِزْقِكَ مَدْرَارًا، وَ أَمْطِرْ عَلَيَّ سَحَابَ إِفْضَالِكَ غَزَارًا، وَ أَدْمِ غَيْثَ نَيْلِكَ إِلَيَّ سَجَالًا، وَ أَسْبِلْ مَزِيدَ نِعْمِكَ عَلَيَّ خَلْتِي إِسْبَالًا، وَ أَفْقِرْنِي بِجُودِكَ إِلَيْكَ، وَ أَغْنِنِي عَمَّنْ يَطْلُبُ مَا لَدَيْكَ، وَ دَاوِ دَاءَ فَقْرِي بِدَوَاءِ فَضْلِكَ، وَ أَنْعَشْ صِرْعَةَ عَيْلَتِي بِطَوْلِكَ، وَ تَصَدَّقْ عَلَيَّ إِقْلَالِي بِكَثْرَةِ عَطَائِكَ، وَ عَلَيَّ اخْتِلَالِي بِكَرِيمِ حَبَانِكَ، وَ سَهِّلْ رَبِّ سَبِيلَ الرِّزْقِ إِلَيَّ، وَ ثَبِّتْ قَوَاعِدَهُ لَدَيَّ، وَ بَجِّسْ لِي عَيُونَ سَعْتِهِ بِرَحْمَتِكَ، وَ فَجِّرْ أَنْهَارَ رِغْدِ الْعَيْشِ قَبْلِي بِرَأْفَتِكَ، وَ أَجْدِبْ أَرْضَ فَقْرِي، وَ أَخْصِبْ جَدْبَ ضُرِّي، وَ اصْرِفْ عَنِّي فِي الرِّزْقِ الْعَوَانِقَ، وَ اقْطَعْ عَنِّي مِنَ الضِّيْقِ الْعَلَانِقَ، وَ ارْمِنِي مِنْ سَهْمِ الرِّزْقِ اللَّهُمَّ بِأَخْصَبِ سَهَامِهِ، وَ أَحِينِي مِنْ رِغْدِ الْعَيْشِ بِأَكْثَرِ دَوَامِهِ، وَ اكْسُنِي اللَّهُمَّ سَرَابِيلَ السَّعَةِ، وَ جَلَابِيبَ الدَّعَةِ فَإِنِّي يَا رَبِّ مَنظَرٌ لِإِنْعَامِكَ بِحَذْفِ الْمَضِيْقِ، وَ لَتَطْوَلَّكَ التَّعْوِيقُ، وَ لَتَفْضَلْكَ بِإِزَالَةِ التَّقْتِيرِ، وَ لَوْصُولُ حَبْلِي بِكَرْمِكَ بِالتَّيْسِيرِ.

و أَمْطِرْ اللَّهُمَّ عَلَيَّ سَمَاءَ رِزْقِكَ بِسَجَالِ الدَّيْمِ، وَ أَغْنِنِي بِعَوَانِدِ النِّعَمِ، وَ ارْمِ مَقَاتِلَ الْإِقْتَارِ مَنِّي، وَ احْمِلْ كَشْفَ الضَّرِّ عَنِّي عَلَيَّ مَطَايَا الْإِعْجَالِ، وَ اضْرِبْ عَنِّي الضِّيْقَ بِسَيْفِ الْإِسْتِيصَالِ، وَ أَتَحْفَنِي رَبِّ مِنْكَ بِسَعَةِ الْإِفْضَالِ، وَ امددني بنموّ الاموال، واحرسني من ضيق الإقلال. و اقبض عني سوء الجذب، وابسط لي بساط الخصب، واسقني من ماء رزقك غدقاً، وانهج لي عميم بذلك طرفاً، وفاجنني بالثروة و المال، و أنعشني به من الإقلال، و صبّحني بالإستظهار، و

مستني بالتمكن من اليسار، إتك ذوالطول العظيم، والفضل العميم، و المنّ الجسيم و أنت الجواد
الكریم»؛

به نام خدای بخشایشگر مهربان. بار خداوند، روزی فراوانت را پی در پی بر من فرو فرست، و ابرهای
نعمتت را پر بار بر من بباران، و باران عطایت را بر من فراوان و پر دوام گردان، و نعمت افزون خود را بر
کاستی و ناداری ام روان گردان، و با جود و بخشش، مرا نیازمند خودساز، و از جویندگان داشته هایت
بی نیازم نما، و درد مستمندی ام را با فضل خود درمان کن، و با قدرت خویش ناتوانی ام را در [کشیدن بار
گران] عایله مندی ام توانایی بخش، و با فراوانی عطایت و دهش های کریمانه ات بر ناداری ام تصدق فرما.

و - پروردگارا - راه رسیدن روزی به سوی مرا هموار کن، و پایه های آن را استوار نما، و چشمه های
رحمتت را برای من به جوشش درآر، و با مهربانی ات جویندگان زندگی خوش و توأم با آسایش را برای من
روان گردان، و زمین بینوایی ام را خشك و خشکسالی سختی هایم را به باروری و پرحاصلی مبدل فرما، و
موانع رسیدن روزی ام را از میان برگیر و تنگناهایی که در انتظار من است از من باز گیر.

خداوند، پربارترین تیرهای روزی را به سوی من روانه نما، و زندگی ام را با آسایش پردوام همراه
ساز، و - بار خداوند - تن پوش گشایش و آسایش بر اندام من ببوشان که - خداوند - در انتظارم تا تنگناها به
وسیله انعام تو، و تأخیرها به قدرت تو و تهی دستی ام به فضل برطرف شود و به کرمات آسایش و آسانی را
دریابم.

بار خداوند، باران پردوام از آسمان روزی ات بر من فروریز، و با نعمت های دررسیده ات مرا بی نیاز
گردان، و تنگ دستی ام را آماج تیر نابودی قرار ده، و گرفتاری ها و سختی های مرا زود بر طرف فرما، و
با شمشیر از بن برکننده، تنگناها را از [زندگی] من ریشه کن نما، و - پروردگارا - دهش های گسترده ات را
به من ارمغان ده، و با رشد و فزونی یافتن اموال، مرا مدد کن، و مرا از [گذردن] تنگناهای کاستی حفظ فرما.

[بار خداوند،] بدی ناداری را از من بازگیر و زیرانداز پرحاصلی و فراوانی را برای من بگستران، و از
آب روزی ات، گوارایم بنوشان، و راه های آن ها را برای من بنمایان، و ثروت و مال غیر منتظره ای برای
من مقدر فرما و به وسیله آن مرا از کاستی [رهایی ده] [توان بخش، و با حمایت [خویش] روز مرا آغاز کن
و به وسیله گشایش و وسعت مرا توانایی عطا فرما که تو صاحب قدرت سترگ و فضل فراگیر و نعمت های
بزرگ هستی و بخشنده کریمی.

۵. نیایش در پناه بردن به خدا

«بسم الله الرحمن الرحيم. اللهم إني أعوذ بك من ملّات نوازل البلاء، و أهوال عظام
الضراء، فأعذني ربّ من صرعة البأساء، و احجّبني من سطوات البلاء، و نجّني من مفاجأة

النقم و أجرني من زوال النعم و من زلل القدم، واجعلني اللهم في حياطة عزك، و حفاظ حرزك من مباغطة الدوائر، و معاجلة البوادر.

اللهم ربّ، و أرض البلاء فاحسبها، و عرصة المحن فارجعها، و شمس النوائب فاكسفها، و جبال السوء فانسفها، و كُربَ الدهر فاكشفها، و عوانق الامور فاصرفها، و أوردني حياض السلامة، و احملني على مطايا الكرامة، و اصحبني بإقالة العثرة، و اشملني بستر العورة. وجد علىّ يا رب بآلاتك، و كشف بلانك، و دفع ضرانك، و ادفع عني كلال عذابك، و اصرف عني أليم عقابك، و أعزني من بوانق الدهور، و أنقذني من سوء عواقب الامور، و احرسني من جميع المحذور.

واصدع صفات البلاء عن أمري، و اشلّل يده عني مدى عمري، إنك الربّ المجيد، المبدىء المعيد، الفعّال لما تريد»؛

به نام خدای بخشایشگر مهربان. بار خدایا، از بلاهای مصیبت بار و هول سختی های بزرگ به تو پناه می برم، پس - پروردگارا - مرا از پای در افتادن به وسیله بیچارگی و بینوایی در پناه گیر، و از چیرگ بلا محفوظ دار، و از خشم ناگهان در رسیده نجاتم ده، و از زوال نعمت ها و لغزش قدم پناهم ده و - بار خدایا - از بلاهای ناگهانی مرا در حصار عزتت و حفاظ حمایتت قرار ده.

بارخدایا، پروردگارا، سرزمین بلا [خیز] را [در زمین] فرو بر، و عرصه محنت ها و اندوه ها را بلرزان، و خورشید مصیبت ها را دچار کسوف (خاموشی) کن، و کوه های بدی را در هم کوب، و پریشانی روزگار را بر طرف نما، و موانع [پیشرفت] امور را بزدا، و مرا بر حوض (آبشخور) های سلامت وارد گردان، و بر مرکب های کرامت سوار نما، و گذشت از لغزش ها را بر من ارزانی دار و بدی هایم را ببوشان.

بار پروردگارا، نعمت هایت را بر من ارزانی دار، و بلایت را از من برگیر، و فشار طاقت سوز عذابت را از من دور کن، و کیفر سختت را از من بازگیر، و از بدبختی های روزگار در پناهم گیر، و از بدفرجامی نجاتم ده و از تمام خطرها مرا محافظت فرما.

بارخدایا، بلا را از امور من برگیر، و دست [تطاول] آن را در تمام عمرم از من کوتاه فرما که تو پروردگار ستوده، آغازگر و بازگرداننده ای و آنچه خواهی همان کنی.

۶. نیایش در طلب توبه

«بسم الله الرحمن الرحيم. اللهم اني قصدت إليك بإخلاص توبة نصوح، و تثبیت عقد صحیح، و دعاء قلب قریح و إعلان قول صریح. اللهم فتقبل مني مخلص التوبة، و إقبال سریع الأوبة، و مصارع تخشع الحوبة. قابل ربّ توبتي بجزيل الثواب، و كريم المآب، و حظ العقاب،

وصرف العذاب، وغم الإياب، وستر الحجاب. وامحُ اللهم ما ثبت من ذنوبي، و اغسل بقبولها جميع عيوبي، واجعلها جالية لقلبي، شاخصة لبصيرة لبي، غاسلة لدرني، مطهرة لنجاسة بدني، مصححة فيها ضميري، عاجلة إلى الوفاء بها بصيرتي.

و اقبل يا ربّ توبتي، فأنها تصدر من اخلاص نيّتي، ومحض من تصحيح بصيرتي، واحتفال في طويّتي واجتهاد في نقاء سريرتي، وتثبيت لإتابتي، مسارعة إلى أمرك بطاعتي.

واجلّ اللهم بالتوبة عني ظلمة الإصرار، وامحُ بها ما قدّمته من الأوزار، واكسني لباس التقوى، و جلابيب الهدى، فدخلت ربق المعاصي عن جلدي، و نزعتم سرايا الذنوب عن جسدي، مستمسكاً ربّ بقدرتك، مستعيناً على نفسي بعزّتك، مستودعاً توبتي من النكث بحضرتك، معصماً من الخذلان بعصمتك مقارناً به لا حول ولا قوة الا بك»;

به نام خداوند بخشایشگر مهربان. بار خداوند، با توبه نصوح خالص، و عزمی استوار و از سر اعتقاد، و دعایی از دل خون چکان و با سخن و بیانی صریح، آهنگ تو کرده ام. بار خدایا، توبه خالص، و بازگشتن زود هنگام و [عذر] از پای افتادنم را در برابر گناه از من بپذیر، و توبه مرا با پاداش فراوانت، بازگشت گاه گرامی، فروریختن کيفر، دور کردن عذاب و بهره و غنیمت بازگشتن و پوشش حجاب ستاری ات پاداش ده.

بار خدایا، آنچه از گناهان من ثبت شده است، پاک فرما، و با پذیرش [زدودن] آن، تمام عیب های مرا بشوی، و [توبه از] آن را مایه جلا و صفای دل من قرار ده، و هم به وسیله آن بصیرت خودم را تیز نما، و آن را شوینده چرك [معنوی] من و پاک کننده آلودگی اندامم گردان، و وجدانم را به وسیله آن تصحیح فرما (در مسیر درست قرار ده)، آن سان که بصیرتم را به وفا [ی به پیمان تو] شتابان کند.

بار خداوند، توبه ام را بپذیر که از نیت خالص من، و از عمق بصیرت راه یافته من، و از عنایت و توجه اندیشه و تلاش من در پاک گرداندن نهانم، و تثبیت توبه و شتافتن به سوی فرمان تو [که] با فرمانبرداری از تو [محقق می شود] بر آمده است.

بار خداوند، با [پذیرش] توبه [ام] تاریکی اصرار [بر گناه و لغزش] را از من برطرف فرما، و به وسیله آن، کوله بارهای گناه که پیشتر فراهم آورده ام پاک گردان، و جامه پرهیزگاری و هدایت براندامم ببوشان که به یقین، خویش را از کمند معاصی رهانیده ام، و تن پوش گناهان را از تن برگرفته ام و - بار خدایا - در این راه به تو تمسك جسته، به وسیله عزت و استواری ات بر نفس خویش یاری می خواهم و توبه ام را از شکستن به ساحتت سپرده ام و از خوار شدن به پناه گاه [امن] تو پناه برده ام خود را قرین [این پناه] قرار داده ام که قدرت و توانی جز به وسیله تو [و اتکای بر قدرت تو] نباشد.

۷. نیایش در طلب حج

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اللَّهُمَّ ارزُقْنِي الْحَجَّ الَّذِي فَرَضْتَهُ عَلَيَّ مِنْ اسْتِطَاعٍ إِلَيْهِ سَبِيلًا، وَ اجْعَلْ لِي فِيهِ هَادِيًا وَ إِلَيْهِ دَلِيلًا، وَ قَرِّبْ لِي بُعْدَ الْمَسَالِكِ. وَ أَعْتِنِي عَلَى تَأْدِيَةِ الْمَنَاسِكِ، وَ حَرِّمْ بِإِحْرَامِي عَلَى النَّارِ جَسَدِي، وَ زِدْ لِلسَّفَرِ قُوَّتِي وَ جَلْدِي، وَ ارزُقْنِي رَبَّ الْوُقُوفِ بَيْنَ يَدَيْكَ، وَ الْإِفَاضَةَ إِلَيْكَ وَ اظْفِرْنِي بِالنَّجْحِ بِوَأْفْرِ الرِّيحِ.

وَاصدُرْنِي رَبِّ مِنْ مَوْقِفِ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ إِلَى مَزْدَلِفَةِ الْمَشْعَرِ، وَ اجْعَلْهَا زَلْفَةً إِلَى رَحْمَتِكَ، وَ طَرِيقًا إِلَى جَنَّتِكَ، وَ قَفْنِي مَوْقِفَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ، وَ مَقَامَ وَقُوفِ الْإِحْرَامِ، وَ أَهْلِنِي لِتَأْدِيَةِ الْمَنَاسِكِ، وَ نَحْرَ الْهَدْيِ التَّوَامِكِ بِدَمٍ يَتَّخِجُ، وَ أَوْدَاجَ تَمْجُجٍ، وَ إِرَاقَةَ الدَّمَاءِ الْمَسْفُوحَةِ، وَ الْهَدَايَا الْمَذْبُوحَةَ، وَ فُرِّي أَوْدَاجِهَا عَلَى مَا أَمَرْتَ، وَ أَتَقَلَّ بِهَا كَمَا وَسَمْتَ.

وَ احضُرْنِي اللَّهُمَّ صَلَاةَ الْعِيدِ، رَاجِيًا لِلْوَعْدِ، خَائِفًا مِنَ الْوَعِيدِ، حَالِفًا شَعْرَ رَأْسِي وَ مَقْصِرًا، وَ مَجْتَهِدًا فِي طَاعَتِكَ، مَشْمَرًا، رَامِيًا لِلْجَمَارِ، بِسَبْعِ بَعْدَ سَبْعِ مِنَ الْأَحْجَارِ، وَ أَدْخِلْنِي اللَّهُمَّ عَرِصَةَ بَيْتِكَ وَ عَقُوتَكَ وَ أَوْلِجْنِي مَحَلَّ أَمْنِكَ وَ كَعْبَتِكَ، وَ مَشَاكِيكَ وَ سَوَالِكَكَ وَ وَفْدَكَ وَ مَحَاوِجِكَ، وَ جِدْ عَلَيَّ اللَّهُمَّ بِوَأْفْرِ الْأَجْرِ، مِنْ الْإِنْكَفَاءِ وَ النَّفْرِ، وَ اخْتِمِ اللَّهُمَّ مَنَاسِكَ حَجِّي، وَ انْقِضَاءَ عَجِّي بِقَبُولِ مَنْكَ لِي، وَ رَأْفَةِ مَنْكَ بِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»;

به نام خدای بخشایشگر مهربان. بار خداوند، حجتی را که بر توانمندان و آنان که بتوانند بدان راه یابند واجب گردانیده ای، روزی ام فرما، و برای من در آن هدایتگری و به سوی آن رهنمایی قرار ده، و دوری راه ها را برای من نزدیک فرما، و بر انجام مناسک، یاری ام ده، و با احرام [بستتم] آتش [دوزخ] را بر اندام حرام گردان، و برای [این] سفر بر توان و بردباری ام بیفزای، و - پروردگارا - وقوف در درگاهت و روانه شدن به سوی حضرتت را روزی ام نما و مرا با سودمند شدن از بهره های فراوان پیروز گردان.

و - پروردگارا - مرا از موقف حج اکبر به مزدلفه مشعر بازگردان و آن را نزدیک شدن به سوی رحمت خویش و راهی به سوی بهشتت قرار ده. [بار خداوند] وقوف در مشعر الحرام و درک مقام عرفات را ارزانی ام دار، و مرا شایستگی ادای مناسک و قربانی کردن شتران کوهان بر آمده ای که رگ های گردنشان سخت خون فشان باشد (کنایه از سلامت قربانی) و [دیگر] قربانی هایی که [در راه تو و] آن سان که فرمان داده ای قربانی کنم و آن گونه که مشخص فرموده ای بر [مقدار واجب] قربانی کردن بیفزایم.

بار خدایا، در حالی توفیق حضور در نماز عیدم عطا فرما که به وعده هایت امید داشته و از وعید (کیفر دادنت) بیمناک باشم. سرتراشیده و تقصیر کرده، در طاعتت کوشا باشم، و کمر همت بسته جمرات را یکی پس از دیگری [هر یک] با هفت سنگ رمی کنم.

بار خداوند، مرا در عرصه خانه امن و کعبه ات وارد کن، و در شمار سائلان، نیازمندان، میهمانان و آن کسانی که به سوی تو شکایت می آورند، قرار ده. و - بار خدایا - پاداش فراوانت را بر من عنایت فرما تا از

واژگونی (به رو در افتادن) و گریز [از حریمت] بازم داری. بار خداوندا، فرجام مناسک حج و تلبیه های بلندآوای مرا با قبول خویش و مهرورزی ات به من رقم زن، ای مهربانترین مهربانان.

۸. نیایش برای برطرف شدن ستم

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اللَّهُمَّ إِنَّ ظَلَمَ عِبَادَكَ قَدْ تَمَكَّنَ فِي بِلَادِكَ، حَتَّى أَمَاتَ الْعَدْلَ، وَ قَطَعَ السَّبِيلَ، وَ مَحَقَ الْحَقَّ، وَ أَبْطَلَ الصِّدْقَ، وَ أَخْفَى الْبِرَّ، وَ أَظْهَرَ الشَّرَّ، وَ أَخْمَدَ التَّقْوَى، وَ أزال الهدى، وَ أزال الخیر، وَ أثبت الضیر، وَ أُنْمَى الفساد، وَ قَوَّى العناد، وَ بسط الجور، وَ عدی الطور.

اللهم يا رب لا يكشف ذلك إلا سلطانك، و لا يجير منه إلا امتنانك، اللهم رب فابتر الظلم، وبت حبال الغشم، و أحمّد سوق المنكر، و أعزّ من عنه ينزجر، و احصد شأفة أهل الجور، و ألبسهم الحور بعد الكور.

و عَجَلْ اللهم إليهم البيات، و أنزل عليهم المثلات، و أمت حياة المنكر، ليؤمن المخوف، و يسكن الملهوف، و يشبع الجانع، و يحفظ الضائع، و يأوى الطريد، و يعود الشريد، و يغني الفقير، و يجار المستجير، و يوقر الكبير، و يُرحم الصغير، و يُعزّ المظلوم، و يذلّ الظالم، و يفرّج المغموم، و تنفّج الغمّاء، و تسكن الدهماء، و يموت الإختلاف، و يحيى الإنتلاف، و يعلو العلم، و يشمل السلم، و يجمع الشتات، و يقوى الإيمان، و يُتلى القرآن، إنك أنت الديان، المنعم المنان»؛

به نام خدای بخشایشگر مهربان. بار خداوندا، ستم بندگانت سراسر زمین را فراگرفته است، آن سان که عدل را میرانده، و راه ها را بریده، و حق را از میان برده، و صدق و درست کرداری را باطل و منسوخ کرده، و نیکی را پنهان و بدی را آشکار نموده، و [فروغ] پرهیزگاری را خاموش و هدایت را زایل ساخته، و خیر را بر چیده و بدبختی و بیچارگی را گسترانده، و فساد را رشد داده، و خودسری و سرکشی را قوت بخشیده، و جور و ستم را بسط داده و [در این راه] از حد در گذشته است.

بار خداوندا، آن [ستم] را جز سلطان و قدرت تو نتواند بر طرف سازد، و جز لطف و منت تو، پناهگاهی از آن نباشد. بار خداوندا، پروردگارا، ستم را در هم شکن و رشته های خودکامگی را بگسل، و بازار منکر [و کارهای ناشایست] را بی رونق فرما، و آن که از آن دوری می کند، عزیز دار و بنیاد ستمکاران را از ریشه برکن، و پس از فراوانی نعمت، جامه ناداشتن ها بر اندام شان بپوشان.

بار خداوندا، [آن گاه که در خوابند] عذاب شبانه، شتابان بر آنان فرو فرست و بدبختی ها بر ایشان نازل گردان، و منکر را بمیران تا ترسیده دل ایمنی یابد، و مصیبت زده و اندوه دیده قرار و آرامش گیرد، و گرسنگان سیر شوند، و [حقوق و حرمت] بی کسان حفظ شوند، و رانده شده [از شهر و دیار] پناه یابد، و آواره

از خانه و دیار گریخته [به سامان خود] باز گردد، و مستمند بی نیاز شود، و پناه خواه در پناه [امن] قرار داده شود، و بزرگسالان مورد احترام قرار گیرند و خردسالان از ترحم و مهرورزی برخوردار شوند، و ستمدیده عزت و استواری یابد و ستمگر خوار گردد، و اندوه ها زدوده و دل تنگی ها برطرف شوند، و آزمون های سخت از پای در افتند، و اختلاف ها نابود شوند، و دوستی و الفت جان گیرد، و دانش برتری یابد، و صلح و سلامت فراگیر شود، و پراکندگی ها به جمعیت بدل شود، و ایمان، جان و قدرت گیرد، و قرآن خوانده [و بدان عمل] شود، به یقین تو همان پاداش دهنده ای که عملی را تباه کنی و منعم بسیار نعمت دهنده ای.

۹. نیایش در شکر خدای متعال

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَرَدِّ نَوَازِلِ الْبَلَاءِ، وَ تَوَالِي سُبُوغِ النِّعْمَاءِ، وَ مَلَمَّاتِ الضَّرَّاءِ، وَ كَشْفِ نَوَائِبِ الْأَوْءِ.»

و لك الحمد ربّ على هنيء عطائك، و محمود بلائك، و جليل آلائك، و لك الحمد على إحسانك الكثير، و جودك الغزير، و تكليفك اليسير، و دفعك العسير.

و لك الحمد يا ربّ على تثميرك قليل الشكر، و إعطائك وافر الأجر، و حطك مثقل الوزر، و قبولك ضيق العذر، و وضعك باهض الإصر، و تسهيلك موضع الوعر، و منعك مفتح الأمر. و لك الحمد على البلاء المصروف، و وافر المعروف، و دفع المخوف، و إذلال العسوف.

و لك الحمد على قلة التكليف، و كثرة التخفيف، و تقوية الضعيف، و إغاثة اللهيف، و لك الحمد رب على سعة إمهالك، و دوام إفضالك، و صرف أمحالك، و حميد أفعالك، و توالي نوالك. و لك الحمد على تأخير معاجلة العقاب، و ترك مغافصة العذاب، و تسهيل طريق المآب، و إنزال غيث السحاب إنك المَنَّان الوهاب»؛

به نام خداوند بخشایشگر مهربان. بار خداوند، بر پیشگیری ات از فرورسیدن بلاهای سخت، بیای پی رسیدن نعمت های کاملت، [بازداشتن از] رسیدن بدبختی های درهم پیوسته و برطرف کردن دشواری های درهم شکننده، تو را سپاس گفته، ستایش را مختص تو می دانم.

بارخدايا، بر داده های گوارايت، آزمون های ستوده ات و نعمت های سترگ تو را می ستايم. [بار خداوند،] بر احسان فراوانت، جود سرشارت، تکلیف اندکت و بر سختی هایی که [از همگان و ما] دور می سازی تو را سپاس می گويم.

بار خداوند، از این که سپاس و شکر اندک [ما را] بسیار گردانده، و پاداش فراوان می دهی، و بار سنگین وزر (گناه) را از دوش [ما] بر می داری، و بهانه های بی بهای ما را می پذیری، و گناه از پای درآورنده را [از ما] بر می گیری، و تا همواری ها را هموار می کنی و [رسیدن] گرفتاری های ترس بار را منع می کنی، تو را می ستايم و سپاس می گويم.

خداوندا، بلايي [كه به فرمان تو از ما] رانده و دور شده، و بسياري نيكي ها [ي تو بر ما]، و دفع [حوادث] ترسناك و خوارى [كه از سوى] ستمگر [براي ما تدارك شده بود و تو آن را باز گرداندى شايسته سپاسي]، تو را مى ستايم.

بارخداوندا، اندك تكليف مى فرمايي، و بسيار سبك مى گيري، و ضعيف و ناتوان را قوت و توان مى بخشي، و به فرياد اندوه زده مى رسي، [پس بر تمام اين لطف ها] تو را مى ستايم. پروردگارا، بسيار مهلت مى دهى، و پيايى انعام مى كنى، و مكر خود را دور مى سازى [بر تمام اين ها و نيز بر] افعال ستوده است و دهش و عطاى فراوانت تو را مى ستايم.

بارخداوندا، در كيفر كردن نمى شتابي، و عذاب ناگهاني را وامى نهى، و راه بازگشت را هموار نموده اى، و باران ابرها [ي رحمت] را فرو مى فرستي، پس تو را [شايسته ستايش مى يابم و] مى ستايم كه تو صاحب نعمت هاى فراوان و بسيار بخشنده هستي.

۱۰. نيايش براي طلب حاجت

«بسم الله الرحمن الرحيم. اللهم جدير من امرته بالدعاء أن يدعوك، و من وعدته بالإجابة أن يرجوك. ولي اللهم حاجة قد عجزت عنها حيلتي، و كُلت فيها طاقتي، و ضعفت عن مرامها قوتي، و سؤلت لي نفسي الأمانة بالسوء، و عدوي الغرور الذي أنا منه مبتلى، أن أرغب فيها إلى ضعيف مثلي، و من هو في النكول شكلي، حتى تداركتني رحمتك، و بادرتني بالتوفيق رأفتك، و رددت على عقلي بتطولك، و ألهمتني رشدي بتفضلك، و أحيت بالرجاء لك قلبي، و أزلت خدعة عدوي من لبي، و صححت بالتأمل فكري، و شرحت بالرجاء لإسعافك صدري، و صورّت لي الفوز ببلوغ ما رجوته، و الوصول الى ما أملت فوقفت اللهم ربّ بين يديك سانلا لك، ضارعاً إليك، واثقاً بك، متوكلاً عليك في قضاء حاجتي، و تحقيق أمّيتي، و تصديق رغبتني.

اللهم و أنجحها بأيمن النجاح و اهدها سبيل الفلاح، و اشرح بالرجاء لإسعافك صدري، و يسّر في أسباب الخير أمري، و صورّ إلى الفوز ببلوغ ما رجوته بالوصول إلى ما أملت. و وقفني اللهم في قضاء حاجتي ببلوغ أمّيتي، و تصديق رغبتني، و أعزني اللهم بكرمك من الخيبة و القنوط، و الأناة و التثبيط بهنيء إجابتك و سابغ موهبتك. اللهم إنك ملئ بالمناح الجزيلة، و فى بها، و أنت على كلّ شيء قدير و بكل شيء محيط و بعبادك خير بصير»؛

به نام خداى بخشايشگر مهربان. بار خداوندا، شايسته است آن كه به دعا فرمانش داده اى، تو را بخواند و آن كه وعده اجابتش داده اى به تو اميد بندد.

و من - ای پروردگارا - حاجتی دارم که در بر آورده ساختن آن ناتوان مانده ام، و در [تحمل] آن طاقتم طاق شده، و در رسیدن به آن توانم به ضعف و سستی گزاییده، و نفس فرمان دهنده به بدی ها و دشمن فریبکاری که گرفتارش هستم، مرا می فریبند که به درمانده و ضعیفی همچون خود روی [نیاز] برم، اما - خداوندا - رحمتت به فریاد می رسید، و مهربانی ات، ناگهان توفیق را همراه من، و به عنایت خویش خردم را به من باز گرداندی، و به تفضلت، راهم را به من نمودی، و با امیدواری ام به خودت دل مرا زندگی بخشیدی، و نیرنگ دشمنم را [که خردم را اسیر کرده بود] از خردم زدودی، و با [واداشتم به] اندیشیدن فکر مرا تصحیح نمودی، و با امیدواری [ام] به کمک حضرتت سینه ام را گشادگی عطا فرمودی، و رسیدن به آنچه بدان امید داشتم برای من رقم زد. پس - بارخدا یا - در محضرت ایستاده، از تو خواهنده ام، و به درگاه تو تضرع و زاری می کنم، و بر تو اعتماد دارم و در برآمدن نیاز و آرزوم و [نیز] تحقق خواسته ام بر توکل می کنم.

بارخدا یا، حاجت مرا با خجسته ترین فیروزی ها برآورده فرما، و در راه رستگاری و سعادت قرارم ده، و با امیدواری به مددت سینه ام را گشادگی بخش، و کارم را در امور خیر آسان گردان و با رسیدن به آنچه آرزو دارم، دست یابی به امیدم را برابم محقق فرما.

بارخداوندا، با برآوردن حاجتم، مرا به خواسته ام برسان و آن را تحقق بخش و به کرمت و با اجابت گوارا و موهبت های کامل خود، مرا از نومیدی و نامرادی و دلسرد شدن در پناه گیر.

خداوندگارا، تو صاحب بخشش های فراوان هستی، و [چون وعده دهی] بدان وفا کنی، و تو بر هر چیز توانایی و به هر چیز احاطه داری، و از بندگانت آگاهی و [اعمال آنان را] می بینی.

۷. در آستان مواعظ امام جواد(علیه السلام)

حسن بن علی بن شعبه حرانی در باب مواعظ ابوجعفر جواد(علیه السلام) احادیث مرسله ای دارد که به شرح زیر بیان می شود:

۱. مردی به ابوجعفر جواد(علیه السلام) گفت: مرا سفارش (موعظه) کن. امام(علیه السلام) فرمود: «توسد الصبر، و اعتنق الفقر، و ارفض الشهوات و خالف الهوی، و اعلم أنك لن تخلو من عین الله، فانظر کیف تکون»؛ (۳۹۰)

صبر را بالش خود قرار ده، با فقر هم آغوش باش، شهواتها (تمایلات) را بران، با هوای [نفس] خود مخالفت کن و بدان که از چشم خدا دور نیستی و آن گاه ببین چسان باید باشی.

۲. آن حضرت فرمود: خدای - عزوجل - به یکی از پیامبران خود وحی فرمود: «أما زهدك في الدنيا فتعجلك الراحة، و أما انقطاعك إلي فيعزرك بي، و لكن هل عاديت لي عدواً و واليت لي ولياً؟»^(۳۹۱)

اما زهدورزی ات در دنیا، آسایش را به تو ارزانی می کند و بریدن از هر چیز و پیوستن به من، مایه عزت تو خواهد بود. آیا برای [خشنودی] من با دشمن [من] دشمن ورزیده یا با دوست [من] دوستی نموده ای؟

۳. در خبر است که بُنه ای از جامه های گران قیمت برای امام جواد(علیه السلام) فرستاده شد. در میان راه مورد دست اندازی و دزدی قرار گرفت. آورنده محموله، نامه ای به امام(علیه السلام) نوشت و حضرتش را از ماجرا آگاه کرد. امام(علیه السلام) به خط خود نوشت: «إن أنفسنا و أموالنا من مواهب الله الهينة و عواريه المستودعة، يمتّع بما متّع منها في سرور و غبطة، و يأخذ ما أخذ منها في أجر و حسبة. فمن غلب جزعه على صبره حبط أجره و نعوذ بالله من ذلك»^(۳۹۲)

جان ها و اموال ما از مواهب و دهش های گوارای الهی و امانت او [در دست ما] است که [ما را با] بخشی از آن ها در شادمانی ها بهره مند می کند و آنچه از آن [اموال و جان] ها ستانده [و ربوده] شود اجر و پاداشی دارد. بنابراین هر کسی [در مصیبت ها] بیتابی اش بر صبوری اش چیرگی یابد، پاداش خود را بر باد داده است و از چنین امری به خدا پناه می بریم.

۴. نیز فرموده است: «مَنْ شَهِدَ أَمْرًا فَكْرَهَهُ كَانِ كَمَنْ غَابَ عَنْهُ، وَ مَنْ غَابَ عَنْ أَمْرِ فَرْضِيهِ كَانِ كَمَنْ شَهِدَهُ»^(۳۹۳)

هر کس شاهد امری (کاری پسندیده یا ناپسند) باشد و آن را ناخوش دارد، چنان است که از آن دوری جسته است و هر کسی امری را نبیند، اما از آن خشنود باشد، چنان است که آن را دیده [و در آن شریک] باشد.

۵. همچنین فرمود: «مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَدَهُ، فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَدَ اللَّهُ، وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنِ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَدَ إِبْلِيسَ»^(۳۹۴)

هر کس به سخن گوینده ای گوش فرا دهد، سر به بندگی او نهاده است. حال اگر گوینده سخن خدا را باز گوید، شنونده بندگی خدا کرده و اگر گوینده، سخنان شیطان [پسندانه] بر زبان آورد، شنونده، شیطان را بندگی کرده است.

۶. در روزی که ابو جعفر(علیه السلام) با ام الفضل دختر مأمون ازدواج کرد، ابوهاشم جعفری به حضرتش گفت: برکت این روز بس فراوان و بزرگ است!

۳۹۱. همان جا.

۳۹۲. همان جا.

۳۹۳. همان/۳۳۶.

۳۹۴. همان جا.

امام(علیه السلام) فرمود: ای ابوهاشم، برکات خدا در این روز برای ما بزرگ و فراوان گردید؟!!

گفتم: آری، سرورم. درباره این روز چه بگویم؟
فرمود: خیر و خوبی بگو که همان به تو خواهد رسید.
گفتم: چنین خواهم کرد سرورم.

امام(علیه السلام) فرمود: بنابراین در راه راست قرار خواهی گرفت و جز خیر و نیکی نخواهی دید. (۳۹۵)

۷. امام(علیه السلام) در نامه ای خطاب به یکی از دوستان خود نوشت: «أما هذه الدنيا فإنا فيها مغترفون، ولكن من كان هواه هوى صاحبه و دان بدینه فهو معه حيث كان، و الآخرة هي دار القرار»؛ (۳۹۶)

ما در این دنیا جرعه نوشانیم، ولی هر کس که خواسته همنشین و دوست خود را بخواهد و از دین او پیروی کند، هر جا که [شخص پیروی شده] باشد، پیرو نیز با او خواهد بود و [بدان که] آخرت منزلگاه ماندگاری و قرار است.

۸. همچنین امام جواد(علیه السلام) فرمود: «تأخير التوبة اغترار، و طول التسوية حيرة، و الإعتلال على الله هلكة، و الإصرار على الذنب أمن لمكر الله (فلا يأمن مكر الله إلا القومُ الخسرون)» (۳۹۷) - (۳۹۸)

به تأخیر انداختن توبه، خودفریبی است، بسیار تسویف کردن (توبه را به فردا و فرداها واگذاریدن) سرگشتگی است، [در کارهای ناپسند و سستی در کارها] برای خدا بهانه آوردن، تباهی است و اصرار بر گناه، خود را ایمن دانستن از مکر خداست [که حضرت حق در این باره فرموده است]: «جز مردم زیانکار [کسی] خود را از مکر خدا ایمن نمی داند».

۹. نقل شده است: ساربانی امام جواد(علیه السلام) را از مدینه به کوفه برد. با این که آن حضرت چهارصد دینار به ساربان داده بود، اما او درباره مزد خود با ابوجعفر سخن گفت. حضرت فرمود: «سبحان الله، أما عملت أنه لا ينقطع المزيد من الله حتى ينقطع الشكر من العباد؟» (۳۹۹)

۳۹۵. همان جا.

۳۹۶. همان/۴۵۶.

۳۹۷. همان جا.

۳۹۸. اعراف (۷)/۹۹.

۳۹۹. همان جا.

خدای منزله است. هیچ می دانی که دهش های فراوان خدا زمانی قطع می شود که بندگان [اش] دست از شکر [نعمت های الهی] کردن بردارند؟

۱۰. نیز فرموده است: «إظهار الشيء قبل أن يستحكم مفسدة له»؛ (۴۰۰)

آشکار کردن چیزی (کاری) پیش از استواری اش مایه تباهی آن است.

۱۱. همچنین می فرماید: «المؤمن يحتاج إلى توفيق من الله، و واعظ من نفسه، و قبول ممن ينصحه»؛ (۴۰۱)

مؤمن به سه چیز نیازمند است: توفیقی که از سوی خدا رسد، پند دهنده درونی و نصیحت پذیری از کسی که او را نصیحت کند.

۱۲. شیخ مفید با اسناد خود از علی بن مهزیار، از بکر بن صالح نقل می کند که گفت: داماد من به ابوجعفر ثانی (علیه السلام) نوشت: پدرم ناصبی و بداندیش است و از او سختی فراوان دیده ام. فدایت شوم، خوب است دعایی برای من فرمایی. به نظر مبارك سرورم با او در این باره بی پرده سخن گویم یا از در مدارا درآیم؟

امام (علیه السلام) در پاسخ نوشت: «قد فهمت كتابك و ما ذكرت من أمر أبيك، و لست أدع الدعاء لك إن شاء الله، و المداراة خير لك من المكاشفة، و مع العسر يسر، فاصبر فإن العاقبة للمتقين. ثبتك الله على ولاية من توليت، نحن و أنتم في وديعة الله الذي لاتضيع ودائعه»؛

[محتوای] نامه ات و آنچه درباره پدرت نوشته ای دریافتیم. [بدان که] دعا کردن برای تو را وانمی نهم، ان شاء الله [و آگاه باش که] مدارا برای تو بهتر از بی پرده سخن گفتن است و با دشواری آسانی است. پس بردباری کن که فرجام نیک از آن پرهیزگاران است. خدای - جل و علا - تو را بر دوستی کسانی که نسبت به آنان دوستی می ورزی استوار و پابرجا گرداند. ما و شما در امان خدا هستیم؛ همو که امانت های خود را تباه نمی کند.

بکر می گوید: خدا دل پدرش را با او مهربان کرد، به گونه ای که در هیچ چیزی با وی مخالفت نمی کرد. (۴۰۲)

۱۳. همچنین می فرماید: «ملاقات الإخوان نشرة و تلقیح للعقل و إن كان نزرأ قليلا»؛ (۴۰۳)

دیدار با برادران [دینی] مایه گشاده رویی و - هر چند اندک - سبب باروری عقل است.

۴۰۰. همان/۳۳۵.

۴۰۱. همان/۳۳۶.

۴۰۲. امالی مفید/۱۹۱.

۴۰۳. همان/۳۲۹.

۱۴. ابوهاشم جعفری از ابوجعفر (علیه السلام) نقل کرده است که می فرمود: «إِن فِي الْجَنَّةِ بَابًا يُقَالُ لَهُ الْمَعْرُوفُ لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا أَهْلُ الْمَعْرُوفِ»;

در بهشت دری است که «دروازه نیکی» خوانده می شود و تنها نیکوکاران از آن در وارد می شوند. [با شنیدن این سخن] از این که در راه برآوردن نیازهای مردم خود را به سختی می افکنم خوشحال شدم. امام (علیه السلام) نگاهی در من می افکند و فرمود: «نعم، تم ما أنت عليه، فإن أهل المعروف في دنياهم، هم أهل المعروف في الآخرة، جعلك الله منهم يا أبا هاشم ورحمك»;

آری، آنچه بر آن هستی (از معروف و نیکی که انجام می دهی) در کمال است. [بدان که] نیکوکاران در دنیا، نیکوکاران در آخرت خواهند بود و - ای ابوهاشم - خدا تو را از آنان گرداند و مورد رحمت خویش قرار دهد. (۴۰۴)

۱۵. نیز از ابوهاشم جعفری نقل شده است که گفت: محمد بن صالح ارمنی از ابوجعفر (علیه السلام) درباره آیه «(لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ)» (۴۰۵) [فرجام] کار در گذشته و آینده از آن خداست» پرسید، امام (علیه السلام) فرمود: «من قبل أن يأمر ولله الأمر من بعد أن يأمر بما يشاء»;

پیش از آن که فرمان دهد و [فرجام] کار گذشته و آینده از آن خداست [به این معناست] که به هر چه اراده کند فرمان دهد.

با خود اندیشیدم که این، تأویل این گفته خداست که فرموده است: (أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) (۴۰۶) آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آن اوست. فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان.

آن گاه [به حضرتش] گفتم: گواهی می دهم که تو حجت و فرزند حجت خدا بر بندگان هستی. (۴۰۷)

۱۶. «مَنْ اطاع هواه فقد أعطى عدوه مناها» (۴۰۸)

هر کس از هوای نفس خود فرمان ببرد، خواسته دشمن خود را برآورده است.

۱۷. «رَاكِبُ الشَّهَوَاتِ لَا تَسْتَقَالُ لَهُ عَثْرَةٌ» (۴۰۹)

۴۰۴. الثاقب في المناقب/ ۲۲۶.

۴۰۵. روم/ ۴.

۴۰۶. اعراف/ ۵۴.

۴۰۷. همان جا.

۴۰۸. بحار الانوار ۷۸/ ۶۷.

۴۰۹. همان ۷۸/ ۷۰.

آن که سوار [مركب] تمایلات نفسانی شود، لغزشش نادیده گرفته نشود.

۱۸. **نِعْمَةٌ لَاتَشْكُرُ كَسِيئَةٌ لَاتُغْفَرُ**; (۴۱۰)

نعمتی که بی سپاس ماند چونان گناهی است که بخشوده نشود.

۱۹. **«كَيْفَ يَضِيعُ مِنَ اللَّهِ كَافِلُهُ، وَ كَيْفَ يَنْجُو مِنَ اللَّهِ طَالِبُهُ، وَ مَنْ انْقَطَعَ إِلَىٰ غَيْرِ اللَّهِ وَ**

كُلَّهُ اللَّهُ إِلَيْهِ»; (۴۱۱)

چگونه [ممکن است] کسی که خدا کفیل [تمام امور اوست] تباہ شود و چگونه [ممکن است] که کسی که

خدا در طلب اوست رهایی یابد (از او بگریزد) و هر کس به غیر از خدا امید بست، خدا او را به وی وا می گذارد.

۲۰. **«إِثْنَدُ تَصَبُّبٍ أَوْ تَكْدٍ»**; (۴۱۲)

درنگ و تأمل کن [به آنچه خواهی] می رسی یا بدان نزدیک می شوی.

۲۱. **«مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْمَوَارِدَ أُعَيْتَهُ الْمَصَادِرُ»**; (۴۱۳)

آن که راه های وارد شدن را نشناسد [و در گمراهی ها گام نهد] راه بیرون شدن بر او سخت شده، او را

درمانده خواهد کرد.

۲۲. **«مَنْ انْقَادَ إِلَىٰ الطَّمَأِينَةِ قَبْلَ الْخَبْرَةِ، فَقَدْ عَرَّضَ نَفْسَهُ لِلْهَلَاكَةِ وَ الْعَاقِبَةُ الْمَتَعِبَةُ»**; (۴۱۴)

هر کس که بی شناخت و نادانسته، دل آرام دارد، به یقین خویش را در معرض هلاکت و فرجام خسته

کننده و ملالت بار قرار داده است.

۲۳. **«مَنْ هَجَرَ الْمَدَارَةَ قَارِبَهُ الْمَكْرُوهَ»**; (۴۱۵)

آن که که از مدار [ی با مردم] روی برتابد، آنچه ناپسند باشد ببیند.

۲۴. **«إِيَّاكَ وَ مَصَاحِبَةَ الشَّرِيرِ فَإِنَّهُ كَالسِّيفِ الْمَسْلُوقِ يَحْسُنُ مَنظَرُهُ وَ يَقْبِحُ أَثَرُهُ»**; (۴۱۶)

از همنشینی با انسان [شیطان صفت و] بدخو و گناهکار بپرهیز که به شمشیر از نیام برکشیده می ماند،

جلوه ای زیبا دارد، اما اثری بد بر جای می گذارد.

۲۵. **«عِزُّ الْمُؤْمِنِ غِنَاهُ مِنَ النَّاسِ»**; (۴۱۷)

عزت و بزرگی مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

۴۱۰. همان ۵۳/۷۱.

۴۱۱. همان ۱۵۵/.

۴۱۲. همان ۳۴۰/.

۴۱۳. همان جا.

۴۱۴. همان جا.

۴۱۵. همان ۳۴۱/.

۴۱۶. همان، ج ۷۴، ص ۱۹۸.

۴۱۷. همان ۱۰۹/۷۵.

۲۶. «لا يضرک سخط من رضاه الجور»؛ (۴۱۸)

خشم کسی که خشنودی اش ستمگری باشد، تو را زیان نرساند (از آن خشم باکی نداشته باش).

۲۷. «کفی بالمرء خیانة أن یكون أمیناً للخنوة»؛ (۴۱۹)

در خیانتکاری انسان همین بس که امانتدار خیانتکاران باشد.

۲۸. «من عمل علی غیر علم، ما یفسد أكثر مما یصلح»؛ (۴۲۰)

آن که بدون علم [و درایت] کاری کند، بیش از آنچه سامان دهد، مفسده می آفریند.

۲۹. «القصد إلى الله بالقلوب أبلغ من إتعاب الجوارح بالأعمال»؛ (۴۲۱)

با دل آهنگ خدا کردن زودتر از تن فرسودن با اعمال [، انسان را] به خدا می رساند.

۳۰. «من عتب من غیر ارتیاب، أعتب من غیر استعتاب»؛ (۴۲۲)

هر کس بی هیچ دلیل، ملامت و نکوهش کند، بی دلیل، نکوهش خواهد شد.

۳۱. «الثقة بالله ثمن لك غال و سلّم لكل عال»؛ (۴۲۳)

اعتماد به خدا، بهای هر گرانبها و نردبان رسیدن به هر بلندی (والایی و سرفرازی) است.

۳۲. «إذا نزل القضاء ضاق القضاء»؛ (۴۲۴)

چون قضا [الهی] در رسد، عرصه [بر آدمی] تنگ شود.

۳۳. «غنی المؤمن غناه عن الناس»؛ (۴۲۵)

بی نیازی مؤمن [در] بی نیازی او از مردم است.

۳۴. «من لم یرض من أخیه بحسن النية لم یرض بالعطية»؛ (۴۲۶)

آن کس که به حسن نیت برادر [دینی] خود خشنود نشود، به عطای او نیز خرسند نخواهد شد.

۳۵. «قد عاداك من ستر عنك الرشد اتباعاً لما تهواه»؛ (۴۲۷)

آن کس که براساس خواسته ات [و به منظور همراهی با تمایلات تو] راه راست را به تو ننمایاند و آن را

از تو بپوشاند، به یقین با تو دشمنی کرده است.

۳۶. «الحوائج تطلب بالرجاء و هي تنزل بالقضاء، و العافية أحسن عطاء»؛ (۴۲۸)

۴۱۸. همان/۳۸۰.

۴۱۹. همان جا.

۴۲۰. همان ۳۴۶/۷۸.

۴۲۱. همان جا.

۴۲۲. همان جا.

۴۲۳. همان جا.

۴۲۴. همان جا.

۴۲۵. همان جا.

۴۲۶. همان جا.

۴۲۷. همان جا.

حاجت‌ها به امیدواری خواسته می‌شود، در حالی که با قضا [و تقدیر الهی] فرو می‌رسد و تندرستی بهترین داده‌ها [ی الهی] است.

۳۷. «لَاتُعَادِي أَحَدًا حَتَّى تَعْرِفَ الَّذِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى، فَإِذَا كَانَ مُحْسِنًا فَإِنَّهُ لَا يَسْلَمُهُ إِلَيْكَ، وَإِنْ كَانَ مُسِينًا فَإِنَّ عِلْمَكَ بِهِ يَكْفِيكَ فَلَاتُعَادِهِ»؛ (۴۲۹)

تا [جگونگی] رابطه میان انسانی با خدا نشناخته‌ای با وی دشمنی مکن چه این که اگر او نیکوکار باشد، به یقین خدا او را به تو نخواهد سپرد و اگر بدکردار باشد شناختی که از او به دست آورده‌ای تو را از [گزند] او ایمن می‌کند، پس با وی دشمنی نوز.

۳۸. «لَا تَكُنْ وَلِيًّا لِلَّهِ فِي الْعَلَانِيَةِ، وَ عَدُوًّا لَهُ فِي السِّرِّ»؛ (۴۳۰)

مبادا آشکارا [ادعای] دوستی خدا را داشته باشی و در نهان با وی دشمنی کنی.

۳۹. «التَّحْفِظُ عَلَى قَدْرِ الْخَوْفِ»؛ (۴۳۱)

پرهیز داشتن و احتیاط کردن به اندازه ترسی [است که بر انسان چیره شده] است.

۴۰. «الْأَيَّامُ تَهْتِكُ لَكَ الْأَمْرَ عَنِ الْأَسْرَارِ الْكَامِنَةِ»؛ (۴۳۲)

روزگار، پرده از اسرار نهفته برخواید گرفت و آن‌ها را برای تو آشکار خواهد کرد.

۴۱. ابوجعفر، محمد بن علی بن موسی بن جعفر (علیه السلام) از پدرش و او از پدراناش از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل کردند که فرمود: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در حالی که مرا به سوی یمن می‌فرستاد این چنین سفارش نمود: «يا علي، ما خاب من استخار، و لاند من استشار، يا علي، عليك بالدلجة فان الأرض تطوى بالليل ما لا تطوى بالنهار. يا علي، أغد بسم الله، فإن الله بارك لأمتي في بكورها»؛ (۴۳۳)

یا علی، آن کس که طلب خیر کند، نوید نشود و آن کس که مشورت نماید پشیمانی نبیند. یا علی، [چون، آهنگ سفر کنی] شب هنگام حرکت کن، زیرا آن سان که زمین در شب در نور دیده می‌شود در روز نخواهد شد. یا علی، بامدادان و با نام خدا [در پی روزی] شو که خدا سحرخیزی را برای امت من خجسته و فرخنده گردانده است.

۴۲. «مَنْ اسْتَفَادَ أَخًا فِي اللَّهِ فَقَدْ اسْتَفَادَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ»؛ (۴۳۴)

هرکس برادری [دینی] رادراه خدا برگزیند، به یقین خانه‌ای در بهشت به دست آورد.

۴۲۸. همان، ص ۳۶۵.

۴۲۹. همان جا.

۴۳۰. همان جا.

۴۳۱. همان جا.

۴۳۲. همان جا.

۴۳۳. تاریخ بغداد ۳/۵۴ و الوفيات ۳/۳۱۵.

۴۳۴. كشف الغمه ۳/۳۵۵.

۴۳. «لو كانت السماوات و الأرض رتقاً على عبد ثم اتقى الله تعالى لجعل الله له منها مخرجا»؛ (۴۳۵)

اگر [دروازه های] آسمان و زمین بر بنده ای بسته باشد و آن بنده تقوای الهی در پیش گیرد، به یقین خدای متعال برای او راه برون شدن فراهم خواهد کرد.

۴۴. «إنه من وثق بالله أراه السرور»؛

بی تردید هر کس به خدا اعتماد کند، خدا او را شادمان خواهد کرد.

۴۵. «من توكل على الله كفاه»؛

هر کس بر خدا توکل کند، خدا او را [بسندۀ باشد و امور او را] کفایت کند.

۴۶. «الثقة بالله حصن لا يتحصن فيه إلا المؤمن»؛

اعتماد به خدا دژی است که جز مؤمن در آن پناه نمی گیرد.

۴۷. «التوكل على الله نجاة من كل سوء و حرز من كل عدو»؛

توکل بر خدا [وسیله] رهایی از هر بدی و پناهی از هر دشمنی است.

۴۸. «الدين عز، و العلم كنز، و الصمت نور، و غاية الزهد الورع، و لاهدم للدين مثل

البدع، و لا أفسد للرجال من الطمع، و بالراعي تصلح الرعية، و بالدعاء تصرف البلية»؛

دین [مایه] عزت و دانش، گنجینه و خموشی، نور است و بالاترین مرتبه زهد، پرهیزگاری است. هیچ

چیزی چون بدعت [در دین] دین را ویران نمی کند و [تباه کننده ای] چون طمع مردان را تباه نمی کند. با وجود

حاکم [صالح] مردم سامان می یابند و به صلاح می آیند و با دعا بلاها دفع می شود.

۴۹. «من ركب مركب الصبر اهتدى إلى مضمار النصر، و من شتم أجيب، و من غرس

أشجار التقى إجتني أثمار المنى»؛

هر کس بر مرکب صبر سوار شود به میدان (آوردگاه) پیروزی خواهد رسید، هر کس دشنام دهد دشنام

شنود و هر کس نهال پرهیزگاری بنشانند، میوه آروها برچینند.

۵۰. «أربعة خصال تعين المرء على العمل: الصحة و الغنى و العلم و التوفيق»؛

چهار چیز انسان را در کارها یاری می دهد: تندرستی، بی نیازی، دانش و توفیق [الهی].

۵۱. «إن لله عبداً يخصهم بدوام النعمة، فلاتزال فيهم ما بذلوا، فإذا منعوها نزعها عنهم

و حولها إلى غيرهم»؛

خداوند بندگانی دارد که آنان را [از میان دیگر بندگان] به نعمت های بی پای خویش ویژه گردانده است و تا

زمانی که از آن نعمت ها دیگران را بهره مند کنند آن نعمت در میان ایشان خواهد بود و چون آن را دریغ

کنند، خدای متعال آن را از ایشان ستانده، به دیگران خواهد داد.

۵۲. «أهل المعروف إلى إصطناعه أحوج من أهل الحاجة إليه، لأن لهم أجره و فخره و ذكره، فما اصطنع الرجل من معروف فإنما يبدأ فيه بنفسه»؛

نیکوکاران بیشتر از نیازمندان به نیکوکاری [خویش] نیازمندند، چرا که پاداش، افتخار و یادکرد آن را نصیب خود می کنند. از این رو هر کس نیکی کند ابتدا به خود نیکی کرده است.

۵۳. «مَنْ أَمَلَ إِنْسَانًا هَابَهُ، وَ مَنْ جَهِلَ شَيْئًا عَابَهُ، وَ الْفُرْصَةَ خَلَسَتْ، وَ مَنْ كَثُرَ هَمُّهُ سَقَمَ جَسَدُهُ، وَ عِنْوَانُ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِ حَسَنُ خَلْقِهِ»؛

هر کس به انسانی امید بندد، او را با هیبت ببیند و هر کس چیزی را نشناسد آن را عیب ناک خواند. فرصت يك دم است و هر کس اندوهش فزون گردد، تنش بیمار شود. حُسن خلق، عنوان صحیفه (نامه) مؤمن است.

۵۴. در جای دیگری فرموده نیز فرموده است: «عنوان صحیفه السعيد حسن الثناء عليه»؛

ستایشی که از انسان سعادتمند می شود، عنوان صحیفه اوست.

۵۵. «الجمال في اللسان و الكمال في العقل»؛

زیبایی در زبان [و شیوه گفتار جلوه می کند] و کمال در عقل [چهره می نماید].

۵۶. «العفاف زينة الفقر، و الشكر زينة الغنى، و الصبر زينة البلاء، و التواضع زينة الحسب، و الفصاحة زينة الكلام، و الحفظ زينة الرواية، و بسط الوجه زينة الكرم، و ترك المنّ زينة المعروف، و الخشوع زينة الصلاة، و التنفل زينة القناعة، و ترك ما لا يعني زينة الورع»؛

پاکدامنی زیور بینوایی، شکر زیور بی نیازی، بردباری زیور بلا، فروتنی زیور بزرگی، شیوایی در سخن زیور گفتار، [نیکو] حفظ کردن زیور نقل [مطالب]، گشاده رویی زیور بخشندگی، ترك منت به هنگام دهش زیور نیکی، خشوع زیور نماز، دهش [غیر واجب و اختیاری] زیور قناعت و وانهادن اموری که به انسان ربط ندارد زیور پرهیزگاری است.

۵۷. «حسب المرء من كمال المروءة أن لا يلقى أحداً بما يكره، و من حسن خلق الرجل كقته أذاه، و من سخائه برّه بمن يجب حقه عليه، و من كرمه إيثاره على نفسه، و من صبره قلة شكواه، و من عقله إنصافه من نفسه، و من إنصافه قبول الحق إذا بان له، و من نُصحه نهيه عما لا يرضاه لنفسه، و من حفظه لجوارك تركه توبيخك عند أشنانك مع علمه بعيوبك، و من رفقه تركه بذلك بحضرة مَنْ تكره، و من حسن صحبته لك كثرة موافقته و قلة مخالفته، و من شكره معرفته إحسان مَنْ أحسن اليه، و من تواضعه معرفته بقدره، و من سلامته قلة حفظه لعيوب غيره و عنايته بصلاح عيوبه»؛

از کمال یافتگی و جوانمردی انسان همین بس، آن سان که خود نمی پسندد با دیگران برخورد نکند، در حسن خلق او همین بس که آزارش را [از دیگران] بازدارد، در سخاوت او همین بس که به حق داران نیکی کند.

در کرم او همین بس که آنان را بر خود مقدم دارد، در صبوری او همین بس که [از گرفتاری ها و بلاها] کم شکایت کند، در خردمندی او همین بس که [به هنگام داوری] میان خود و دیگران انصاف ورزد، از انصاف او همین بس که چون حق برای او آشکار شود بدان تن دهد. از خیرخواهی او همین بس که آنچه برای خویش نمی پسندد، دیگران را از آن بازدارد، در حفظ [حق] مجاورت [و همنشینی] با تو همین بس که با دانستن عیب های تو، در جمع دشمنانت نکوهشت نکند و در رفق و نرمخویی او همین بس که در حضور کسی که نمی پسندی، از سرزنش کردنت پرهیز کند، در حسن مصاحبت او همین بس که بسیار با تو موافقت و کم مخالفت نماید، در شکرگزاری و قدرشناسی او همین بس که نیکی را از احسان کننده قدر بداند، در فروتنی او همین بس که جایگاه و قدر خود را بداند و در سلامت [اندیشه و ایمان] او همین بس که عیب دیگران را کمتر حفظ کند (در یاد نگاه دارد) و به اصلاح عیب های خود پردازد.

۵۸. «العامل بالظلم و المعین له و الراضی شرکاء»؛ (۴۳۶)

ستمگر و آن کس که او را یاری دهد و آن کس که به ستمگری راضی باشد، [در کيفر] شريك يکديگرند.

۵۹. «يوم العدل على الظالم أشد من يوم الجور على المظلوم»؛

روز داد [ستانی] بر ظالم، سخت تر از روز ستمگری بر ستم دیده است.

۶۰. «مَنْ أخطأ وجوه المطالب خذلته وجوه الحيل، و الطامع في وثاق الذل، و مَنْ طلب

البقاء، فليعد للمصائب قلباً صبوراً»؛

هر کس برای رسیدن به خواسته ها بیراهه رود، چاره جویی ها او را سودی نبخشد، انسان آزمند گرفتار بند ذلت است و هر کس ماندن را بخواهد، برای مصیبت ها و گرفتاری ها قلبی بردبار آماده کند.

۶۱. «العلماء غرباء لكثرة الجهال بينهم»؛

عالمان به دلیل وجود فراوان نادانان، غریب هستند.

۶۲. «الصبر على المصيبة، مصيبة للشامت»؛

صبر ورزیدن به هنگام رسیدن بلا و مصیبت، مصیبتی است برای شامت کننده.

۶۳. «مقتل الرجل بين فكيه، و الرأي مع الأناة، و بئس الظهر و بئس الظهر الرأي

القصير الرأي الفطير»؛

مرگ انسان میان دو فك او قرار دارد و اندیشه و خرد [سالم] همراه بردباری است و رأی و اندیشه خام و كوته اندیشی، بد پشوانه ای است.

۶۴. «ثلاث خصال تُجلب بها المودة: الانصاف في المعاشرة و المواساة في الشدة، و الإنطواء على قلب سليم»؛

سه خصلت محبت دیگران را جلب می کند: انصاف در معاشرت، همدردی در سختی و تسلیم قلب (اندیشه) سلیم شدن.

۶۵. «الناس أشكال و كلّ يعمل على شاكلته، و الناس إخوان، فمن كانت اخوته في غير ذات الله، فإنها تعود عداوة، و ذلك قوله - عزوجل -: (الأخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدوٌ إلاّ المتقين)»؛ (۴۳۷)

مردم گوناگون [آفریده شده] اند و یکایک آنان بر اساس ساختار [روحی و بدنی] خود عمل می کنند. مردم برادران یکدیگرند و هر کس برادری اش برای خدا نباشد [، این برادری] به دشمنی مبدل خواهد شد. خدای - عزوجل - در این باره می فرماید: «در آن روز یاران - جز پرهیزگاران - بعضی شان دشمن بعضی دیگرند.

۶۶. «مَنْ استحسن قبيحاً كان شريكاً فيه»؛

هر کس [کار] زشتی را نیکو شمارد، در آن شريك خواهد بود.

۶۷. «كفر النعمة داعية للمقت، و مَنْ جازاك بالشكر فقد أعطاك أكثر ما أخذ منك»؛

کفران نعمت خشم می آفریند و هر کس [کار نیک] تو را با شکر پاداش دهد، به یقین بیش از آنچه از تو گرفته، به تو داده است.

۶۸. «لاتفسد الظن على صديق قد أصلحك اليقين له، و مَنْ وعظ أخاه سراً فقد زانه، و من وعظه علانية فقد شاناه»؛

نسبت به دوستی که خوش گمانی [اش] تو را نزد او شایسته گردانده، بدگمان مشو و هر کس برادرش را در نهان پند دهد، به یقین او را آراسته و بها بخشیده است و آن که [برادری را] آشکارا [و در انظار] موعظه کند، بی تردید او را خوار و شرمنده کرده است.

۶۹. «كل الشريف من شرفه علمه و السؤدد كل السؤدد لمن اتقى الله ربه»؛

بزرگوار کسی است که علمش او را بزرگی و شرافت بخشیده است و کمال مهتری از آن کسی است که تقوای خدا و پروردگارش را در پیش گیرد.

۷۰. «لاتعالجوا الأمر قبل بلوغه فتندموا، و لا يطولن عليكم الأمد فتقسوا قلوبك، و ارحموا

ضعفاءكم و اطلبوا من الله الرحمة بالرحمة فيهم»؛

[تلاش نکنید] کاری را پیش از رسیدن وقت مناسب انجام دهید که [از چنین اقدامی] پشیمان خواهید شد، مبادا [بپندارید یا بخواهید] روزگارتان دراز شود که سنگ دل خواهید شد و بر ضعيفانتان رحمت آورد و با مهرورزی و مهربانی با آنان، از خدا رحمت طلبید.

۷۱. «مَنْ أَمَلَ فَاجراً كَانَ أَدْنَى عَقوبته الحرمان»;

هرکس بر فاجری امید بندد، کم‌ترین کیفی که خواهد دید، حرمان [و نومیدی] است.

۷۲. «موت الإنسان بالذنوب أكثر من موته بالأجل، و حیاته بالبر أكثر من حیاته

بالعمر»؛ (۴۳۸)

آدمی بیش از آنچه با اجل [رقم خورده] بمیرد به وسیله گناه [که مایه کوتاه شدن عمر است] می‌میرد و نیز طول عمر آدمی بیش از آن که عمر طبیعی باشد، به وسیله نیکی و احسان فزونی می‌یابد. و بدین ترتیب به پایان آغازی رسیدیم که قطره‌ای، فقط قطره‌ای از دریای بیکران تمام والایی‌ها و میراث سرشار و جوشان حضرت امام محمد جواد (علیه السلام) را مورد کندوکاو قرار داده است، باشد که در آستان پر جود آن جواد مقبول افتد، ان شاء الله.

فهرست

مقدمه مجمع ... ۷

مقدمه ... ۹

قسمت اوّل

بخش نخست: امام محمد جواد(علیه السلام) در يك نگاه ... ۱۹

بخش دوم: تأثیر پذیری از شخصیت امام جواد(علیه السلام) ... ۲۱

بخش سوم: جلوه ای از شخصیت امام جواد(علیه السلام) ... ۳۱

الف) سخن گفتن نوزاد ... ۳۲

ب) امامت در خردسالی ... ۳۳

دانش امام جواد(علیه السلام) ... ۳۵

توحید ... ۳۸

تفسیر و تأویل قرآن کریم ... ۳۹

امام جواد(علیه السلام) و نشر حدیث ... ۴۲

روایات فقهی از امام جواد(علیه السلام) ... ۴۴

نماز ... ۴۵

زکات ... ۴۶

حج ... ۴۶

فلسفه و علل تشریح احکام ... ۴۷

عبادت و پارسایی امام(علیه السلام) ... ۴۸

اعمال مستحبی امام(علیه السلام) ... ۴۹

حج گزاردن امام(علیه السلام) ... ۵۰

ذکر، دعا و مناجات امام جواد(علیه السلام) ... ۵۱

معجزه ها و کرامت های امام(علیه السلام) ... ۵۳

ج) اخلاق والای امام(علیه السلام) در برخورد با جامعه ... ۵۷

بخشندهگی و دهش امام(علیه السلام) ... ۵۸

نیکی به مردم ... ۵۹

همدردی با مردم ... ۶۱

باب دوم

بخش نخست: پرورش امام جواد(علیه السلام) ... ۶۵

بخش دوم: مراحل زندگی امام جواد(علیه السلام) ... ۶۹

- بخش سوم: امام جواد(علیه السلام) در کنار پدر ... ۷۱
- برخورد بنی عباس با مردم ... ۷۳
- اوضاع سیاسی این برهه تاریخی ... ۷۵
- محمد امین، گرایش ها و سیاست ها ... ۷۷
- جنگ های ویرانگر ... ۷۹
- کشته شدن امین ... ۸۱
- خلافت ابراهیم خلیع ... ۸۲
- قیام ابوالسرایا ... ۸۳
- عبدالله مأمون ... ۸۵
- برجسته ترین ویژگی ها و گرایش های مأمون ... ۸۵
- زیرکی ... ۸۵
- سنگدلی ... ۸۶
- خیانت ... ۸۶
- خوشگذرانی ... ۸۷
- شطرنج بازی ... ۸۷
- شیفتگی به موسیقی ... ۸۸
- تظاهر به شیعه بودن ... ۸۸
- نگاهی به سلوک و گرایش های مأمون ... ۹۰
- چالش های پیش روی مأمون و موضع گیری او ... ۹۲
- رابطه امام رضا(علیه السلام) و مأمون ... ۹۴
- رهبری مشروع از نگاه امت ... ۹۴
- فعالیت مأمون در سه جبهه ... ۹۵
- در کنار مؤمنان آگاه ... ۱۰۰
- ماهیت حکومت مأمون ... ۱۰۴
- شهادت امام رضا(علیه السلام) و امامت حضرت جواد(علیه السلام) ... ۱۰۷
- امام جواد(علیه السلام) به هنگام شهادت پدر ... ۱۱۰

قسمت سوم

- بخش نخست: ویژگی های عصر امام جواد(علیه السلام) ... ۱۱۹
۱. حیات علمی ... ۱۱۹
- علم حدیث ... ۱۲۵
- ترجمه ... ۱۲۸
- تأسیس مدرسه و کتابخانه ... ۱۲۹
- اطلس ها و رصدخانه ها ... ۱۳۰

۲. حیات سیاسی ... ۱۳۰
- شیوه حکومت ... ۱۳۱
- خلافت موروثی ... ۱۳۱
- اقدامی ناهنجار ... ۱۳۲
- وزارت ... ۱۳۴
- علویان قربانیان ستمگری عباسیان ... ۱۳۵
- مسأله خلق قرآن ... ۱۳۷
- شرایط اقتصادی ... ۱۳۸
- درآمدهای دولت ... ۱۳۹
- عشق به ثروت اندوزی ... ۱۴۰
- انباشت ثروت ... ۱۴۱
- هزینه همسران مأمون ... ۱۴۱
- عطای عباسیان ... ۱۴۳
- خرید کنیزان زیباروی ... ۱۴۴
- تنوع در عمارت سازی ... ۱۴۵
- اثاثیه کاخ های عباسیان ... ۱۴۶
- جامه های فاخر ... ۱۴۷
- خوان های هزار رنگ ... ۱۴۷
- ثروت های برجای مانده از عباسیان ... ۱۴۷
- سرگرمی و خوشگذرانی ... ۱۴۸
- پدیده زهد و ساده زیستی ... ۱۴۹

بخش دوم: امام جواد(علیه السلام) و حاکمان معاصر آن حضرت ... ۱۵۳

۱. مأمون عباسی ... ۱۵۳
- دختر مأمون در کابین امام جواد(علیه السلام) ... ۱۵۳
- طبیعت روابط امام جواد(علیه السلام) و مأمون ... ۱۶۲
- انگیزه مأمون از وصلت با امام جواد ... ۱۶۸
- موضع گیری عباسیان ... ۱۶۸
- موضع گیری امام جواد(علیه السلام) در برابر ابن اکثم ... ۱۶۸
- امامت حضرت جواد(علیه السلام) در عهد مأمون ... ۱۶۹
۲. معتصم عباسی ... ۱۷۰
- معتصم و طلایه داران بیدار ... ۱۷۱
- امام جواد(علیه السلام) و معتصم ... ۱۷۲
- فراخوان امام جواد(علیه السلام) به بغداد ... ۱۷۲
- طرح کشتن امام جواد(علیه السلام) ... ۱۷۲
- شهادت امام جواد(علیه السلام) ... ۱۷۸

مراسم تدفین امام جواد(علیه السلام) ... ۱۸۵

مدت عمر و تاریخ شهادت امام جواد(علیه السلام) ... ۱۸۷

بخش سوم: ضرورت های عصر امام جواد(علیه السلام) ... ۱۸۹

قسمت چهارم

بخش نخست: امام محمد جواد(علیه السلام) و تقاضاهای عمومی گستره اسلامی ... ۱۹۵

۱. اهل بیت(علیهم السلام) و رهبری الهی ... ۱۹۵

۲. جامعه اسلامی و امامت زودهننگام در مدرسه اهل بیت(علیهم السلام) ... ۲۰۲

۳. برخورد امام جواد(علیه السلام) با مفاهیم تحریف شده ... ۲۰۸

۴. رنج امت اسلامی، دغدغه امام جواد(علیه السلام) ... ۲۱۴

بخش دوم: امام جواد(علیه السلام) و نیازهای گروه صالحان ... ۲۱۹

۱. امام جواد(علیه السلام) در مصاف پدیده تشکیک در امامت ... ۲۱۹

۲. امام جواد(علیه السلام) معمار فرهنگی جماعت صالحان ... ۲۲۴

پروراندن اندیشه ... ۲۲۴

دعوت به توحید ناب ... ۲۲۴

مبارزه با پدیده غلو ... ۲۲۸

عمق بخشیدن به بنیه علمی ... ۲۳۱

کامل کردن ابزارها و شیوه علمی ... ۲۳۱

پاسخ امام جواد(علیه السلام) به مسائل فقهی و علمی ... ۲۳۴

وقت نماز صبح ... ۲۳۴

بسمله نماز ... ۲۳۵

ازدواج اجباری ... ۲۳۵

حکم وقف ... ۲۳۶

شهادت همسر و غیر همسر ... ۲۳۶

تقویت ساختار تربیتی ... ۲۳۸

حکمت عملی ... ۲۳۸

تعامل با ستمگران ... ۲۳۹

فعالیت های اجتماعی ... ۲۴۱

سفارش های امام جواد(علیه السلام) ... ۲۴۵

تشویق به دانش اندوزی ... ۲۴۶

تشویق به توبه ... ۲۴۸

۳. تکمیل ساختار جماعت صالحان و آماده سازیشان برای عصر غیبت ... ۲۴۹

تشکیلات نمایندگان و اقدام دقیق ... ۲۴۹

نامه نگاری مخفیانه ... ۲۵۰

اشراف بر امور اجتماعی ... ۲۵۲

پرورش افراد ... ۲۵۲

۴. زمینه سازی برای امامت زود هنگام حضرت هادی (علیه السلام) ... ۲۵۳

۵. امام جواد (علیه السلام) و مهدویت ... ۲۵۸

بخش سوم: مدرسه و میراث علمی امام جواد (علیه السلام) ... ۲۶۳

مبحث اول: اصحاب امام جواد (علیه السلام) ... ۲۶۳

حسین بن سعید اهوازی ... ۲۶۵

حسن بن سعید اهوازی ... ۲۶۵

محمد بن اسماعیل ... ۲۶۷

احمد بن ابی عبدالله برقی ... ۲۶۸

علی بن مهزیار ... ۲۶۸

صفوان بن یحیی ... ۲۷۳

عبدالله بن الصلت ... ۲۷۵

علی بن اسباط ... ۲۷۵

ابراهیم بن ابی محمود خراسانی ... ۲۷۶

ابراهیم بن محمد همدانی ... ۲۷۶

احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی کوفی ... ۲۷۶

احمد بن معافی ... ۲۷۷

جعفر بن محمد بن یونس احول ... ۲۷۷

حسین بن بشار مدائنی ... ۲۷۷

حکم بن علیاء اسدی ... ۲۷۷

حمزة بن یعلی اشعری قمی ... ۲۷۷

داوود بن قاسم ... ۲۷۷

صالح بن محمد همدانی ... ۲۷۸

عبدالجبار بن مبارک نهاوندی ... ۲۷۸

عبدالعظیم بن عبدالله ... ۲۷۸

عثمان بن سعید عمری ... ۲۷۸

علی بن جعفر ... ۲۷۸

علی بن بلال بغدادی ... ۲۷۹

فضل بن شاذان ... ۲۷۹

محمد بن عبدالجبار ... ۲۷۹

محمد بن عیسی ... ۲۷۹

نوح بن شعیب بغدادی ... ۲۷۹

یعقوب بن اسحاق ... ۲۸۰

یعقوب بن یزید ... ۲۸۰

ابوالحصین حضینی ... ۲۸۰

مبحث دوم: میراث امام جواد(علیه السلام) ... ۲۸۱

۱. میراث تفسیری ... ۲۸۲
 ۲. میراث کلامی ... ۲۸۵
 ۳. میراث فقهی ... ۲۸۸
 ۴. میراث تاریخی ... ۲۹۱
 ۵. طب در میراث امام جواد(علیه السلام) ... ۲۹۶
 - درمان تب نوبه و تب ربع ... ۳۰۰
 - درمان یرقان (زردی) ... ۳۰۱
 - درمان باد پلید (سکته عضلانی) ... ۳۰۲
 - درمان خونریزی مداوم ... ۳۰۳
 - درمان سردی معده و تپش قلب ... ۳۰۳
 - درمان درد سنگ (کلیه و مثانه) ... ۳۰۴
 ۶. دعا و نیایش در میراث امام جواد (علیه السلام) ... ۳۰۵
 ۱. نیایش برای طلب خیر ... ۳۰۶
 ۲. نیایش برای طلب درگذشتن از لغزش ها ... ۳۰۸
 ۳. نیایش به هنگام سفر ... ۳۱۰
 ۴. نیایش در طلب روزی ... ۳۱۱
 ۵. نیایش در پناه بردن به خدا ... ۳۱۳
 ۶. نیایش در طلب توبه ... ۳۱۴
 ۷. نیایش در طلب حج ... ۳۱۶
 ۸. نیایش برای برطرف شدن ستم ... ۳۱۸
 ۹. نیایش در شکر خدای متعال ... ۳۱۹
 ۱۰. نیایش برای طلب حاجت ... ۳۲۱
- فهرست ... ۳۳۹